



---

# کتاب الکترونیکی موضوعی

---

Ebook- [www.x-shobhe.com](http://www.x-shobhe.com)



مجموعه پرسش ، پاسخ های اعتقادی

کتاب سوم



## فهرست مطالب

- شبهه 1 (تهران): طرفدار اندیشه‌های نیچه است و می‌گوید: خدایی نیست. اگر بود این همه ظلم نمی‌شد. ما خود خدای خودمان هستیم. پاسخ چیست؟! (19 شهریور 1389)..... 3
- شبهه 2 (تهران): چرا قرآن را که سوزاندند هیچ عذابی از آسمان نازل نشد؟! چرا هیچ کس مسخ نشد؟! سوسک یا میمون و خر نشد و ...؟! این شبهه را سایت‌های اسلام ستیز به شدت در میان جوانان ترویج می‌کنند؟ پاسخ چیست؟ (24 شهریور 1389)..... 6
- شبهه 3 (اصفهان): مگر امام زمان (عج) در توقیع خود به آخرین نایب خاصش (علی بن محمد سمري) نفرمود که «از این پس هر کس ادعای مشاهده‌ی مرا بکند، کذاب و مفتر است»، پس ادعا یا خبر دیدار برخی در خواب یا بیداری چگونه است؟ (26 شهریور 1389)..... 7
- شبهه 4 (تهران): می‌گویند: اهل عصمت (ع) هنری نکرده‌اند که گناه نمی‌کردند، ما هم اگر عصمت داشتیم گناه نمی‌کردیم! پاسخ چیست؟ (27 شهریور 1389)..... 8
- شبهه 5 (اصفهان): پاسخ نظریه «خلق الساعة» - خلقت خودبهدودی بعضی اشیاء - چیست؟ (27 شهریور 1389)..... 9
- شبهه 6 (اهواز): چگونه یقینی به وجود خدا پیدا کنیم که پس از ارتکاب گناه، پشتوانه‌ای برای توبه و بازگشت داشته باشیم؟ (27 شهریور 1389)..... 11
- شبهه 7 (تهران): آیا جهنم قبل از عصیان ابلیس خلق شده بود، یا پس از آن خلق شده است؟ در خصوص «جنت و جهنم» توضیح دهید. (8 مهر 1389)..... 13
- شبهه 8 (تهران): در پاسخ به معتقدین به نظریه فروید در باب به وجود آمدن دین توسط بشر برای پر کردن خلاء روانشناختی در انسان چه پاسخی می‌توان داد؟ (11 مهر 1389)..... 15
- شبهه 9 (تبریز): آیا حضرت آدم (ع) قبلاً در بهشت بود؟ مگر بهشت وجود داشت؟ مگر شیطان به بهشت راه دارد؟ به نظر من بهشت و جهنم در آخرت خلق می‌شوند! (16 مهر 1389)..... 17
- شبهه 10 (اصفهان): از کودکی هر موقع کودک فلج، کر، کور، عقب‌افتاده (علیلی) می‌دیدم، پدر و مادرم می‌گفتند: خدا برای او اینگونه خواسته و در آخرت به او اجر میدهد! اما اینپاسخ مرا قانع نمی‌کند؟ (17 مهر 1389)..... 19
- شبهه 11 (قم): ماده‌گراها می‌گویند: ماده اولیه‌ای که از نوعی شعور کیهانی که سبب رشد تدریجی آنها و پیدایش جهان و از جمله انسان شده است وجود داشته، پس نیازی به خدای هستی بخش وجود ندارد. همه قوانین علمی فیزیک است. (19 مهر 1389)..... 21
- شبهه 12 (قم): با توجه به مبحث ازلی بودن گازها که ذره‌های بنیادین جهان هستند، چگونه می‌توان به یک کافر ماده‌گرا که فقط عقل و تجربه را قبول دارد، وجود خدا را اثبات نمود؟ (21 مهر 1389)..... 23
- شبهه 13 (تهران): ثابت شده که انسان می‌تواند هر چه می‌خواهد را با اراده‌ی خود به دست آورد، پس دیگر نیازی به خدا باقی نمی‌ماند و یا نیازی به حاجب خواستن نمی‌ماند. پاسخ چیست؟ (26 مهر 1389)..... 25
- شبهه 14 (تبریز): در موضوع وحدت وجود توضیحی دهید. آیا ما نسبت به خدا وجودی داریم؟ نظر مرحوم علامه طباطبایی (ره) یا حضرت آیت الله جوادی آملی (اعلی الله مقامه) چیست؟ (29 مهر 1389)..... 26
- شبهه 15: چرا توسل؟ مگر خداوند نفرمود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». توسل و واسطه قرار دادن یعنی از کسی بخواهیم پیغام ما را به خدا برساند، مگر او سمیع نیست؟! (30 مهر 1389)..... 27
- شبهه 16: سروش در کلاس اصول عقایدی گفته است: امام زمان (عج) حقیقت دارد، ولی واقعیت ندارد. پاسخ چیست؟ (2 آبان 1389)..... 29
- شبهه 17 (تهران): تعدادی از دانشجویان ترم استاد را به خاطر تبلیغ نظریات سروش حذف کردیم، اما از شما درخواست داریم که در مورد حقیقت و واقعیت حضرت مهدی (عج) که بسیار در آن تشکیک می‌کنند، پاسخ‌های جامعی ارائه نمایید تا بتوانیم شبهات ایجاد شده برای سایر دوستان را بزداایم. (4 آبان 1389)..... 30

- شبهه 18 (قم): می‌گویند: به فرض که ثابت شود جهان خالقی داشته است، از کجا معلوم می‌شود که این خالق هنوز هم هست و جهان را اداره می‌نماید؟ (لطفاً پاسخ ساده بفرمایید) (10 آبان 1389)..... 32
- شبهه 19 (تهران): مگر چند خالق وجود دارد که خداوند متعال نسبت به خود می‌فرماید: «احسن الخالقین»؟ (12 آبان 1389) ..... 33
- شبهه 20 (اصفهان): اگر امامان از اسرار عالم باخبر بوده و علم غیب داشتند، چرا امام حسن مجتبی یا امام رضا یا سایر ائمه علیهم‌السلام با زهر به شهادت می‌رسند؟ مثلاً چرا آن انگور را می‌خورند و یا ...؟! (16 آبان 1389) ..... 35
- شبهه 21 (تهران): می‌گویند: چرا از ما خواسته‌اند که به «غیب» ایمان بیاوریم و ایمان به غیب از صفات مؤمن است؟ چگونه می‌شود وجود چیزی را که در غیب است باور کرد و به آن ایمان هم آورد؟! (26 آبان 1389) ... 37
- شبهه 22 (شیراز): پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: هر کس خود را بشناسد، خدا را می‌شناسد. چگونه می‌توان خود را شناخت و به خداشناسی رسید؟ (27 آبان 1389) ..... 38
- شبهه 23 (تهران): آیا امکان برقراری ارتباط مستقیم با خدا وجود ندارد؟ نقش انبیاء و ائمه (ع) در وساطت ارتباط بندگان با خدا چیست؟ چرا برخی معتقدند که به هیچ واسطه‌ای نیاز نیست و می‌توان مستقیم به خدا رسید؟ (15 آذر 1389) ..... 39
- شبهه 24 (پاسوج): هدف امام حسین (علیه‌السلام) حکومت بود یا رضای خدا؟ و اگر می‌دانست که کشته می‌شود، آیا این اقدام خودکشی نبود؟ (23 آذر 1389) ..... 41
- شبهه 25 (فردیس): دور از ذهن است که هدف از قیام ابا عبدالله (ع) فقط «امر به معروف و نهی از منکر» باشد! حادثه‌ای به این عظیمی و این همه مصیبت فقط برای همین، که در ایران هم انجام می‌شود؟! ... پس این همه مصیبت برای چه بوده است؟ (26 آذر 1389) ..... 42
- شبهه 26: عده‌ای می‌گویند که «صراط مستقیم» ولایت است و این با نص قرآن نمی‌خواند. چرا که خداوند خود در سوره‌ی المائده، تصریح می‌نماید که صراط مستقیم، شریک نگرفتن به خدا، احسان به والدین، نکشتن اولاد و ... می‌باشد. (28 آذر 1389) ..... 44
- شبهه 27 (بابلسر): می‌گویند: با توجه به آیات 61 از سوره‌ی الزخرف - 55 از سوره آل عمران و 159 از سوره النساء، منجی آخرالزمان حضرت مسیح (علیه‌السلام) است؟ پاسخ چیست؟ (29 آذر 1389) ..... 46
- شبهه 28 (تهران): مسئله علمخدا و عدم تناقض آن با «اختیار» آدمی در عمل برایمنحل نمیشود؟ (4 دی 1389) ..... 47
- شبهه 29 (تهران): چرا اغلب اهل ایمان، نماز، هئیت و ... به لحاظ مالی ضعیف و اکثر کفار ثروتمند و در رفاه هستند؟ (5 دی 1389) ..... 48
- شبهه 30 (تهران): دمیدن در «صور اسرافیل» چیست و فرق بین صور اول و دوم کدام است و چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا نام دیگری هم در قرآن دارد؟ (28 دی 1389) ..... 50
- شبهه 31 (اهواز): می‌گویند: مگر امام حسین (ع) به حضرت زینب (ع) نفرمود که برای من گریه و شیون منما. حال درست است که ما پس از 1300 سال در عزای ایشان بگرییم؟ (به انضمام پاسخی از امام خمینی «ره» در اینباره) (9 دی 1389) ..... 51
- شبهه 32 (تهران): در برنامه‌ی شبکه سه سیما در روز جمعه سؤال شد در اذهان عمومی نیز بسیار مطرح می‌کنند که «چرا به امام حسین (علیه‌السلام) مظلوم می‌گویند»، در حالی که ایشان قیام کرد و شجاعانه مبارزه کرد و به شهادت رسید؟ (12 دی 1389) ..... 52
- شبهه 33 (قم): شما یک حدیث یا روایت بیاورید که معصوم گفته باشند ما از هر خطا و گناهی مبرا هستیم؟ (14 دی 1389) ..... 53
- شبهه 34 (گرگان): دانشمندان فیزیک کوانتوم، با اثبات ازلیت ماده، وجود خدا را رد می‌کنند، همین طور برخی از فلاسفه‌ی غرب و تأسفاً اور این که عده‌ای از دانشجویان نیز با تعصب تمام سعی در اثبات عدم «غیب» می‌کنند! پاسخ محکم چیست؟ (16 دی 1389) ..... 55
- شبهه 35 (مشهد): به دنیا آمدن نوزاد ناقص الخلقه که نمی‌تواند بد و خوب را تشخیص دهد، چگونه با مسئله‌ی سؤال و جواب و نیز عدل الهی قابل توجیه است؟ (18 دی 1389) ..... 57

**شبهه 1 (تهران):** طرفدار اندیشه‌های نیچه است و می‌گوید: خدایی نیست. اگر بود این همه ظلم نمی‌شد. ما خود خدای خودمان هستیم. پاسخ چیست؟! (19 شهریور 1389)

**«x-shobhe»:** نیچه، آنقدر عقل و علم نداشت که بداند اثبات وجود یا عدم یک شیء (هر چه که باشد) با شعارهای زورنالیستی ممکن نیست. نیچه از آن جهت که ماتریالیست (ماده‌گرا - تجربه‌گرا) بود، به جز «حس» برای هیچ یک از ابزار شناخت انسان و از جمله «عقل» واقعیتی قائل نبود. و همین امر سبب می‌شد که سخنان غیر عقلانی نیز زیاد بگوید و نتیجه‌ی اندیشه‌ی نیچه‌ای نیز به جز ظهور «ماکیاولیسم» و خودگرایی و ظلم و جنایت چیزی نخواهد بود.

**الف -** دقت شود که اولاً عرصه‌ی شناخت‌های حسی بسیار محدود است و ثانیاً «حس» فقط می‌تواند وجود شناخته‌های خود را تأیید کند و رد ناشناخته‌ها - هر چند موجودات حسی باشند - برای حس ممکن نیست. به عنوان مثال اگر به حس بگویید در کرات دیگر موجوداتی با هزار کله وجود دارند، اگرچه مادی هستند، اما حس فقط می‌تواند بگوید: در کراتی که من حس و تجربه کردم وجود نداشتند، اما نمی‌تواند بگوید که در هیچ کوهی دیگری وجود ندارد. این کار حس نیست. چون نمی‌تواند همه‌ی کرات را تجربه نماید. لذا «حس» می‌تواند بگوید: آب، خاک، حرارت، سختی، نرمی و ... هست، اما نمی‌تواند بگوید که چه چیزی نیست. چون هیچ نبودی (عدم) قابل تجربه‌ی حس نیست. لذا حس نمی‌تواند مدعی شود که خدایی هست یا نیست. هیچ کدام با ابزار حس قابل اثبات و نفی نمی‌باشد. لذا امام صادق (علیه‌السلام) به شخصی که در آن دوره ماتریالیست بود، فرمود:

«آیا به اعماق زمین یا اوج آسمان‌ها رفته‌ای (یعنی همه را با حس تجربه کردی یا می‌توانی بکنی)؟ عرض کرد: خیر. فرمود پس از کجا می‌دانی شاید در اعماق زمین یا اوج آسمان‌ها خدایی باشد.» بدیهی است آن خدایی که در اعماق زمین یا اوج آسمان‌ها باشد، اصلاً خدا نیست. منتهی امام خواستند به او بفهماند که تو چون «حس‌گرا» هستی، چیزی را که تجربه نکرده‌ای نمی‌توانی رد و نفی کنی. لذا از امثال نیچه سؤال می‌کنیم: به فرض که به وجود خدا پی نبردی، حال بگو با کدام حس فهمیدی که خودت خدای خودت هستی؟! خدا که اینقدر جاهل نمی‌شود! با چنین جهلی چگونه خودت را به وجود آوردی؟!!

**ب -** تنها راه شناخت و درک «وجود یا عدم» عقل است. عقل است که می‌تواند به «واجب، ممتنع یا محال» بودن وجود پی‌برد.

این داستان معروف را شنیده‌اید که پیامبر اکرم (ص) از پیرزنی پرسیدند: از چه راه به وجود خدا پی‌بردی؟ (دلیل بر آن که حتی پیرزن عوام نیز باید با عقل و دلیل به اصول معتقد باشد و نه با تقلید، عادت یا شعارها نیچه‌ای)، او که در حال ریسنده‌گی بود عرض کرد: این چرخ کوچک را من می‌چرخانم می‌چرخد و اگر نچرخانم نمی‌چرخد، پس لابد این زمین و آسمان‌ها چرخاننده‌ای دارد.

این استدلال پیرزن عوام، همان بحث معروف «حرکت و محرک» است که در فلسفه (از قبل افلاطون، ارسطو، بقراط و سقراط) مطرح بوده و هنوز هم هست. لذا اگر امثال نیچه به حد این پیرزن عوام نیز عقل و فهم نداشتند که با یک نگاه ساده به عالم هستی برایشان معلوم شود که هر معلولی علت، هر نظمی ناظم، هر حرکتی محرک، هر برپایی برپا کننده، هر استواری قیوم ... و به طور کلی هر حادثی محدث و هر موجودی به وجود آورنده می‌خواهد، مشکل خودشان است.

بدیهی است که گرایش به اندیشه‌های ماتریالیست‌های امثال نیچه، مستلزم تعطیلی بیشتر عقل است، چرا که آنها خودشان دست کم به «حس» استناد می‌کنند، اما پیروانشان فقط به «حرف و لفظ» آنها استناد می‌کنند (!؟) این دیگر غیر عقلانیترین و جاهلانه‌ترین راهی است که یک انسان می‌تواند برای شناخت حقایق عالم هستی انتخاب کند!

**ج -** به امثال «نیچه» باید گفت: اگر تو خدای خودت هستی، پس چگونه خودت را پس از نبودن به وجود آوردی؟! اگر خدای خودت هستی، خودت را به وجود نمی‌آوری تا به این همه گمراهی و ذلت دچار نشوی؟ راستی چرا دست کم بر خودت حاکمیت و تسلطی نداری؟! به فرموده‌ی امام صادق (علیه‌السلام): پیدا شدنت

بعد از نبودن، بزرگیت پس از کوچکی، ناراحتیت پس از خوشحالی و خوشحالییت پس از اندوه، به یاد آمدن آنچه در ذهنت نبود و فراموش کردن آنچه می دانستی از ذهنت و ...؟! (اصول کافی، ج 1، کتاب التوحید)

به او باید گفت: اگر تو خدای خودت هستی، کاری کن که دست کم نمیری! آخر این چه خدایی است که نه عقل دارد، نه علم، نه قدرت، نه حکمت ... و حتی توان خلق یک مگس را هم ندارد و اگر لقمه اش را از دستش بگیرند، نمی تواند باز پس بگیرد؟!

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ» (الحج - 73)

**ترجمه:** ای مردم مثلی زده شده است، پس به آن (خوب) گوش کنید: به غیر از «الله» آن کسانی را که (خدا) می خوانید، هرگز مگسی (را هم) خلق نکنند اگرچه با هم جمع شده و همکاری کنند و اگر مگسی چیزی از آنها برباید نمی توانند از او باز بستانند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

**د -** اما این که پس چرا روی زمین ظلم وجود دارد؟ قرار نیست که ما هر چه می کنیم، به گردن خدا بیاندازیم و سپس بپرسیم پس چرا؟ آنچه در زمین از ظلم و فساد وجود دارد، همه به دست این انسان جاهل و ظلم به وجود آمده است. هر چه ظلم است ناشی از اندیشه و تحقق آن اندیشه های (عملکرد) مستکبرین و فراعنه ای است که خود را خدا و رب می خوانند، نه از خدای واقعی. خداوند متعال خیر محض است و از او به جز خیر صادر نمی گردد.

آنچه از خداوند متعال صادر گردیده است، همه جمال و کمال و نعمت هستی و لوازم وجود و راهنمایی و هدایت است، پس اگر آدمی با جهل و ظلم خود این نعمات را ضایع می کند، نباید خداوند را مقصر بداند، او به کسی ظلم نمی کند:

«وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (الجنائیه - 22)

**ترجمه:** و خدا آسمانها و زمین را (به خیال و پندار خلق نکرد) بلکه به حق آفرید. آری آفرید تا هر کسی را به آنچه می کند جزاء دهد و در این جزا به کسی ظلم نمی شود.

«مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (ال عمران - 117)

**ترجمه:** مثل آنچه در این زندگی دنیا خرج می کنید و صفش نظیر بادی است که در آن سرمای شدید باشد و به زراعت مردمی که بر خود ستم کردند برسد و آن را نابود سازد، همانطور که خدا به آن قوم ستم نکرده به اینان نیز ستم ننموده است، بلکه خودشان به خود ستم کرده اند.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم - 41)

**ترجمه:** در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشاند.

بدهی است که اگر ظلم و فساد ناشی از باورها، استکبار، جهالت، خودنگری و خودپسندی و اعمال نادرست مردم ظاهر نمی گشت، بطلان اندیشه های نیچه ای و عملکردهای ماکیاولی طرفداران این اندیشه نیز معلوم نمی گردید و بالتبع راه رشد از راه گمراهی (آیات بعد از آیت الکرسی) روشن نمی شد و هدایتی صورت نمی پذیرفت. و تازه آن وقت جای شک بود که آیا خدای حکیمی هست یا نیست و اگر هست، چرا راه رشد آدمی را نشان نمی دهد تا فریب اینان را نخورد؟!

**د -** کل عالم خلقت تجلی خداوند متعال است و خداوند کریم بین همه ی مخلوقات، مخلوقی کاملتر آفرید و نامش را «آدم» یا انسان گذاشت. آنچه از اسماء و نشانی های خود در مخلوقات دیگر تجلی نداده بود، در این مخلوق تجلی داد و لذا فرمود که او برترین و «خليفة الله» است. از جمله تجلیات الهی، تجلی اراده و

اختیار است. خداوند متعال مختار و صاحب اراده است، ولی هیچ مخلوقی اختیار و اراده ندارد، به غیر از انسان (و به حد محدودتری جن).

بدیهی است که نمود و تجلی اختیار و اراده فقط به شرط «امکان» انتخاب میسر می‌گردد و انتخاب نیز بین دو چیز واقع می‌شود و نه یک چیز. یعنی معنا ندارد که انسان بین حق و باطل، یا باطل و باطل، یکی را انتخاب کند و رفتن به سوی یکی از آنها را اراده کند، بلکه باید بین دو چیز، «حق و باطل»، «عقل و جهل»، «عزت و ذلت»، «هدایت و گمراهی»، «هستی و فنا»، «عدل و ظلم» و ... یکی را انتخاب کند و اراده‌ی خود را به عرصه‌ی ظهور برساند. از این رو دار دنیا، دار اختیار و اراده‌ی انسان است و بدیهی است که مستکبرین و پویندگان راه جهل، ظلم و کفر، راه فساد و تباهی و ظلم را پیش می‌گیرند، پس فساد و تباهی و ظلم روی زمین اتفاق می‌افتد. و اتفاقاً به خاطر بروز و ظهور همین فساد است که پس از مبدأ (توحید)، معاد نیز به اثبات می‌رسد. چرا که به حکم «عقل»، جهل و ظلم و هر آنچه باطل است، از سنخ نیستی و نقص هستند، پس فانی بوده و حق ماندنی است. پس به ناچار باید روزی عمل‌کنندگان به باطل و عملشان نابود شده و به سزای اعمالشان برسند و حق به تمام و کمال ظهور یابد. - چه در ظهور دنیوی و چه در معاد اخروی - .

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (الإسراء-81)

**ترجمه:** و بگو: حق آمد و باطل نابود گشت. بی‌گمان باطل نابود شونده است.

**ه -** به اندیشه‌های ماتریالیسمی و طرفداران نیچه‌ای باید گفت: اگر خدایی نیست، پس این همه تلاش و کار و به اصطلاح خودتان مجاهدت و بحث و گفتگو برای چیست؟ تجربه ثابت کرده است که همه می‌میرند، پس بهتر است تا زنده هستند هر کاری می‌توانند برای لذت بیشتر بکنند (ماکیاولیسم). پس چرا حرف از مبارزه می‌زنند، چرا اثبات و نفی می‌کنند و ...؟!

امام صادق (علیه‌السلام) به آن مرد ماده‌گرا (ماتریالیسم) فرمود: اگر حق با شما (منکران وجود خدا و طبیعت‌گراها) باشد که نیست، شما و اینان (مسلمانان) با هم برابرید (چون همه می‌میرید و به هیچ مبدل می‌گردید)، ولی اگر حق با اینان (مسلمانان که اهل توحید هستند و به وجود خداوند عالم، حکیم و قادر اعتقاد دارند) باشد که هست، اینها رستگارند و شما هلاک. (چون قیامتی برپا می‌شود و اینها در نعمات الهی پایدار می‌مانند و شما به جهنم رفته و بابت تکذیب، کفر و ظلمتان محاکمه و مجازات می‌شوید).



**شبهه 2 (نهران): چرا قرآن را که سوزاندند هیچ عذابی از آسمان نازل نشد؟! چرا هیچ کس مسخ نشد؟! سوسک یا میمون و خر نشد و ...؟! این شبهه را سایت های اسلام ستیز به شدت در میان جوانان ترویج می کنند؟ پاسخ چیست؟ (24 شهریور 1389)**

**«x-shobhe»:** نه تنها در هیچ کجای قرآن کریم و احادیث و روایات نیامده است که اگر کسی به قرآن کریم اهانت کند، از آسمان عذاب نازل می شود و یا مسخ شده و جسمش مبدل به سوسک، خر و میمون می شود، بلکه تأکید شده است که پس از بعثت رسول اکرم (ص) که «رحمة للعالمین» است، دیگر کسی به آن صورت مسخ نمی شود. چنانچه در طول تاریخ شاهدیم که نه تنها مکرر مجلدات قرآن را بر سر نیزه کردند، اهانت کردند و یا آتش زدند، اما از آسمان عذابی نازل نشد و یا عاملین مسخ نشدند، بلکه ائمه اطهار (ع) که جان و روح قرآن کریم هستند را نیز به مسلخ کشانده و به شهادت رسانده و بر روی جنازه آنها اسب تاخته و یا جسد مبارکشان را سه روز بر دروازه شهر گذاشتند...، اما باز بدین شکل که اینها می گویند، عذابی از آسمان نازل نشد و کسی هم مسخ نشد. اما انسان ها به عذاب حکومت طاغوت و سواری دادن به آنها دچار شدند.

لذا این سایت های اسلام ستیز طبق معمول اول از جانب خود برای خدا تعیین و تکلیف می کنند و سپس می پرسند: پس چرا نشد؟!

البته باید دقت داشت که عذاب حتماً این نیست که از آسمان سنگ بارند، یا قطعه آتشی بر جایی بیافتد و یا آن که فوری زیر پای کافری مفسد زمین دهن باز کند و آنها را فرو بکشد! و مسخ نیز فقط این نیست که مجرمین آبی گوش هایشان مثل خر دراز شود یا به شکل میمون و خوک دربیایند.

همین که قومی خدا را رها کرده و شیطان پرست می شوند، به جای جنگ با شیطان به جنگ با خدا می روند، آنقدر احمق می شوند که نمی فهمند قائله ای مانند 11 سپتامبر، نمایش خودزنی آمریکا برای اشغال نظامی افغانستان و حضور نظامی در منطقه بوده است و ... عین عذاب است و دنیا و آخرت آنها را به طور کلی به آتش می کشد. و بدترین عذاب این است که انسان را آرام آرام به اعماق جهنم ببرند یا برود، ولی خود نفهمد. همین که نمی فهمند این دشمنی های شیطان پرستانه با اسلام، قرآن و مسلمین باعث بیدارتر شدن مسلمین و سایر انسان های آزاده در جهان شده و موجبات سقوط و هلاکت آنها را مساعدتر می نماید، عین عذاب است. آیا سی سال پیش کسی به ذهنش خطور می کرد که کمتر از سه دهه دیگر، مردم غیر مسلمان در وسط آمریکا و اروپا به خیابان ها بریزند و با شعار برعلیه آمریکا و اسرائیل و صهیونیسم بین الملل، از حقوق فلسطینیان و مردم مسلمان لبنان دفاع کند؟

اما، چه مسخی بالاتر از این که یک عده فراماسون شیطان پرست با ترفندها و مکرهای آمریکایی در یک گوشه دنیا مجلدات قرآن را به آتش بکشند، بعد یک عده جهان سومی، خوار، ذلیل و بیچاره، در این سوی دنیا در نقش «عمله های آماتور ظلمه»، به نفع آنان قلم بزنند. آیا وقتی این استعمار و استثمار مفرط، به استحمار (خر کردن) می انجامد، مسخ صورت نپذیرفته است؟! آدمی سوسک بشود بهتر از این نیست که اینهمه خوار و ذلیل و استحمار شود؟ چرا منتظریم حتماً شکل صورتشان برگردد؟ آیا تنزل روح و جان آدمی به حیوانیت و حتی پایینتر از آن، مسخ نیست؟ اگرچه آنها و اینها ظاهرشان شبیه انسان است، روی دو پا راه می روند، مثل انسان ها حرف می زنند، ادای آدمها را آنقدر قشنگ در می آورند که انسان گمان می نماید نه تنها آدم هستند، بلکه اهل منطق و گفت و شنود نیز هستند، اما در واقع حیوانی بیش نیستند و بلکه کمتر از حیوانند! آیا این مسخ نیست؟!

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا \* أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان - 43 و 44)

**ترجمه:** آیا کسی را که هوس خویش را خدای خویش گرفته ندیدی؟ مگر تو کارگذار او هستی؟ \* آیا می پنداری بیشترشان می شنوند یا می فهمند؟ که آنها جز به مانند حیوانات نیستند بلکه روش آنان گمراهانه تر است.

**شبهه 3 (اصفهان):** مگر امام زمان(عج) در توقیع خود به آخرین نایب خاصش (علی بن محمد سمري) نفرمود که «از این پس هر کس ادعای مشاهده‌ی مرا بکند، کذاب و مفتر است»، پس ادعا یا خبر دیدار برخی در خواب یا بیداری چگونه است؟ (26 شهریور 1389)

**«x-shobhe»:** بله، همان‌طور که اشاره نمودید، حضرت مهدی(عج) تعالی فرجه الشریف، طی توقیع‌نامه‌ای به چهارمین و آخرین نایب خاص خود «علی بن محمد سمري(ه)» بدین مضمون مرقوم فرمودند: دیگر وصیت مکن که پس تو کسی جانشین گردد، چرا که به امر خداوند متعال غیبت کبرای من آغاز شد ... و سپس مرقوم نمودند:

«مَنْ الدَّعَى الْمُشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَ الصَّيْحَةِ، فَهُوَ كَذَابٌ مُفْتَرٌ» یعنی: [دیگر] تا قبل از خروج سفیانی و صحیبه‌ی آسمانی (که از علائم حتمی ظهور است) هر کس ادعای مشاهده‌ی مرا بنماید، دروغ‌گو و افترا زننده است».

دقت شود که ما به فارسی رایج خودمان همه‌ی واژه‌های مترادف چون: ملاقات، زیارت، نظارت، مشاهده و ... را به یک معنا [دیدار] ترجمه می‌کنیم، در حالی که هر کدام معنای خاص خود را دارند، به ویژه اگر واژه در کلام وحی و یا کلام معصوم(ع) مورد استفاده قرار گرفته باشد.

ادعای مشاهده، یعنی ادعای «شهود»، یعنی من هر موقع که خواستم می‌توانم به دیدار رفته و به شهود برسم. ایشان را مستقیم مشاهده کنم، هم بینم، هم بشناسم، هم ارتباط برقرار کنم، هم بگویم و بشنوم. مانند چهار نایب خاص دوران غیبت کبرای امام(عج)، که هر موقع می‌خواستند (البته با اجازه) به دیدار مشرف می‌شدند، پیام‌های مردم را می‌رساندند و پاسخ‌ها را برمی‌گرداندند.

حضرت(عج) می‌فرمایند دیگر چنین چیزی تا قبل از ظهور ممکن نیست و هر کس چنین ادعایی کند، دروغ‌گو است و به من هم افترا می‌بندد. اما نفرمودند که دیگر هیچ کس به زیارت و دیدار من چه در خواب و چه در بیداری و چه بشناسد و چه نشناسد، نایل نخواهد گردید. که اگر چنین بود این که همه دعا، توسل، تلاش در کسب لقمه‌ی پاک و حلال، پوشاندن چشم از حرام، چله‌نشینی و ... برای دیدار توصیه نمی‌شد.

پس هر کسی ممکن است که امام(عج) را ملاقات یا دیدار نماید. چه بسا بسیاری از ما مکرر ایشان را زیارت کرده‌ایم، اما نشناختیم و چه بسا بسیاری از افراد مؤمن و متقی مانند برخی از علما (شیخ مفید یا ...) و حتی افراد معمولی (مثل کسبه، گمشدگان، متوسلین، مضطربین و ...)، امام(عج) را زیارت و ملاقات کرده‌اند و حتی شناخته‌اند و یا حتی توفیق گفتگو هم داشته‌اند. لذا ممکن است کسی مدعی شود که من امام(عج) را دیدم و اگر فرد صادقی باشد حرفش هم مورد قبول باشد، اما هیچ کس حق ندارد مدعی شود که «من می‌توانم ایشان را بینم». این ادعای مشاهده است و هر کس چنین ادعایی کند، دروغ‌گو و افترا زننده است.



## شبهه 4 (نهران): می‌گویند: اهل عصمت<sup>(ع)</sup> هنری نکرده‌اند که گناه نمی‌کردند، ما هم اگر عصمت داشتیم گناه نمی‌کردیم! پاسخ چیست؟ (27 شهریور 1389)

**«x-shobhe»:** دقت بفرمایید که برخی گمان می‌کنند که «عصمت» مانع از اختیار می‌شود. بله اگر کسی امکان و اختیار گناه را نداشته باشد و گناهی نکند، هنر چندانی نکرده است. مانند کوری که نگاه به نامحرم نموده و یا کوری که هیچ غیبتی نشنیده است. بلکه عصمت به هیچ وجه مانع از اختیار و امکان گناه نمی‌شود.

نکته‌ی دوم آن که «عصمت از گناه» را همگان دارند و مخصوص اهل عصمت<sup>(ع)</sup> نمی‌باشد، چرا که خداوند متعال امر نموده است که معصیت نکنید. لابد می‌شود که انسان معصیت نکند که چنین امری نموده است. چرا که خداوند متعال و حکیم به کاری که قدرت و امکان آن را به انسان نداده است، امر نمی‌کند. چنانچه فرمود:

«... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا...» (الطلاق - 7)

**ترجمه:** ... خدا هیچ کس را تکلیف نمی‌کند مگر به مقدار قدرتی که به او داده است ...

مگر ما چون «عصمت» نداریم، مجبور به گناه هستیم؟ اگر مجبور باشیم، یعنی اختیاری در انجام نداشته باشیم که دیگر بازخواست و سؤال و جواب و پاداش و عقاب معنایی ندارد. لذا اگر به هر علتی مجبور به انجام فعلی شویم، آن فعل گناه نیست. اگرچه در فهرست معاصی قرار گرفته باشد. آیا اگر دست و پای کسی را بستند و مسکرات به حلقش ریختند، او شرب خمر و معصیت کرده است؟ در یک جمله: وقتی به یک فعل اطلاق «معصیت» می‌شود که با اراده، میل و اختیار صورت پذیرد. لذا امکان پرهیز از معصیت برای همگان میسر است و اگر این پرهیز ممکن نباشد، دیگر معصیت نیست. لذا افراد بسیاری هستند که «عصمت از گناه دارند» این افراد نه فقط مؤمنین و متقین، بلکه کودکان و دیوانگان را هم شامل می‌گردد. مگر آنها گناه می‌کنند؟! خیر.

پس «عصمت» صرف گناه نکردن نیست و گناه نکردن یا «عصمت از گناه» نیز برای همگان میسر است. بلکه آن عصمتی که مخصوص انبیاء و اوصیای الهی است و هیچ کس دارای آن نیست، به علم (دانش) و بینش آنان برمی‌گردد.

حال ممکن است کسی بگوید: ما هم اگر آن دانش و بینش را داشتیم، چنین و چنان می‌کردیم. پاسخ این است که مگر به حد همین دانش و بینشی که داری عمل کردی؟! اگر عمل کردی، نگران هیچ چیزی نباش و اگر عمل نکردی، گمان نکن که اگر بیشتر داشتی اوضاع فرق می‌کرد، باز هم همین بودی. مگر ما وقتی مرتکب معصیتی می‌شویم، علم نداریم که خدایی و اسلامی و آخرتی در کار است. یا مگر وقتی مرتکب معصیتی می‌شویم، مجبوریم؟ مگر نه این است که با میل، انتخاب و اراده انجام می‌دهیم؟

مگر همه‌ی افراد به علمی که دارند عمل می‌کنند؟ چه بسیارند افرادی که نه تنها از علوم و حتی علوم قرآنی برخوردارند، اما به آن عامل نیستند! حتی مؤمنین نیز مطالب بسیاری می‌دانند و می‌گویند که خود عامل به آنها نیستند! لذا خداوند متعال حتی خطاب به مؤمنین می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (الصف - 2 و 3)

**ترجمه:** هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزهایی که خود عمل نمی‌کنید به مردم می‌گویید \* خشم بزرگی نزد خدا منتظر شما است اگر بگویید آنچه را که عمل نمی‌کنید.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بدین مضمون و معنا می‌فرمایند که هر کس بدان چه می‌داند عمل نماید، عارف می‌شود. پس، نه تنها عصمت، دانش و بینش موجب سلب اختیار نگردیده و راه انتخاب و اراده را نمی‌بندد، بلکه سبب انتخاب آگاهانه‌تری می‌گردد و خداوند متعال به هر کسی عقل، شعور، علم، اختیار و امکاناتی داده و به همان میزان نیز آنها را مسئول نموده و از آنان مطالبه می‌کند. و هر کس که به میزان آنچه به او عطا شده ایمان آورده و عمل کند، نه تنها رستگار است، بلکه در اعلیٰ علیین و در جوار معصومین<sup>(ع)</sup> جای می‌گیرد.

**توضیح:** پیش از این نیز توضیح مفصلی در پاسخ سؤال مشابه درج شده بود که با کلیک روی شماره (1) می‌توانید مطالعه نمایید.

**شبهه 5 (اصفهان): پاسخ نظریه «خلق الساعة» - خلقت خودبه خودی بعضی اشیاء - چیست؟ (27 شهریور 1389)**

**«x-shobhe»:** در همه‌ی مباحث عقلی، فلسفی، علمی و حتی حقوقی، سیاسی و ...، اصل بر این است که مدعی ملزم به آوردن دلیل برای اثبات مدعا است، نه این که دیگران قبل از آن که دلیلی برای اثبات ادعا ارائه شود، ملزم به ارائه دلیل برای نفی آن باشند! منتهی نوبت به خدا، اسلام، قرآن، ملل و کشورهای اسلامی که می‌رسد، بوق‌های تبلیغاتی این قانون را برعکس می‌کنند، یعنی نظریه، دروغ، افترا و تهمتیه مطرح می‌کنند، بعد می‌گویند: اگر راست می‌گویید رد کنید!

به عنوان مثال می‌گویند: نظریه‌ی ما این است که عالم هستی اتفاقی و تصادفی به وجود آمده است. سپس بدون هیچ اقامه‌ی دلیلی می‌گویند: حال اگر شما دلیلی بر نفی این نظریه دارید اقامه کنید! یا می‌گویند: به نظر ما ایران می‌خواهد بمب اتمی بسازد، لذا باید اعتماد سازی کند و دلیل متقن بیاورد که چنین قصدی ندارد و در آینده نیز نخواهد داشت!

متأسفانه این رفتار غلط حتی در برخی از امور حقوقی جهان سوم‌ها (به رغم دستورات اکید اسلام) نیز نهادینه شده است، مثلاً فردی را براساس شکایتی دستگیر می‌کنند، بعد می‌گویند: این آقا مدعی است که شما اموال او را دزدیده‌اید! سپس بدون درخواست سند و دلیل محکمه پسند از شاکی، از متهم می‌خواهند که اثبات کند نزدیده است.

در مورد این نظریه و این گونه نظریات نیز همین گونه است و به همین دلیل به آنها «نظریه» اطلاق می‌شود. یعنی یک نظر است و به اثبات نرسیده است. چرا که اگر به اثبات می‌رسید، دیگر نظریه یا فرضیه نبود، بلکه علم متقن بود.

نظریه فقط یک «ظن یا گمان» است. لذا اصل نظریه‌پردازی به هیچ وجه مضموم نیست. ارائه‌ی نظریه می‌تواند مقدمه‌ی رسیدن به علم باشد، اما مشکل آنان این است که تا نظریه‌ای را در راستای منافع خود می‌بینند، از آن پیروی می‌کنند و یا حتی در راستای منافع خود نظریه‌پردازی می‌کنند! و تمامی انحرافات بشری از همین پیروی از «ظن‌ها و گمان‌ها» نشأت گرفته است:

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس - 36)

**ترجمه:** بیشترشان جز خیال و پندار را پیروی نمی‌کنند، با این که گمان به هیچ وجه حق را اثبات نمی‌کند، (پس بدانند که) خدا بدان چه می‌کنند دانا است.

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (النجم - 28)

**ترجمه:** با این که هیچ دلیلی علمی بر گفته خود ندارند، و جز خیال و گمان دنبال نمی‌کنند، در حالی که خیال و گمان (هیچ دردی را دوا ننموده)، در تشخیص حق جای علم را نمی‌گیرد.

در عالم هستی حتی یک چیز هم به صورت خلق‌الساعة یا به خودی خود به وجود نیامده است، چه رسد به بعضی چیزها! لذا اولین پاسخ ما به صاحبان و طرفداران این گونه نظریات مبتنی بر گمان این است که «دلالتان چیست؟» و سپس می‌گوییم: «دلیل که ندارید، دست کم یک نمونه بیاورید!» بعد بگویید: چون این یک نمونه پیدا شد، ممکن است نمونه‌های دیگری هم باشد.

اصل علیت، یکی از بدیهیات عقلانی است، به گونه‌ای که حتی هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود که من آن را قبول ندارم! چرا که باید «علت» قبول نداشتن خود را بیان کند و برای نفی آن استدلال کند و آوردن دلیل، همان قبول «اصل علیت» است. یعنی دلیل او می‌شود «علت» نفی و نفی او می‌شود معلول آن دلیل.

فهم و قبول «اصل علیت» از آن جهت که از بدیهیات عقلی بوده و در نهاد آدمی سرشته شده است، حتی مستلزم مطالعه و تحصیل هم نیست، حتی یک عوام بی‌سواد عصر حجر هم کارهای خود را براساس قوانین «اصل علیت» انجام می‌داد. به عنوان مثال می‌دانست که با دست خالی نمی‌تواند یک گوزن

یا حیوان درنده‌ای را شکار کند، لذا به سراغ چوب و سنگ و تیز کردن آنها رفت. یا آن عوام کوهستانی نیز می‌داند که آب به خودی خود جوش نمی‌آید، لذا آن را روی آتش می‌گذارد و یا می‌داند که به خودی خود سیر نمی‌شود، لذا به دنبال غذا می‌رود. و امروزه نیز بیش از پیش به اثبات رسیده است که اساساً کشف علوم، خود معلول قبول اصل علیت است. انسان از آن جهت که می‌داند نه تنها هیچ موجودی به خودی خود به وجود نمی‌آید، بلکه حتی هیچ اتفاقی به خودی خود رخ نمی‌دهد، به دنبال کشف دلایل و علل ایجاد یا پیدایش اشیاء یا حوادث می‌گردد و علم کشف می‌شود.

در این عالم هر چیزی که وجود دارد، می‌توانست وجود نداشته باشد. پس نسبت آن به «وجود» و «عدم» مساوی بود. لذا حال که به وجود آمده است، معلوم است که علتی سبب پیدایش آن شده است.

پس هیچ چیزی به خودی خود به وجود نیامده است. چیزی که وجود دارد، از هستی برخوردار شده است و عدم (نیستی) نمی‌تواند علت پیدایش هستی شود، چون خودش فاقد آن است و تصادف نیز بین هیچی با هیچی (عدم با عدم یا نیستی با نیستی) رخ نمی‌دهد. دست کم یک چیزی باید در عالم هستی باشد که به قول تضاد دیالکتیکی، با ضد خودش که در درونش هست تصادف کند و چیز دیگری پیدا شود (نظریه تز، آنتی تز و سنتز).

پس پیدایش عالم، باید معلول وجود یک هستی باشد که او دیگر خود مانند این ماهیات، وجودش قائم به دیگری نباشد و برای پیدا شدنش نیاز به دیگری نداشته باشد، در واقع از نیستی به هستی راه نیافته باشد یا به تعبیری دیگر، مخلوق و مصنوع نباشد. یعنی وجودی که ازلی و ابدی، حی، قیوم، غنی، علیم، خالق ... [هستی و کمال مطلق] باشد.

## شبهه 6 (اهواز): چگونه یقینی به وجود خدا پیدا کنیم که پس از ارتکاب گناه، پشتوانه‌ای برای توبه و بازگشت داشته باشیم؟ (27 شهریور 1389)

**«x-shobhe»:** اگر کمی به خود توجه کنیم متوجه می‌شویم که یقین (البته نه معنای تفسیری، فلسفی، عرفانی و ...، بلکه به همین مفهومی که از واژه انتزاع می‌کنیم، می‌فهمیم و به کار می‌بریم)، در مقابل شک، نسبت به وجود باریتعالی در همه‌ی ما (دست کم عموم مسلمانان) حاصل است. و دلیل آن که، اگر از هر کدام ما سؤال کنند که «آیا به وجود خداوند متعال باور یا اقرار داری یا خیر؟» پاسخ مثبت می‌دهیم و شهادت می‌دهیم به «لا إله الا الله».

پس معلوم می‌شود که ارتکاب گناه ما دلایل دیگری دارد، نه این که خدا را نمی‌شناسیم، یا کمی می‌شناسیم، ولی کمی هم در وجودش شک می‌کنیم و ...! از جمله دلایل موارد ذیل است:

**الف -** جهان بینی ما مسلمانان در معرفی ابتدا و انتهای عالم هستی شامل دو قسمت است: الف - ابتدای جهان. که می‌گوییم: «انا لله» یعنی قبول داریم که مبدأ وجود خداوند متعال است و ما و همه را او خلق کرده است. ب - مقصد حرکت حیات یا هدف. که می‌گوییم: «انا الیه راجعون» - ما به سوی او برمی‌گردیم.

مشکل اغلب ما این است که باور و یقین ما نسبت به بخش دوم ضعیف است و نه بخش اول. یعنی همه وجود خدا را قبول داریم، اما نسبت به آخرت و بازگشت به سوی او (معاد) ایمان و یقین مناسبی که ما را از گناه بازدارد یا وادار به توبه‌ی جدی کند نداریم. لذا در برنامه‌ریزی برای رسیدن به هدف و مقصد نیز درست عمل نمی‌کنیم.

باید دقت کنیم که شناخت خدا برای جهت دادن به مسیر حرکت به سوی خداوند متعال، یا بازدارندگی از انحراف کافی نیست، چرا که ابلیس هم خدا را می‌شناخت و بسیاری از افرادی که معصیت می‌کنند [حتی خود ما] نیز خدا را می‌شناسند و ما الحمدلله منکر وجود باریتعالی نیستیم. اما به آخرت شناخت، ایمان و یقین مطلوب و مناسبی نداریم.

**ب -** ضعف بعدی ما، ضعف در شناخت خودمان است. پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> فرمودند: «هر کس خود را شناخت، خدای خود را شناخته است». از جمله مسائلی که ما باید در خود بشناسیم، این است که موجودی هستیم عاشق پیشه و هدفدار. که هدف خود را براساس عشق و دلبستگی‌مان با اراده و اختیار انتخاب می‌کنیم و به سوی رهسپار می‌شویم.

هدف ما انسان‌ها رسیدن به «کمال» است. ما همه عاشق کمال هستیم. چون خداوند متعال ما را عاشق خودش که کمال مطلق است آفریده است. پس علت هر حرکت ما [خواه صواب باشد یا گناه] این است که در آن کمالی برای خود دیده‌ایم.

منتهی انسان گاهی در شناخت نیاز خود و بالتبع شناخت کمال خطا می‌کند. یا نقص را کمال می‌بیند و یا فانی را باقی می‌بیند. انسان گاهی مصداق کمال را اشتباه می‌گیرد و از سایر مخلوقات برای خود صنم، معبود و معشوقی می‌سازد و به سوی قرب او به حرکت در می‌آید. ... . خلاصه آن که انسان هر چه را کمال ببیند، آن را هدف قرار می‌دهد و به سوی او می‌رود تا به آن برسد. پس لازم است که باز، به فکر «معاد» باشیم. هدف را آنجا ببینیم. لقاء الله را هدف بگیریم و نه دنیا را.

دقت کنیم که ما هر چه گناه می‌کنیم، به خاطر رسیدن به نفع و لذتی از منافع، متماع و لذایذ دنیا است. مگر کسی برای آخرت گناه می‌کند؟! خیر. هر چه گناه است، به خاطر عشق و محبت به دنیاست. لذا پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> فرمودند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» - یعنی: محبت دنیا ریشه‌ی همه گناهان است.

پس اگر ما خود را بشناسیم و بفهمیم که دنیا گذراست، متماع و لذایزش محدود و فانی است، هیچ چیز باقی نمی‌ماند و ...، آن را هدف نمی‌گیریم و عاشقش نمی‌شویم. و اگر «معاد» را باور کنیم و بفهمیم که آنجا فناپی نیست، همه زیبایی، کمال، جمال، راحتی، رشد و لذت است، معلوم است که آن را هدف

می‌گیریم، عاشق آن می‌شویم، پس بدان سو حرکت می‌کنیم ... و اگر یک موقعی هم خطایی سر زد و زمین خوردیم، زود بلند می‌شویم و به راه ادامه می‌دهیم.

**ج -** از همین بحث که انسان عاشق هدفش می‌شود و به سوی او حرکت می‌کند، معلوم می‌شود که صرف شناختن خدا یا قبول داشتن او کفایت نمی‌کند، بلکه او باید هدف باشد تا انسان عاشق او شود.

اساس خلقت عالم، بر محبت است و این محبت است که انسان را می‌کشاند، محبت است که باعث گرایش به محبوب، حرکت به سوی او، پذیرش سختی‌های زودگذر راه و ... می‌شود و محبت است که سبب چشم پوشی کاستی‌ها یا خطاها توسط محبوب می‌شود. لذا باید رابطه‌ی عاشق و معشوقی را با خداوند متعال برقرار و تشدید کرد. اگر محبت در کار نباشد، اطاعت هم در کار نیست. لذا به پیامبرش (ص) فرمود: به مردم بگو: اگر واقعاً خدا را دوست دارید، پس من را تبعیت کنید. چرا که آدمی به سوی محبوب می‌رود و پیامبر (ص) همان بلد راه است و این محبت سبب می‌شود که انسان بلد راه را اطاعت و تبعیت کند. سپس فرمود: پاسخ این محبت نیز باغ و بستان و نعمات بهشتی نیست، آنها سفره‌ی محبوب است، بلکه پاسخ محبت، همان محبت است و همین محبت است که سبب غفران و بخشش می‌گردد. چنانچه فرمود:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران - 31)

**ترجمه:** بگو اگر خدا را دوست می‌دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد که خدا آمرزگار و مهربان است.

اما تشدید رابطه‌ی محبت‌آمیز و عاشقانه، مستلزم گسترش کمی و کیفی ارتباط است. عاشقی که در پی دیدار معشوق نباشد و از هر فرصتی برای ارتباط با او استفاده نکند، عاشق نیست. عاشق واقعی، مستمر در فکر معشوق خود است و مشغول هر کاری هم که باشد، او را فراموش نمی‌کند. همین امر سبب می‌شود که کاری مخالف رأی و خواست او نکند. پس باید با هدف گرفتن قرب الهی و تشدید باور و یقین نسبت به بازگشت و «معاد»، رابطه‌ی بنده با پروردگار، عبد با معبود که همان رابطه‌ی عاشق با معشوق است را افزایش دهیم. گاه با نماز، گاه با تلاوت کلام محبوب، گاه با عمل کردن به خواست او و گاه با تفکر نسبت به خود، به او، به راهی که می‌رویم، به راهی که باید برویم، موانع راه، روز رسیدن و ... .

اینها همه ایمان و یقین را تقویت می‌کند، موجب تقوا و پرهیز از گناه می‌شود و اگر خدایی ناکرده گناهی هم رخ داد، امید برای غفران از سوی معشوق را زیاد می‌کند.

این رابطه‌ی عاشقانه، جلوی فراموشی و بدتر از آن گردن کلفتی و سرکشی را می‌گیرد، لذا معشوق خاضعانه او را صدا می‌زند و «یا رب، یارب» می‌گوید و به یقین پاسخ هم می‌شنود.

در حدیث قدسی آمده است که خداوند متعال می‌فرماید: «بنده‌ی من! به حقی که بر من داری، دوستت دارم. پس به حقی که بر تو دارم، دوستم داشته باش.»

## شبهه 7 (نهران): آیا جهنم قبل از عصیان ابلیس خلق شده بود، یا پس از آن خلق شده است؟ در خصوص «جنت و جهنم» توضیح دهید. (8 مهر 1389)

**«x-shobhe»:** برای روشنتر شدن مفهوم در ذهن باید ابتدا به معانی و مفاهیم اسامی دقت نمود و پس از آن مفاهیم حقیقی را مورد توجه قرار داد.

**الف - جهنم،** اسامی متفاوتی در قرآن کریم دارد. اگرچه ما معمولاً همه را به یک معنا در نظر می‌گیریم، اما همین اصرار و تأکید کلام وحی به تفاوت اسامی که طبعاً معانی و مفاهیم متفاوتی را حمل می‌کنند، بیانگر تفاوت حقیقت آنهاست. به عنوان مثال ابتدا به ذهن این گونه‌طور می‌کند که «جهنم» و «نار» یک معنا و یک چیز است. در هر حالی که «نار» همان آتش و عذاب سوزاندن و «جهنم» جایگاه آتش و عذاب است.

همین عدم دقت در مفاهیم و معانی و حقایق سبب گردیده است که دیدگاه‌های متفاوت و حتی انحرافاتی در عقاید مسلمین نسبت به جنت و نار پدید آید، تا آنجا که برخی آنها را در قالب‌های «زمان» و «مکان» که مختص به عناصر مادی است جستجو نموده‌اند و برخی دیگر معتقدند که اصلاً جنت و جهنم در قیامت خلق می‌شوند! و حال آن که هر دو دیدگاه خطاست. نه جنت و جهنم عناصر مادی هستند که در قالب «زمان و مکان» بگنجد و نه آن که بعداً خلق خواهند شد. چنانچه قرآن کریم مکرر به خلقت جنت و جهنم تصریح و تأکید نموده است که به عنوان نمونه به دو آیه‌ی ذیل اشاره می‌گردد:

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْبَقِيَّةِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ \* ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (التكاثر، 5 تا 7)

**ترجمه:** نه، باز تأکید می‌کنم که اگر به علم الیقین برسید \* آن وقت دوزخ را خواهید دید \* آن وقت به عین الیقینش مشاهده خواهید کرد.

«يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (العنکبوت - 54)

**ترجمه:** کافران با شتاب از تو (پیامبر) تقاضای عذاب (جهنم) دارند، در حالی که هم اکنون دوزخ بر آنان احاطه دارد.

چنانچه مشهود است از همین دو آیه مسلم می‌شود که جنت و جهنم از هم اکنون وجود دارند، منتهی همان‌گونه که هیچ موجود غیر مادی به چشم سر دیده نمی‌شود، اما بسیاری از حقایق دیگر به چشم عقل و علم دیده می‌شوند، جنت و جهنم نیز از آن جهت که از عناصر مادی تشکیل نشده‌اند، به چشم سر دیده نمی‌شوند، منتهی اگر کسی عقل، علم، یقین و توجه داشته باشد، در همین دنیا آنها را می‌بیند.

**ب -** باید دقت نمود که «جنت و جهنم» نیز از نشئه‌ها و عوالم متفاوت «وجود» هستند و وجود ممکنات و مخلوقات که همه جلوه‌های اسما‌ی الهی می‌باشند، مراتب و مقاماتی دارند و هر مرتبه از جایگاه ویژه‌ی خود برخوردار است و البته چنانچه بیان گردید، این جایگاه مانند اماکن مادی نیست. جایگاه وجودهای کامل و مقامات عالی، جنت است که آن هم مراتب دارد و حد والای آن سدره‌المنتهی می‌باشد و جایگاه وجودهای پست و نازل (کفار و پوشانندگان حقایق، منافقین، عصیانگران به خداوند متعال و ...)، جهنم است.

**ج -** وجود از تجلی رحمت الهی است. لذا آن وجودی اعلی‌تر است که بیشتر تجلی رحمت الهی باشد. از این روست حق تعالی به انسان کامل و اعلی مرتبه‌ی وجود، حضرت محمد مصطفی (صل الله علیه و آله و عجل فرجه) که اشراف مخلوقات است می‌فرماید:

«وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى \* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (النجم - 7 تا 9)

**ترجمه:** و او در بلندترین افق جای گرفته \* و در عین بلندی رتبه‌اش به خدا نزدیک و نزدیکتر شده \* او رسول را آنقدر بالا برد که بیش از دو کمان و یا کمتر فاصله نماند.



و هنگامی که والاترین تجلی رحمت و عالیترین مقام وجود را برای هدایت همگان مبعوث و ارسال نمود، فرمود:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الأنبياء - 107)

**ترجمه:** و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم.

یعنی او آمده است تا همگان را به بالاترین مقامات و درجات وجودی (برخورداری از رحمت) هدایت نماید.

لذا شاهدیم پیامبر اکرم (ص) در تعریف جنت، مفاهیم متفاوتی بیان می‌فرماید و در یک جا سائلی از او می‌پرسد: جنت چیست؟ می‌فرماید: «انا الجنة» - جنت من هستم.

پس جایگاه هر کس که شامل رحمت الهی گردد، جوار رحمت، جوار جنت، جوار سدره المنتهی (و اسامی دیگر جنت)، که همان جوار وجود مبارک و مقدس ایشان است می‌باشد. لذا شاهدیم که حتی ایشان در بیان حوض کوثر که در جنت قرار گرفته است، می‌فرماید: «حوضی»، یعنی: حوض من.

**د -** جهنم نیز جایگاه دور شدگان از رحمت الهی (لعنت شدگان) می‌باشد. وجود اهل جنت، خود جنت هستند و وجود اهل جهنم، خود جهنم هستند و در قیامت این «جنت‌ها» را می‌آورند و در جایگاهی که محل امن، کمال، جمال ... و سایر تجلیات رحمت الهی است و همه‌ی این «جهنم‌ها» را می‌آورند و در جایگاهی که محل عذاب (دوری از رحمت) است قرار می‌دهند.

پس از همان موقع که رحمت الهی تجلی یافت، و وجودهایی از استعداد نزدیکی یا دوری از رحمت (اختیار و انتخاب) برخوردار گردیدند، جایگاه آنان نیز معلوم شد.

و یک دلیل دیگر قرآنی آن که وقتی ابلیس تکبر و عصیان کرد، خداوند نفرمود که بابت این عصیان جهنمی خلق شد و یا در آخرت جهنمی خلق خواهیم کرد و تو و اتباع را در آن جای خواهیم داد! بلکه فرمود: جهنم را از او و اتباعش پر می‌کنم. یعنی جایگاهی که محل دور شدگان از رحمت و عذاب است وجود دارد و تو و اهل تو از انسان و جن را (که تنها موجودات برخوردار از اختیار و انتخاب می‌باشند) پر می‌کنم:

«قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ» (الأعراف - 18)

**ترجمه:** گفت از آسمان بیرون شو، مذموم و مطرود، هر که از آنها از تو پیروی کند جهنم را از همه شما لبریز می‌کنم.

در قرآن کریم به صراحت تصریح شده است که وقتی ابلیس به خاطر تکبر و عصیان از ظل رحمت الهی دور شد و از جایگاه مقامات عالی اخراج شد، از خداوند منان خواست که جان او را نگیرد و فوری و آنی او را به جایگاه اهل عذاب و دور شدگان ابدی از رحمت منتقل ننماید. و پس از آن که از روی بغض و حسادت قسم یاد کرد که بر سر راه همگان می‌نشیند [و البته به جز افراد مخلص که راه تسلط شیطان را می‌بندند]، خداوند کریم نیز قسم یاد نمود که جهنم را از او و پیروانش پر خواهد کرد:

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ \* وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ \* قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ \* قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوْبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ \* قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ \* لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص - 77 تا 85)

**ترجمه:** (خداوند متعال) گفت: پس بیرون شو از بهشت چون که تو رانده شده‌ای \* و بدان که لعنت من تا قیامت شامل حال تو است \* گفت: پروردگارا حال که چنین است پس تا قیامت که همه مبعوث می‌شوند مرا زنده بدار \* خدا فرمود: از مهلت یافتگان قرار دادیم \* تا روزی که آن وقت معلوم می‌رسد \* گفت پس به عزت سوگند که همه و همه‌شان را گمراه خواهیم کرد \* مگر بندگان مخلصت از ایشان را \* گفت پس حق این است و من حق می‌گویم \* که جهنم را از تو و از هر که پیرویت کند از همه پر می‌کنیم.

## شبهه 8 (نهران): در پاسخ به معتقدین به نظریه فروید در باب به وجود آمدن دین توسط بشر برای پر کردن خلاء روانشناختی در انسان چه پاسخی می توان داد؟ (11 مهر 1389)

**«x-shobhe»:** در پاسخ به سؤال مربوط به «تضاد بین دین و علم»، تعاریفی درباره‌ی معانی و مفاهیم واژه‌ها و ادیان الهی و بشری ایفا گردید (1) که در پاسخ به این سؤال نیز مفید می‌باشد و حتماً باید مورد مطالعه قرار گیرد. اما در پاسخ مستقیم به این سؤال نیز به نکات ذیل اشاره می‌گردد:

- توجه به تعاریف ارائه شده در پاسخ قبلی (2)، فروید نیز «دینی» در مقابل ادیان دیگر معرفی کرده است. او نیز تعریف از جهان هستی، مبدأ و مقصد آن ارائه داده و براساس آن «بایدها و نبایدها»یی را وضع کرده است. پس اگر نظریه‌ی فروید مبنی بر «به وجود آمدن دین توسط بشر برای پر کردن خلاء روانشناختی در انسان» را بپذیریم، در مورد دین خودش به نحو اولی صادقتر است، چرا که او به صورت مشهود انسانی است که دینی را ساخته است.

- نظریه یا فرضیه، همان گونه که از نامشان پیداست، «نظر و فرض» هستند، لذا صدق و درستی آنها اثبات نشده است و اگر اثبات شود، دیگر نظریه یا فرضیه نیستند، بلکه به آنها «علم» اطلاق می‌گردد.

نه تنها نظریات فروید و یا دیگر نظریه‌پردازان، هیچ کدام اثبات نگردید، بلکه غالباً توسط دانشمندان و یا نظریه پردازان بعدی، مردود اعلام شد. لذا اسناد و تبعیت از نظریه که چیزی جز ظن و گمان نیست، روش و عملی کاملاً غیر علمی و جاهلانه است. چنانچه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (یونس - 66)

**ترجمه:** آگاه باشید که هر کس (و هر چیز) که در آسمانها و زمین است ملك خدا است، و آنچه را مشرکان از غیر خدا پیروی می‌کنند گمان باطلی بیش نیست، [کار آنها تنها تبعیت از حدس و گمان است]، و آنها دروغگویی بیش نیستند. (چون نظریاتشان با واقعیت تطابقی ندارد).

- نظریات فروید و امثال ایشان راجع به پیدایش دین نیز مستثنی از این قواعد کلی حاکم بر نظریات نمی‌باشد، لذا آنان هستند که باید برای اثبات نظریه‌ی خود، دلایل عقلی و علمی بیان کنند، نه این که آنها متکبران یک نظریه‌ای را مانند «علم» محکم و قطعی اعلام کنند و سپس بگویند: هر کس قبول ندارد دلیل بیاورید. این شبیه همان کار «نصرالدین» معروف است که میخی بر زمین کوبید و مدعی شد که اینجا مرکز زمین است! پرسیدند: به چه دلیل؟ گفت: اگر قبول ندارید متر کنید. یا گفت: تعداد ستارگان آسمان این رقم است که من می‌گویم و اگر قبول ندارید، بشمارید!

- البته نباید فراموش کرد که امثال فروید، هیچ آشنایی با اسلام ندارند و دین را در قالب مسیحیت کلیسا و یهودیت کنیسه یا اقوام بت پرست دیده‌اند که همه تحریف شده است.

- و این اسلام است که مدعی معرفی انسان آن گونه که هست می‌باشد و لذا مدعی است که تمامی مکاتب بشری، به خاطر «جهان‌شناسی» و «انسان‌شناسی» ناصحیح یا ناقص به وجود آمده است. آنان چون حقایق موجود عالم هستی را منکر شده‌اند، مجبور شدند در تعریف عالم و انسان، به نظریات و فرضیات بگروند و حرکت غیر علمی نموده و همگان را به تبعیت از آن دعوت کنند! و قرآن کریم مکرر تصریح نموده که هم حرکتشان غیر علمی است و هم تبعیت از «ظن و گمان» یا همان نظریات آنان، موجب باور تعاریف غلط از هستی (خرافات) و انحراف می‌گردد. لذا خداوند متعال آنان را به رغم ظاهری آراسته به علم، ظالمترین انسان‌ها می‌خواند، چرا که موجب انحراف انسان می‌گردند:

«... قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» (الانعام - 148)

**ترجمه:** بگو: آیا شما چیزی می دانید، پس آن را برای ما آشکار سازید (دلایل علمی خود را ارائه دهید)؟ نیستید شما جز این که از پندار (ظن و گمان، نظریه و فرضیه) خود سخن می گوئید. و نیستید شما جز این که دروغ می گوئید.

«وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (الأنعام - 116)

**ترجمه:** و اگر بیشتر آنان را که در زمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا برگردانند، آنها پیروی نمی کنند جز از گمان (نظریه و فرضیه)، و چیزی جز دروغ نمی گویند.

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (الأنعام - 144)

**ترجمه:** پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا به دروغ افترا بست، تا مردم را ندانسته گمراه کند، بی گمان خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.

پس واقع آن است که فریود و امثال ایشان هستند که به خاطر عدم شناخت صحیح از عالم هستی و انسان، به جای علم قطعی، از جانب خود و گمان های خود «نظریه» می دهند و به جای ارائه دلایل عقلی و علمی در اثبات نظریه، همگان را به تبعیت از گمان خود دعوت می کنند و این ظلم بزرگی به انسان و عقل اوست.

اسلام با کلام وحی، از هستی، عالم هستی، انسان و ابعاد متفاوت و مختلف او: روح، بدن، روان، جسم، علاقه ها و تنفرهای فطری و عقلی، تمایلات نفسانی، نقاط ضعف و قوت و ... انسان خبر می دهد و برای تعاریف خود نیز دلایل قطعی عقلی و علمی ارائه می دهد. لذا رد آن و تصدیق یک نظریه دیگر نیز مستلزم ارائه دلایل عقلی و علمی است و به صرف شعار و اسامی غربی نظریه پردازان یا کثرت موافقان آنان و نیز مانور تبلیغاتی سودجویان به خاطر کاربرد آن نظریات در اهداف سیاسی و اقتصادی و ... نمی شود آن گمان ها و فرض ها را «علم» قلمداد نمود. چنانچه خود نیز آنان را «علم» به حساب نمی آورند و در هر دوره، نظریات و فرضیات گذشته را مردود اعلام می کنند و نظریات جدید خود را ارائه داده و همگان را به تبعیت از آن دعوت می کنند و نامش را «مدرنیسم» یا «پست مدرنیسم» و ساختار شکنی می گذارند.

**شبهه 9 (تبریز): آیا حضرت آدم(ع) قبلاً در بهشت بود؟ مگر بهشت وجود داشت؟ مگر شیطان به بهشت راه دارد؟ به نظر من بهشت و جهنم در آخرت خلق می‌شوند! (16 مهر 1389)**

«x-shobhe»:

**الف -** از صریح آیات قرآن کریم چنین برمی‌آید که به طور قطع حضرت آدم(ع) و همسرش قبل از آن که به زمین هبوط پیدا کنند، در بهشت (جنت) بوده‌اند. اما باید دقت شود که واژه‌ی «جنت» در قرآن کریم فقط به معنای جنت اخروی نیست، بلکه به جنات (بهشت‌های) گوناگون نیز جنت اطلاق شده است و حتی به باغ و بوستان‌های زمینی نیز «جنت» به معنای جایی سبز و خرم اطلاق شده است. پس دلیلی نمی‌شود که هر کجا واژه‌ی «جنت» را مشاهده کردیم، گمان نماییم که حتماً منظور و مقصود همان «جنت المأوا» می‌باشد.

چنانچه در قالب سؤال نیز اشاره شده، آن «جنت المأوا» یا بهشت اخروی ویژگی‌هایی دارد و از جمله آن که هر کس وارد آن شود برای همیشه در آن جای خواهد گرفت و دیگر اخراجی در کار نیست و شیطان نیز به آن جنت راهی ندارد.

**ب -** «جنت» در واقع به معنای یک جایگاه است با ویژگی‌های خاصی که به تناسب «جنت»ها برای آنها ذکر شده است. به عنوان مثال اگر منظور «جنت» دنیایی باشد، ویژگی‌های همان مکان سبز و خرم و فرح بخش است. اگر منظور از جنت همان بهشت اخروی باشد، جایگاه امن، سلامت، سر سبز و با نشاط، با نعمت‌های بی‌پایان الهی و ... برای مؤمنین و عاملین به عمل صالح است:

«أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (السجده - 19)

**ترجمه:** اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به پاداش اعمال صالح، منزلگاه پر نعمت در بهشت ابد یابند.

چنانچه «جهنم» نیز یک جایگاه است برای کفار، مشرکین، منافقین، معاندین و نیز اهل معصیت:

«وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» (السجده - 20)

**ترجمه:** اما کسانی که عصیان ورزیده‌اند، جایشان جهنم است، و هر وقت بخواهند از آن برون شوند، بدان جا بازشان گردانند و گویند: عذاب جهنمی را که تکذیبش می‌کردید بچشید.

**ج -** لذا به جایگاهی که ملائک در آن حضور داشتند و ابلیس نیز به واسطه‌ی عبادات زیاد و علنی نشدن کفری که در قلبش مکتوم بود در آن صف و جایگاه قرار داشت نیز «جنت» اطلاق می‌گردد. و بر اساس تصریح آیات کریمه معلوم است حضرت آدم(ع) نیز در چنین جایگاهی قرار داشته است، چرا که به ملائکه عرضه شد و به آنها دستور داده شد که به او سجده کنند و همه سجده کردند جز ابلیس که آنجا بوده و سپس آدم(ع) در همان عالم ملائک معلم آنها شد و به آنچه نمی‌دانستند تعلیمشان داد.

**د -** از سوی دیگر آیات قرآن کریم تصریح دارد که حضرت آدم(ع) به همراه همسرش، از همان ابتدا در زمین نبوده و در آسمان‌ها بوده و سپس به زمین هبوط کرده است، پس معلوم می‌شود که در همان آسمان‌ها، خداوند آنها را در بهشتی (جنتی) قرار داده بود و از آنجا به زمین هبوط پیدا کردند. به همین دلیل به آن بهشت، بهشت برزخی گفته می‌شود. چنانچه مؤمنین نیز پس از مرگ وارد بهشت می‌شوند، اما این بهشت، آن جنت المأوا یا بهشت اخروی نیست، بلکه بهشت برزخی است و کفار نیز پس از مرگ وارد جهنم می‌شوند، در حالی که این جهنم نیز جهنم برزخی است و نه جهنم قیامت.

مرحوم علامه طباطبایی(ره) در « ترجمه المیزان، ج 8، ص: 46 » می‌فرماید:

از داستان بهشت آدم به تفصیلی که در سوره " بقره " گذشت چنین برمی‌آید که قبل از این که آدم در زمین قرار گیرد خداوند بهشتی برزخی و آسمانی آفریده و او را در آن جای داده، و اگر او را از خوردن از درخت

مزبور نهی کرد برای این بود که بدین وسیله طبیعت بشری را آزموده معلوم کند که بشر جز به این که زندگی زمینی را طی کرده و در محیط امر و نهی و تکلیف و امتثال تربیت شود، ممکن نیست به سعادت و بهشت ابدی نائل گردد، و جز با پیمودن این راه محال است به مقام قرب پروردگار برسد. از اینجا نیز معلوم می‌شود که هیچکدام از اشکالاتی که بر این داستان وارد کرده‌اند وارد نیست، برای این که بهشت آدم بهشت جاودان نبوده تا اشکال شود به این که بهشت جای اولیای خدا است نه جای شیطان. و یا اشکال شود به این که بهشت جای خلود است و کسی که وارد آن شد دیگر بیرون نمی‌شود پس آدم چطور بیرون آمد؟ و نیز بهشت دنیایی و مادی نبوده تا مانند سرزمین‌های دیگر دنیا جای زندگی دنیوی باشد و اداره آن زندگی تنها به وسیله قانون و امر و نهی مولوی ممکن باشد، بلکه بهشت برزخی و جایی بوده که سجایا و اخلاق و خلاصه غرایز بشری - نه فقط آدم<sup>(ع)</sup> - ظاهر و هویدا می‌شده.

**ه -** اما در خصوص این که آیا بهشت و جهنم از همان ابتدا خلق شده‌اند و یا در آخرت خلق خواهند شد؟ بیشتر توضیح مفصل مبنی بر این که این دو جایگاه از همان ابتدا خلق شده‌اند ارائه شده است (1) و در احادیث و روایات نیز ضمن تصریح به خلقت این دو جایگاه، تأکید شده است که هر کس گمان نماید که بهشت و جهنم بعداً خلق خواهد شد، از ما نیست. یعنی گمان او براساس حقایق اعتقادی نمی‌باشد.

البته روایات بسیاری نیز وارد شده است که انسان بهشت و جهنم را با اعمال خود می‌سازد، اما آن چه انسان به تناسب ایمان و عمل خود ایجاد می‌کند، چگونگی عذاب‌ها و یا بهره‌وری از نعمات پروردگار می‌باشد و نه خلق جایگاه. و آیه مبارکه‌ی که در سؤال اشاره شده است:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»  
(العنكبوت - 20)

**ترجمه:** بگو در زمین سیر کنید و نیک نظر کنید که چگونه خدا خلق را آفرید، خداوند همین جور نشاء دیگر پدید می‌آورد که خدا بر هر چیز قادر است.

اشاره به برپایی قیامت و زنده شدن مردگان و آغاز زندگی در یک نشئه یا عالم دیگر دارد و نه آغاز خلقت بهشت و جهنم. خداوند متعال در پاسخ کسانی که گمان می‌کنند انسان مجدداً زنده نخواهد شد و می‌پرسند چگونه پس از پوسیده شدن استخوان‌ها زنده شده و در عالمی دیگر زندگی خواهیم کرد؟ می‌فرماید: همان گونه که عالم هستی را از هیچ آفریدم و شما خاکی بیش نبودید و به انسان مبدلتان کردم و ... دوباره شما را زنده خواهم کرد و عالم دیگر را برپا خواهم نمود، چنانچه این عالم را برپا کردم.

**شبهه 10 (اصفهان):** از کودکی هر موقع کودک فلج، کر، کور، عقب افتاده (علیلی) می دیدم، پدر و مادرم می گفتند: خدا برای او اینگونه خواسته و در آخرت به او اجر میدهد! اما این پاسخ مرا قانع نمیکند؟ (17 مهر 1389)

**«x-shobhe»:** نوع بشر (به غیر از کسانی که از علم و ایمان برخوردارند) این گونه اند که اگر به خیر و برکتی دست یابند، مدعی می شوند که این از علم و هنر و تدبیر خودمان بوده است و اگر دچار یک گرفتاری یا مشکلی شوند، آن را به گردن خدا می اندازند! چنانچه خداوند متعال خود در قرآن کریم می فرماید:

«فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (الزمر - 49)

**ترجمه:** انسان چنین است که وقتی گرفتار می شود ما را می خواند و همین که نعمتی به او ارزانی می داریم می گوید این از علم خودم به دست آمده لیکن همین نعمت، فتنه و آزمایش اوست اما بیشترشان نمی فهمند.

جالب آن که این حالت انسان اختصاص به دنیا ندارد، بلکه در آخرت نیز که گرفتار می شوند، [به سنت شیطان که گفت: خدایا حال که تو مرا اغوا کردی ...] می خواهد همه تقصیرها را به گردن خدا بیاندازد و می گویند: اگر تو نمی خواستی ما جهنمی نمی شدیم، یا می گویند: تو خود ما را هدایت نکردی، اگر می کردی ما نیز بهشتی می شدیم!

«أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (الزمر - 57)

**ترجمه:** و یا می گوید: اگر خدا هدایت کرده بود از پرهیزکاران می بودم.

اما باید دانست که خداوند متعال، هستی مطلق، کمال مطلق و خیر محض است، لذا نه تنها از او هیچ شری برای احدی از مخلوقات صادر نمی گردد، بلکه همه را در ظل رحمت و اسعهی خود داده و به احدی نیز ظلم روا نمی دارد. لذا در پاسخ هر دو گروه که مصیبت های دنیوی و یا اخروی را به گردن خداوند متعال می اندازند، می فرماید: که آنچه از مصیبت گرفتارش شده اید، نتیجهی عمل خودتان است. چنانچه در آخرت به معترضین می فرماید:

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (آل عمران - 182)

**ترجمه:** این عذاب را به دست خود پیش فرستادند و خداوند هرگز در حق بندگان خود ستم نخواهد کرد.

و در مورد معترضین به مصیبت های دنیوی نیز می فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم - 41)

**ترجمه:** در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشاند.

پس آنچه از مصیبت در دنیا و آخرت به انسان می رسد، نتیجهی عملکرد خود اوست و اگر خداوند متعال از گناهان و عملکردهای ناصواب نگذرد که مصیبت به مراتب بیشتر خواهد بود.

«وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (الشوری - 30)

**ترجمه:** و آنچه که از مصیبت به شما می رسد به خاطر اعمالی است که به دست خود کرده اید، و خدا از بسیاری از گناهان درمی گذرد.

و همه در گروهی عملکرد خویش هستند و نتیجهی عملکردشان را می بینند:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (المدثر - 38)

**ترجمه:** هر کسی در گروه عملی است که انجام داده است.



این که خداوند متعال، عالم، عادل، رحمان، رحیم، کریم و قادر است، دلیل نمی‌شود که ما فراموش کنیم که او «حکیم» نیز هست. لذا رحمت یا قدرت او نه تنها سبب این نمی‌گردد که نظامات عالم هستی را براساس علم، حکمت و نظم نیافریده باشد، بلکه اثبات می‌کند که باید نظم و حکمتی در کار باشد.

اگر قرار باشد که خداوند متعال چون کرم، لطف، رحمت و نیز قدرت دارد، برای هیچ عملی نتیجه‌ای معین نگذاشته باشد، لازم می‌آید که بی‌عدالتی حاکم گردد، حتی کشف علم و نیز عمل به علم میسر نگردد و بساط آخرت نیز برچیده شود.

این که گفته‌اند: لابد خدا خواسته است! درست است، ولی معنا و مفهوم آن را نفهمیده‌اند. خدا خواسته است، یعنی قانون حاکم بر عالم هستی، همان قانون خداوند متعال است. کسی نمی‌تواند خود را به امید این که اگر خدا بخواهد می‌تواند مرا از آسیب حفظ کند، از بالای کوه به دره پرت کند، یا به امید این که اگر خدا بخواهد می‌بخشد، گناه کند! چرا که خداوند چنین خواسته اگر خود را پرت کردی، بدنت له شده و خواهی مرد و اگر گناه کردی، به عقوبت‌های دنیوی و اخروی آن دچار خواهی شد. و اگر توبه کردی بخشیده می‌شوی. یا اگر چاقو را به شکم کسی فرو کردی، او یا مجروح می‌شود و یا می‌میرد. حال نمی‌توانی (مثل یزید) بگویی: خدا او را کشت و اگر نمی‌خواست او نمی‌مرد. خواست بر این است که این نظامات پا بر جا باشد، نه این که عالمی بی‌قانون و پر از هرج و مرج برپا گردد. پس کسی نمی‌تواند قوانین خداوند را تغییر دهد و یا از حکومت او فرار کند «لا یمكن الفرار من حکومتك».

پس اگر خداوند فرمود: این جهان براساس علم، حکمت و نظام «علّی - علت و معلول» است، پس براساس جهل عمل نکنید و بی‌نظمی نکنید که اگر کردید، دچار عواقب آن می‌شوید، اما عده‌ای توجه نکردند، خود مقصر هستند.

به عنوان مثال: اگر خداوند متعال فرمود که رعایت بهداشت و سلامت لازم است، اگر فرمود: شراب نخورید، مال یتیم و لقمه‌ی حرام نخورید، از عصبیت بپرهیزید، به یکدیگر ظلم نکنید و ...، اما پدر و مادری قبل از انعقاد نطفه، حین و پس از آن رعایت نکردند و فرزند یا نسل آنها علیل به دنیا آمد، مقصر آنها هستند.

اگر پیامبر اکرم (ص) به همسران توصیه نمودند که به هنگام همبستری برای انعقاد نطفه با یکدیگر حرف نزنید و اگر حرف زدید و فرزند شما لال به دنیا آمد، شما مقصرید، یا اگر در حین بارداری پدر مرتب مادر را ترساند، نگران کرد، به هول و هراس انداخت ... و فرزند معلول شد، خودشان مقصر و پاسخگو خواهند بود.

در قیامت فرزند علیل راه والدین یا آباء خود را می‌گیرد و سؤال می‌کند: چرا سیگار کشیدی و من با قلبی معیوب به دنیا آمدم؟! چرا مرتب غذاهای چرب خوردی و من با چربی یا فشار خون یا ... به دنیا آمدم؟! چرا مشروبات الکلی نوشیدی و من کور به دنیا آمدم؟! چرا از روی عصبیت با مادر دعوا کردی و او را به هول و هراس انداختی و من علیل به دنیا آمدم؟! چرا آزمایشات ژنتیک را رعایت نکردی و چنین و چنان شد؟! و چرا

...

البته خداوند منان، رحمان و رحیم، در آخرت به آن که بی‌تقصیر مظلوم و محروم شده است، اجر می‌دهد.

**شبهه 11 (قم):** ماده‌گراها می‌گویند: ماده اولیه‌ای که از نوعی شعور کیهانی که سبب رشد تدریجی آنها و پیدایش جهان و از جمله انسان شده است وجود داشته، پس نیازی به خدای هستی بخش وجود ندارد. همه قوانین علمی فیزیک است. (19 مهر 1389)

**«x-shobhe»:** از عمده‌ترین مشکلات و خطاها در ذهن ماتریالیسم‌ها (و حتی بسیاری دیگر از مردم عوام) این است که به محض یک کشف علمی، گمان می‌کنند که پس دیگر خدایی وجود ندارد، گویا قرار است از خداوند متعال [العیاذ بالله] فعل غیر علمی، غیر منظم و هرج و مرج صادر گردد! حال آن که وجود همان علمی که کشف شده است، دلیل بارز دیگری بر اثبات وجود خالق‌ی علیم می‌باشد و بالعکس اگر خدای علیم، حکیم و قادری نباشد، هرج و مرج و فنا لازم می‌آید.

**الف -** همین که می‌گویند: گازها و مولکول‌هایی وجود داشته است، یا به تعبیر دیگر انرژی اولیه یا ماده‌ی اولیه‌ای وجود داشته است، این سؤال ایجاد می‌شود که «از کجا پدید آمده است؟» چرا که عقل و حتی علم تجربی ثابت نموده است که پدیده یا پیدایش خود به خودی وجود ندارد و پیدایش هر پدیده‌ای حتماً علت می‌خواهد.

**ب -** اولین و طبیعت‌ترین رابطه‌ی بین «علت و معلوم» که امکان تعقل، تفکر و کشف علم را نیز میسر می‌نماید، این است که «معلول هستی خود را از علت می‌گیرد». پس اگر مولکول یا حتی ذره‌ای هم وجود داشته، باید دانست که هستی خود را از کجا گرفته است؟

**ج -** سؤال دوم این است که «این شعور کیهانی» خود مادی است و یا غیر مادی؟! اگر این «شعور» چه در ماده و چه در غیر ماده، عنصری مادی است، کم و کیف آن چیست؟ کجاست؟ اندازه و رنگ و حجم آن چگونه است؟ بر کسانی که به جز ماده را قبول ندارند، چگونه اثبات شده که «شعور» وجود داشته و دارد؟ اگر ماده‌ی آن را کشف نکرده‌اند، از کجا بر بودنش حکم می‌دهند و اگر کشف کرده‌اند، مشخصات و مختصاتش را بیان کنند. و اگر مقرر باشند که این «شعور» مادی نیست، اذعان و اقرار به وجود غیر ماده در عالم هستی است. مضاف بر این که هنوز این سؤال باقی می‌ماند که آیا این «شعور کیهانی» حکمت و تدبیر هم داشته است یا خیر؟

**د -** به فرض که ماده‌ی اولیه یا هر ماده‌ی دیگری از نوعی شعور کیهانی برخوردار باشد، قهراً این شعور فقط بر خودش احاطه دارد و نمی‌تواند غیر خود را شامل گردد. به عنوان مثال اگر پس از میلیاردها سال خورشید و ماه و ستارگانی پدید آمدند، نمی‌توانند با شعور کیهانی نظم بین خود را تدوین و حاکم کرده و خود را ملزم کنند که هیچ گاه از آن تخطی ننمایند. همه و همیشه در مدار معین به صورت حکیمانه و هماهنگ با سایر اجزای خلقت در مدار خود بچرخند و به نقطه‌ی آغازین بازگردند ... و نمی‌توانند این نظم حکیمانه را بین تمامی اجزای عالم مادی در تمامی کهکشان‌ها حاکم کنند.

«وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ \* وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ \* وَ الْقَمَرَ قَدَرْتَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ \* لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (یس - 38 تا 40)

**ترجمه:** و خورشید که به قرارگاه خود روان است، این نظم خدای عزیز داناست \* و برای ماه منزلها معین کردیم تا دوباره به صورت هلال مانند چوب خوشه خرماي کهنه درآید \* نه خورشید را سزد که به ماه برسد و نه شب از روز پیشی گیرد و هر يك در فلکی (معین و تدبیر شده) سیر می‌کنند.

**د -** اگر می‌گویند: این گاز، یا مولکول یا ماده‌ی ناشناخته هیچ علت وجودی ندارد، لازم می‌آید که «قائم بالذات» باشد، یعنی هستیش از خودش باشد و از غیر نگرفته باشد و یا به مفهومی دیگر، «خود هستی» باشد! چنین وجودی «ازلی» است و وجود «ازلی» باید که «ابدی» نیز باشد. چرا که وجود ازلی هستی مطلق است و چون هیچ نقص و ضعفی به او راه ندارد، زوال نیز ندارد. موجودی که ازلی و ابدی است و زوال به او راه ندارد، نباید تغییر پذیر باشد، چرا که هر تغییری گواه بر «فناي» حالت اول و «حادث» شدن حالت

بعدی است که در این صورت شیء وارد در عالم «حدوث» می شود و از ازلی بودن ساقط می گردد و عقل نیز اثبات می کند که پیدایش هر «حادثی» مستلزم وجود «محدث» است. چنانچه هر حرکتی محرک می خواهد.

**ه -** ابن ابی العوجای زندیق از امام صادق (علیه السلام) سؤال می کند که دلیل شما بر حدوث اجسام چیست؟ امام (ع) می فرماید که هیچ چیز کوچک یا بزرگی نمی بینم که اگر مثل آن به آن اضافه شود، بزرگتر نگردد. همین یعنی از بین رفتن حالت اول (کوچکی) و به وجود آمدن - یا حادث شدن - حالت دوم (بزرگی). (اصول کافی ج 1، کتاب التوحید)

پس موجودی که نبوده و سپس به وجود می آید و بعد از بودن شدن از بین می رود، نمی تواند ازلی و ابدی باشد. لذا حادث است و نیاز به محدث دارد.

البته دلایل بر حدوث ماده و ضرورت اخذ وجود از هستی مطلق که او دیگر قائم بالذات باشد و هستیش را از دیگری نگرفته باشد بسیار است، اما در خاتمه چند سؤال دیگر نیز مطرح می کنیم:

**1-** آیا این که ماده ای اولیه ای بوده است که صاحب شعور بوده و ...، به تجربه ثابت شده و یا فقط یک نظریه است؟! هر چند که حتی اگر ابتدا یک مولکول یا تک سلول یا ذره و اتم نیز خلق شده باشد، اصل موضوع تغییری نمی کند، اما شکی نیست که علم تجربی نمی تواند مدعی آن باشد، چرا که دیگر چنین ماده ای وجود ندارد و قابل تجربه نمی باشد. پس علم تجربی باید در این مورد سکوت کند.

**2-** اگر این پیدایش خاصیت طبیعی ماده با آن شعور کیهانیش می باشد، باید مکرر تکرار شود. چرا دیگر این حرکت تکرار نمی شود؟ چگونه یک دفعه از حرکت ماده بی شعور دو انسان مذکر و مؤنث از خاک خلق می گردند، اما دیگر این واقعه تکرار نمی شود و مابقی باید از نطفه و تخمک و امزاج و ... به دنیا آیند؟ آیا اینها همه تدابیر حکیمانه ی شعور کیهانی همان ماده ای اولیه است؟!

**3-** کدام یک از این نظریات و فرضیات به اثبات - و به ویژه به لحاظ علم تجربی - رسیده است؟

**4-** چه اصراری است که همه بدیهیات و استدلال های عقلی و خدشه ناپذیر را رها کرده و پیرو نظریه و فرضیه که بر ظن و گمان است گردیم؟

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس - 36)

**ترجمه:** بیشترشان جز خیال و پندار را پیروی نمی کنند، با این که پندار به هیچ وجه حق را اثبات نمی کند، (پس بدانند که) خدا بدانچه می کنند دانا است.

**شبهه 12 (قم):** با توجه به مبحث ازلی بودن گازها که ذره‌های بنیادین جهان هستند، چگونه می‌توان به یک کافر ماده‌گرا که فقط عقل و تجربه را قبول دارد، وجود خدا را اثبات نمود؟ (21 مهر 1389)

**«x-shobhe»:** لازم است ابتدا به یک سری اصول کلی (به ویژه برای تعیین چارچوب‌های بحث)، که پاسخ‌های متفاوت سؤال فوق نیز در ذیل آنها ایفاد می‌شود کاملاً دقت گردد:

**الف -** هرچند ماده‌گراها که در دوره‌ی قدیمتر به آنها «دهریون» می‌گفتند و امروزه به آنان «ماتریالیسم»‌ها می‌گویند، به خاطر فرار از مباحث مربوط به «وجود» و ضرورت تقسیم آن به «واجب - ممکن و ممتنع» که هر راه‌گیزی از اقرار به وجود ذات مقدس احدیت به عنوان هستی مطلق را می‌بندد، سعی دارند که کلاً «عقلانیت» را تعطیل اعلام کنند، اما «عقل» و بالتبع «عقلانیت»، تئوری یا نظریه نیست که قابل انکار باشد و راه‌گیزی نیز از قبول آن وجود ندارد. در هر حال اگر کسی بخواهد منکر «عقل» شود نیز ناچار است برای اثبات مدعای خود دلیل عقلی ارائه دهد. لذا منکران عقل و عقلانیت اگرچه فلاسفه یا نظریه‌پردازان «پست مدرن» هم باشند، یا از این مقوله می‌گذرند و یا سعی می‌کنند با شعارهای ژورنالیستی آن را نفی کنند.

**ب -** اگر «عقل و عقلانیت» نباشد، نه تنها اثبات و نفی هیچ مفهومی و معلوم کردن هیچ سؤال‌الی میسر نیست، بلکه علم تجربی نیز قابل دسترسی نخواهد بود. چرا که علم تجربی نیز از پیگیری سلسله علل‌هایی که بر قواعد ثابتی استوار هستند به دست می‌آید. به عنوان یک مثال ساده: علم به دنبال «علت» عارضه‌ای به نام سرماخوردگی می‌گردد و به وجود ویروس سرماخوردگی پی می‌برد. در این پرسه نه تنها به دنبال «علت» گشتن به دنبال عقل و عقلانیت رفتن است، بلکه قبول «علت و معلول» نیز قبول وجود غیر مادی یا ماوراء الطبیعه است.

دقت شود اگرچه ویروس یک شیء مادی است و سرماخوردگی نیز به واکنش‌های بدن مادی نسبت به این ویروس اطلاق می‌گردد، اما «علیت» ویروس و «معلولیت» سرماخوردگی هیچ کدام مادی و محسوس نیستند.

**ج -** در عین حال یک ماده‌گرا به هیچ وجه اجازه ندارد که «عقل و عقلانیت» را قبول نماید و طالب دلایل عقلی گردد، چرا که وجود عقل و عقلانیت در عالم محسوسات و تجربیات حسی (آزمایشگاه‌ها و ...) به اثبات نرسیده و نخواهد رسید. پس اگر ماده‌گرایی برای مبحثی «دلیل عقلی» خواست، باید با همین خواستن از ماده‌گرایی خارج شود و به وجود ماوراء الطبیعه اقرار کند.

**د -** با توجه به نکات فوق، بدیهی است که «علم تجربی» به هیچ وجه نمی‌تواند راجع به اول یا آخر جهان اعلام نظر نماید، چرا که هیچ کدام در عالم تجربه قابل دسترسی، آزمایش، شناخت و تجربه‌ی حسی نیستند.

پس اگر ماده‌گرایی مدعی شد که گازهای اولیه، سلول اولیه، ذره‌ی اولیه و یا ... سبب پیدایش عالم هستی شده است، فقط نظریه‌پردازی غیر علمی کرده است، چرا که اولاً ابتدای جهان در اختیار او نیست که تجربه و آزمایشش نماید و ثانیاً «سببیت» یا همان اصل «علیت» نیز مادی نیست.

دقت شود که یک ماده‌گرا مدعی است که وجود خداوند متعال را به خاطر این که مادی و محسوس و قابل اثبات در عالم احساسات نیست قبول ندارد، اما چرا و به چه دلیل آن را نفی می‌کند. مگر نبود خدا را تجربه کرده است؟ پس یک ماده‌گرا ناچار است دست کم اذعان نماید: «نمی‌دانم. علم نتیجه نمی‌دهد، شاید باشد و شاید هم نباشد». و با همین «شاید» اذعان می‌کند که نمی‌تواند به صورت متقن و تجربه شده اثبات نماید که عالم ماوراء ماده‌ای وجود ندارد.

**ه -** حال اگر ماده‌گرا یا ماتریالیستی در هر حال و به ناچار اصل علیت را قبول نمود، اما مدعی شد که سلول‌های بنیادین، گازهای اولیه و یا ... عامل پیدایش عالم هستی شده‌اند! پاسخ این است که ممکن است ابتدای خلقت عالم مادی با خلقت یک تک سلولی به حالت گاز یا ... باشد، اما محال است که همان

سلول اولیه همیشه بوده باشد (ازلی) و یا بدون خالق (علت وجودی) و به صورت دفعی به وجود آمده باشد. چرا که عقل و علم ثابت کرده است که هیچ چیزی خود به خود به وجود نمی آید.

**و -** ازلی بودن به معنای اول بودن نیست، چرا که اول خود ابتدایی بعد از نبودن است و هر چه که نبوده و بعداً پیدا شده، حتماً «حادث» است و هیچ حادثی بدون «محدث» به وجود نمی آید.

مضافاً بر این که ماده نیز نمی تواند «ازلی» باشد، چرا که وجود ازلی، وجود کامل یا هستی مطلق است، لذا چون هیچ نقص و نیازی ندارد، حرکت، شدن، صیورت، تغییر و تبدیل نیز به آن راه ندارد.

پس ماده‌ی محدود، متغیر، متحول و در حرکت، که قبل و بعد، بودن پس از نبودن، نبودن پس از بودن و ...، به آن راه ندارد نیز ازلی نیست، چنانچه ابدی هم نیست. در این خصوص مطلب دیگری نیز درج شده است که مطالعه آن توصیه می گردد (1).

لذا در بحث «وجود» چاره‌ای نیست به جز آن که اولاً راه «عقل و عقلانیت» را برگزید و ثانیاً از همین راه به وجود ازلی، وجودی که هستیش را از غیر نگرفته است، لذا هستی مطلق است، کمال مطلق است، نقص و نیستی به او راه ندارد، تغییر پذیر نمی باشد و ...، پی برد.

### ملاحظه:

یک نکته‌ی مهم تبلیغاتی در این گونه مباحث قابل و لازم به توجه است و آن این که: به دنبال هر کشف کوچک یا بزرگ علمی، سازمان‌ها یا جریان‌های کلان تبلیغاتی به دنبال راهی هستند که از آن دستاورد علمی راهی برای نفی وجود خداوند متعال پیدا کنند! در حالی که هر پیشرفت و کشف علمی، بیش از پیش به اثبات می‌رساند که این دستگاه با عظمت خلقت، به صورت خود به خودی از ناکجا آباد نیستی به هستی راه پیدا نکرده است و این علم گسترده و حاکم بر عالم، به ناچار تجلی ذات مقدس علیم می‌باشد.

**شبهه 13 (تهران):** ثابت شده که انسان می‌تواند هر چه می‌خواهد را با اراده‌ی خود به دست آورد، پس دیگر نیازی به خدا باقی نمی‌ماند و یا نیازی به حاجب خواستن نمی‌ماند. پاسخ چیست؟ (26 مهر 1389)

**«x-shobhe»:** روانشناسان غربی از آن جهت که اکثراً ماده‌گرا (ماتریالیست) و دنیاگرا هستند، از جهانی بسیار کوچک و جهان‌بینی بسیار کوچکتري برخوردار هستند و عالم آنها به محدوده‌ی «من» و آن هم «من» جسم و جسد خلاصه می‌شود و به همین دلیل دچار فرضیه‌ها و نظریه‌های خطا و غلط می‌گردند.

**الف -** آنچه که روانشناسان غربی در این مقوله و بسیاری از مقوله‌های دیگر بیان داشته‌اند، صرفاً نظریه است و هیچگاه به اثبات نرسیده که صورت علمی به خود بگیرد، اگرچه به چند مثال خطا نیز استناد می‌کنند.

**ب -** اگر از کلیه‌ی روانشناسان ماده‌گرا سؤال نمایید که «اراده» چیست و مکانیسم آن کدام است؟ پاسخی برای ارائه ندارند، بلکه شاید فقط آن را تعریف کنند و یا مصداق‌هایی از آن را بیان نمایند. در حالی که اگر معتقدند ماوراء الطبیعه‌ای وجود ندارد، روان هم باید مادی باشد و اگر مادی هست باید چیستی و مکانیسم آن شناخته شود و اگر شناخته نشده است، هر گونه اظهار نظر در مورد آن فقط نظریه خواهد بود.

**ج -** اراده‌ی آدمی نه تنها محدود است، بلکه بیشتر نسبت به خودش جاری می‌گردد که اگر غیر از این باشد، تناقض لازم می‌آید و همین امر تثبیت می‌کند که انسان نمی‌تواند به هر چه اراده می‌کند برسد. به عنوان مثال: فرض کنیم قطعه زمین مشترکی وجود دارد که متعلق به دو برادر است. یکی اراده دارد در زمان معینی در آن کشاورزی کند و دیگری اراده دارد که در همان زمان خانه‌ای در آن احداث نماید. حال کدام یک از دو اراده محقق می‌گردد؟ بدیهی است محال است که هر دو اراده همزمان محقق گردد. پس یا هیچ کدام محقق نمی‌گردند و یا فقط یکی از آنها محقق می‌شود و دیگری محقق نخواهد شد. یا در فرض دیگر: زندانی اراده مینماید که فرار کند و زندانبان اراده مینماید که مانع از فرار شود. بدیهی است که تحقق هر دو اراده محال است.

آنچه بیان گردید فقط در باب خطا بودن فرضیه‌ی توانمندی اراده برای به دست آوردن هر چه که انسان بخواهد بود، اما در مورد مبحث «توحید و اراده» و «نیاز انسان به خدا» نیز باید به نکات ذیل دقت شود:

**د -** برای ماده‌گراها همیشه جهان و همه‌ی اجزای آن مانند کتابی است که اول و آخر آن افتاده است و به همین دلیل همیشه با دیدی محدود و ظاهربین نگاه می‌کنند و بر همان اساس حکم می‌دهند! می‌گویند: انسان اراده دارد ...، پس نیازی به خدا ندارد! و از خود نمی‌پرسند که آیا وجود انسان و اراده، مبدأ و هستی بخشی می‌خواهد یا خیر؟ آیا انسان با اراده‌ی خودش به وجود آمده و با اراده‌ی خودش به خود اراده داده و با اراده‌ی خودش، اراده‌اش را جهت می‌دهد و ...؟! اینها که موجب «دور تسلسل» و باطل می‌باشد. پس این نیاز مستمر به غیر «الله - خداوند متعال» همیشه وجود داشته و خواهد داشت.

انسان اگر می‌تواند با اراده‌اش هر چه می‌خواهد به دست آورد، اراده کند که به دنیا نیاید، اراده کند که دوبار به دنیا بیاید، اراده کند سالخورده نگردد ... و در نهایت با توجه به کراهتی که به مرگ دارد، اراده کند که نمیرد. آیا ممکن است؟

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَتَرَوْنَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَبَيْتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»  
(الجمعه - 8)

**ترجمه:** [ای رسول ما (به جهودان)] بگو، عاقبت مرگی که از آن می‌گریزید، البته آن شما را ملاقات خواهد کرد و پس (از مرگ) به سوی خدایی که دانای پیدا و پنهانست باز می‌گردید و او شما را به آنچه (از نیک و بد) کرده‌اید آگاه می‌سازد.

**ه -** همین خودنگری و سطحی‌نگری ناشی از جهان‌بینی مادی سبب گردیده که آنها گمان نمایند که خداوند متعال [العیاذ بالله] فقط ابزاری است که آنها را به نیاز خود برساند، لذا اگر به گمان خود توانستند مستقلاً کاری کنند [اگرچه ممکن نیست]، فوری نتیجه می‌گیرند که پس نیازی به خدا نیست! بدیهی است که این نگاه به خداوند یک نگاه «ابزاری» است و خدایی که ابزار بشر باشد، اصلاً خدا نیست.

**و -** فرض کنیم انسان اراده نموده است که ساده‌ترین و طبیعت‌ترین نیاز خود مثل خوردن یک تکه نان یا نوشیدن یک جرعه آب را محقق نماید، آیا زمین و آسمان و خاک و آب و چرخش و جو ... میلیاردها میلیارد اسبابی که تنظیم شده تا خوشه گندمی بروید ... تا به دست او برسد و یا چشمه‌ای بجوشد و قطره‌ای به دست برسد نیز به اراده‌ی او بوده است؟ پس چطور مدعی است که انسان می‌تواند با اراده‌ی خود به هر چه دلش خواست برسد؟



## شبهه 14 (تبریز): در موضوع وحدت وجود توضیحی دهید. آیا ما نسبت به خدا وجودی داریم؟ نظر مرحوم علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup> یا حضرت آیت الله جوادی آملی<sup>(ه)</sup> (اعلی الله مقامه) چیست؟ (29 مهر 1389)

**«x-shobhe»:** وجود همان «هستی» است و مفهوم هستی نیز بدون نیاز به وساطت چیز دیگری برای ما و همگان معلوم است. «هستی» بدیهیترین مفهوم است، چرا که هر تعریفی که بخواهد آن را روشن کند، باید خودش نیز از هستی برخوردار باشد. لذا هیچ مفهومی روشنتر از هستی نزد ما وجود ندارد. در واقع این «هستی» است که به هر چیز دیگری [حتی مفاهیم] تعریف یا تعیین می‌دهد.

اگر دقت کنیم بر ما معلوم می‌شود که معنا و مفهوم «هستی» در تعیین‌های گوناگونش یکی است. حتی اگر کسی مدعی باشد که «هستی» تعیین خارجی ندارد و فقط ذهنی است، باز ابتدا برای ذهن «هستی» قائل شده و سپس تعریف خود را ارائه داده است.

پس «وجود یا همان هستی» یک مشترک معنوی است. یعنی در تمامی اقسام آن مانند: واجب، ممکن، جوهر، عرض و ... به یک معنا می‌باشد. لذا معلوم می‌شود که «هستی» یک حقیقتی است که در تمامی اقسام و تعیناتش جریان دارد. لذا وقتی می‌گوییم: خدا هست، ملک هست، ماده هست، انسان هست، حیوان هست و ...، از «وجود و هستی» در همه‌ی تعیناتش یک معنا را درک می‌کنیم.

از ویژگیهای «وجود یا هستی» اینست که هیچ حد و رسمی برنمیدارد، چرا که هرگونه محدودیت نشان از عدم و نیستی دارد. پس هستی مطلق است. هیچگونه کم، کاست و حدی به او راه ندارد. یعنی کمال مطلق. به همین دلیل «وجود یا هستی» دوئیت بردار نیست. چرا که دوئیت یا کثرت مستلزم حدونقص است.

با توجه به نکات فوق که به صورت خلاصه ایفاد گردید، مشخص می‌شود که حتی دو وجود، دو هستی و دو کمال مطلق، مردود است. وجود و هستی یک حقیقت است که در مراتب مختلف ظهور می‌یابد.

مرحوم علامه طباطبایی<sup>(ه)</sup>: «ولی حقیقت این است که وجود یک حقیقت واحد ذو مراتب است. اگر وجودات خارجی حقایقی - متباین به تمام الذات - باشند، چگونه مفهوم وجود به عنوان یک مفهوم واحد از مصادیق و موارد متبن که هیچ جهت وحدتی ندارند اخذ و انتزاع می‌شود؟» (بدایة الحکمه یا آغاز فلسفه - ص 21)

«از جمله احکام سلبی وجود این که وجود هیچ چیزی در برابر خود ندارد. زیرا انحصار اصالت در حقیقت وجود، لازمه‌اش این است که جز وجود هیچ چیز دیگری جدای از او در عالم نباشد. این یک لازمه‌ی قطعی ذاتی است. از جمله این که هیچ گونه دومی را نمی‌پذیرد. یعنی یک و دو ندارد. زیرا همان طور که گفتیم وجود اصالت دارد و حقیقت واحد ذو درجاست است و گفتیم هیچ چیزی در برابر خود ندارد و بنابراین هر گونه اختلاط داخلی و خارجی با هر چیز را نفی می‌کند. چیزی در داخل خود ندارد که از حقیقت او بیرون باشد و ممزوج شده باشد، چیزی هم در خارج او نیست تا با هم ترکیب شوند. وجود فقط یک حقیقت محض و خالص است که هیچ گونه تعدد و تکراری را نمی‌پذیرد و هر چه را به عنوان دوم او فرض کنیم، همان حقیقت اول خواهد بود وگرنه باید از حقیقت اول ممتاز شده جدا گردد و امتیاز هم به وسیله‌ی چیزی که ما به الامتیاز است انجام شود و فرض این است که وجود چیز دیگری نداریم. پس وسیله‌ی امتیازی نداریم و اساساً چیزی جز یک حقیقت نداریم که آن هم شامل همه چیز می‌شود. اصلاً دوم داشتن در جایی است که اولی مقید و محدود باشد و شامل دومی نشود.» (همان مدرک، ص 27 و 28)

پس فرض این که ما (انسان یا هر موجود دیگری)، وجودی دارد به غیر وجود خداوند متعال و اساساً وجود کثرت و تنوع دارد، غلط است. دو «هستی» معنا ندارد. چرا که اگر دو هستی وجود داشته باشند، هر دو محدود و محصور و توأم با نیستی می‌شوند و در این صورت نمی‌توانند قائم بالذات باشند و باید هستی خود را از غیر گرفته باشند که آن غیر همان «وجود یا هستی» است.

حضرت آیت الله جوادی آملی<sup>(حفظه الله تعالی)</sup>: «توحید ذاتی مشتمل بر دو است که یکی به واحد و یگانگی و دیگری به احد و یکتایی خداوند برمی‌گردد: الف - خداوند واحد و یکتاست، یعنی هستی محض است که درون او جزء راه ندارد و برخلاف شیء مرکب که از چند جزء تشکیل می‌شود، ذات او از هر جهت بسیط و «لا جزء له» است و در او دو «تا» سه «تا» و هیچ گونه ترکیبی فرض ندارد. این بُعد از توحید ذاتی در واقع برابر با نفی هر گونه کثرت «درون ذاتی» از خداوند سبحان است.

ب - خداوند واحد و یگانه است یعنی خدا هستی محض است که «لا شریک له» و «لیس له فی الاشیاء شبهه». این بُعد از توحید ذاتی به معنای نفی کثرت «برون ذاتی» است؛ یعنی در کنار ذات خداوند ذات دیگری که آن هم خدا باشد وجود ندارد. بُعد نخست توحید ذاتی را می‌توان «نفی ترکیب» و بُعد دوم را «نفی تعدد» از ذات خداوند دانست، یا به تعبیری بُعد اول توحید آحادی و بُعد دوم را توحید واحدی نامید.»

**شبهه 15:** چرا توسل؟ مگر خداوند نفرمود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». توسل و واسطه قرار دادن یعنی از کسی بخواهیم پیغام ما را به خدا برساند، مگر او سمیع نیست؟! (30 مهر 1389)

**«x-shobhe»:** معنای توسل این نیست که کسی پیغام ما را برساند، بلکه به کارگیری بهترین راه کارها و وسایل برای رسیدن به هدف است و البته که خداوند متعال سمیع، بصیر و علیم است. اساساً خدایی که سمیع، بصیر و علیم نباشد، خدا نیست و اگر خدا سمیع نباشد، نه تنها سخن شما، بلکه سخن واسطه را هم نمی شنود. اما همین خداوند علیم، حکیم، سمیع و بصیر، در نظام خلقت و هدایت تکوینی و تشریحی خلق خود، واسطه های بسیاری قرار داده است:

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (الحج - 75)

**ترجمه:** خداوند رسولانی را از میان فرشتگان و مردم بری گزیند. به راستی که خدا شنوا و بینا است.

**الف -** پیش از این در همین سایت مطالب گوناگونی در مورد مباحثی چون: توکل، توسل و شفاعت مطرح و درج شده است که به عنوان نمونه پیشنهاد می گردد حتماً صفحات (1) و (2) و (3) حتماً مطالعه شود.

**ب -** ارتباط «عبد یا بنده» با «معبود یا رب»، فقط منحصر به حرف زدن و چیزی خواستن نیست که بگوییم: مگر خودش نمی شنود؟! اگرچه حرف زدن و چیز خواستن نیز بدون واسطه صورت نمی پذیرد. دقت شود کسانی که این گونه شبهات را مطرح می کنند، درصدد هستند تا کلاً ارتباط میان انسان و خدا را قطع کنند. چرا که اگر نفی هرگونه واسطه را بپذیریم، سپس خواهند گفت: «حرف و سخن و طلب» خود نوعی واسطه هستند، مگر خداوند خودش علیم نیست و خواسته های ما را نمی داند؟!

**ج -** اولین ارتباط میان بنده و مولایش، اخذ رحمت و نعمات بیکران اوست. از رحمت و نعمت وجود گرفته تا رزق، هدایت، غفران ... و فلاح ابدی. که خداوند هیچ کدام از این موارد را بدون واسطه اعطا ننموده است که تداوم آن بدون واسطه صورت پذیرد.

خداوند متعال انسان را به واسطه ی آب و خاک خلق نمود، و سپس به واسطه ی دمیدن روح به او حیات بخشید، به واسطه ی جمیع خلقتش روزیش داد و به واسطه ی انبیاء، اوصیا، اولیاء و کتاب هدایتشان نموده و می نماید. تنها چیزی که بدون واسطه خلق شده است، صادر اول و نور اول، یعنی وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء، محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله) می باشد. چنان ه می فرماید: «اول ما خلق الله نوری» - اول چیزی که خداوند آفرید، نور [وجود] من بود. از آن پس هر چه آفریده شده و می شود و هر چه از رحمت و نعمت اعطا می گردد، همه به واسطه ی آن نور و انوار مقدس معصومین (علیهم السلام) می باشد. چنانچه فرمود:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الانبیاء - 107)

**ترجمه:** و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده ایم.

هدایت، تعلیم علم و حکمت نیز به واسطه ی نبی، رسول، کتاب و اوصیاء، اولیاء، مؤمنین و ... صورت می پذیرد:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (البقره - 151)

**ترجمه:** همانطور که رسولی در میانه شما فرستادم تا آیات ما را بر شما بخواند و تزکیه تان کند و کتاب و حکمتتان بیاموزد و بشما یاد دهد آنچه را که هرگز خودتان نمی دانستید.

و سایر نعمات و روزی ها نیز از ناحیه ی پروردگار عالم، به واسطه ی اسباب و علل به بندگان می رسد:

«و ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (البقره - 57)

**ترجمه:** و ابر را سایبان شما کردیم و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم و گفتیم از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده ایم بخورید، و این نیاکان شما به ما ستم نکردند بلکه به خودشان ستم می کردند.

حال این انسان که می داند عالم، عالم اسباب است و حتی برای نوشیدن یک جرعه آب یا خوردن یک لقمه نان به صدها هزار اسباب متوسل می شود، می خواهد هر گونه ارتباطش با مبدأ آفرینش بدون اسباب باشد! مگر طی مسیر آمدن بدون اسباب و وسایل بوده است که طی مسیر بودن و بازگشتن بدون اسباب و وسایل باشد؟!

**ه -** نکته ی بعد آن که باید دقت نمود تا عبادت و بندگی خداوند متعال چگونه است؟ آیا آن گونه که «من» می گویم، یا آن گونه که «او» می فرماید؟ کدام یک بندگی است؟ ابلیس بندگی را از طریق اطاعت نفس و خواسته های خویش می پسندید و مؤمنین از طریق اطاعت اوامر الهی. پس عبادت و حتی خواستن از طریق اطاعت فرمان او محقق می گردد. حال آیا او فرمان داده است که مرا بی واسطه بخوانید و رحمت و نعمت بیکرانم را بی واسطه اخذ کنید؟! یا فرمان داده است که به واسطه هایی که من برای هدایت شما قرار داده ام، مانند: کتاب، رسول، اولیاء، نماز، جهاد، علم و ...، متوسل شوید تا در مسیر حق و صراط مستقیم حرکت نموده و به من نزدیکتر گردید؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائده - 35)

**ترجمه:** هان ای کسانی که در زمره مؤمنین درآمده اید، از خدا پروا داشته باشید، و در جستجوی وسیله ای برای نزدیک شدن به ساحتش- که همان عبودیت و به دنبالش علم و عمل است - برآئید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید.

«وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (البقره - 45)

**ترجمه:** از صبر و نماز کمک بجوئید و آن بسی سنگین است مگر برای خشوع پیشگان.

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (النساء - 64)

**ترجمه:** و ما هیچ رسولی نفرستادیم، مگر برای این که مردم او را به خاطر این که از طرف ما است اطاعت کنند، و اگر نامبردگان بعد از آن خلاف کاری ها- یعنی تحاکم نزد طاغوت و اعراض از رسول و سوگند دروغ- از در توبه نزد تو آمده بودند، و از خدا طلب آمرزش کرده بودند، و رسول برایشان طلب مغفرت کرده بود می دیدند که خدا توبه پذیر و مهربان است.

چنانچه خود می فرماید: رسول برای اطاعت ارسال شده است و اطاعت خدا در گرو اطاعت رسول است و حتی استغفار به شرط توسل به ایشان حتماً مقبول واقع می گردد.

**شبهه 16:** سروش در کلاس اصول عقایدی گفته است: امام زمان (عج) حقیقت دارد، ولی واقعیت ندارد. پاسخ چیست؟ (2 آبان 1389)

**x-shobhe:** نمی دانیم که سروش چنین مطلبی گفته است یا خیر؟ اما بعید نیست. لذا به نکات ذیل توجه شود:

**الف -** در ادبیات، فلسفه و کلام، در مورد واژه‌ها مبحثی تحت عنوان «اشتراک معنوی» و «اشتراک لفظی» وجود دارد که دقت به آن در همه‌ی مطالعات و مباحث و تحقیقات لازم است.

اشتراک معنوی، به معنای واژه‌ای می‌گویند که هر کجا مطرح شود، یک مفهوم از آن ادراک می‌گردد. مانند واژه‌ی «هستی». همه از این واژه یک معنا را می‌فهمند و هیچ کس معنای متفاوتی درک یا بیان نمی‌دارد.

اما بسیاری از واژه‌ها «مشترک لفظی» هستند. یعنی از یک تلفظ، ولی معانی و مفاهیم متفاوتی برخوردار می‌باشند. چنانچه مولوی به این مهم اشاره کرده و می‌سراید:

این یکی شیر است اندر بادیه      آن یکی شیر است اندر بادیه

این یکی شیر آدم می‌خورد      آن یکی شیر آدم می‌خورد

منظور این است که یک «شیر» همان شیر درنده و یک «بادیه» به معنای دشت است، اما یک شیر به معنای «لبن» و یک «بادیه» به معنای ظرف گودی است که در آن مایعات را قرار می‌دهند. آن شیر درنده در آن بادیه به معنای دشت آدم‌خوار است، اما این شیر لبنی در ظرف را آدمی می‌نوشد.

**ب -** مقوله‌ها و مباحثی چون: خدا، دین، اسلام، پیامبر، قرآن، امام، ولایت و ... نزد امثال سروش و کلیه قرائت جدیدی‌ها که وابستگی اغلب آنها به آمریکا و انگلیس (فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل) عیان و مسجل شده است، با خدا و دین الهی واقعی و اسلام ناب محمدی (صلوات الله علیه و آله)، فقط «اشتراک لفظی» دارد و نه تنها از هیچ اشتراک معنوی و مفهومی برخوردار نیست، بلکه اصلاً شباهتی هم ندارد.

خدای سروش و امثال ایشان، خدای منفعل حالات شخصی پیامبرش است، پیامبرش شاعری است که گمانش به ذهنش متصور شده است، وحی در نزد او چیزی همانند شعر و سخن پیامبر است، پیامبر اولی العزم او فاقد علم دانشمندان این زمان است، قرآنش نیز چیزی جز سخنان چنان پیامبری نیست و ... بدیهی است که امام زمان او نیز مذذب بین «حقیقت و واقعیت» سرگردان است!

البته با توجه به مطالبی که سروش و امثال ایشان (قرائت جدیدی‌ها) از عقاید شخصی که بر اسلام عزیز حملش می‌کنند بیان داشته‌اند، سروش برای امام زمانش امتیاز ویژه و بی‌دلیلی قائل شده است، چرا که چنین امام زمانی در چنین دینی، نه حقیقت دارد و نه واقعیت.

ج - قبل از هر پاسخی دقت شود: مسلمانی که یکی از ضروریات دین را منکر شده و تکذیب نماید، از اسلام خارج شده است، چه رسد به کسی که منکر وجود و واقعیت امام زمان (عج) (صلوات الله علیه و آله) باشد.

نفی و تکذیب وجود امام زمان (عج)، نه فقط نفی یکی از ضروریات دین، بلکه در واقع نفی و تکذیب همه‌ی آیات قرآن، فرمایشات پیامبر اکرم و معصومین (علیهم‌السلام) [از جمله خالی نماندن زمین از حجت خدا] و همه‌ی اسلام است.

**د -** وقتی خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس - 12)

**ترجمه:** ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمردیم.

معلوم است که در هر زمان باید امام مبین (معلوم و واقعی) وجود داشته باشد که همه چیز و از جمله مقدرات عالم و اعمال همه‌ی انسان‌ها و حتی آثار آن اعمال تا آخر الزمان نزد او احصاء شود. وقتی خداوند متعال می‌فرماید:

«يَوْمَ تَدْعُوا كُلُّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء - 71)

**ترجمه:** ای رسول (بیاد آور) روزی را که هر قومی را با کتاب و امامشان دعوت کنیم هر کس نامه‌ی دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه‌ی خود قرائت کنند و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید.

معلوم می‌شود که برای همه‌ی افراد و همه‌ی اقوام در هر زمانی امامانی وجود دارند و هیچ کس در طول حیاتش بی امام نیست. خواه از امام حق پیروی نماید و یا از امام باطل. پس لابد امام حق نیز هر زمان وجود «حقیقی و واقعی» دارد.

**شبهه 17 (تهران):** تعدادی از دانشجویان ترم استاد را به خاطر تبلیغ نظریات سرورش حذف کردیم، اما از شما درخواست داریم که در مورد حقیقت و واقعیت حضرت مهدی(عج) که بسیار در آن تشکیک می‌کنند، پاسخ‌های جامعی ارائه نمایید تا بتوانیم شبهات ایجاد شده برای سایر دوستان را برزاییم. (4 آبان 1389)

**<x-shobhe>:** در پاسخ به موضوع و نیز مباحثه، به چند مسئله‌ی مهم باید توجه نمود:

**الف -** با بصیرت کامل دقت کنیم و مخاطب خود را دقت کنیم که اساساً تشکیک‌کنندگان در «حقیقت و واقعیت» وجود مقدس حضرت مهدی(عج الله تعالی فرجه‌الشریف)، به دنبال چه هستند و قصد دارند از این نم‌چه کلاهی بیافند؟! باید توجه کنیم و توجه دهیم که به تصریح کلام وحی و نیز حکم عقل، هیچ فردی در روی زمین بدون «امام» نخواهد بود، لذا اگر امام حق را نشناسد و پیروی او را ننماید، به طور قطع امام باطل را جایگزین او خواهد نمود و از او پیروی خواهد کرد. لذا هدف از ایجاد تشکیک در وجود امام حق [که همان جایگزینی امامان باطل است] روشن می‌گردد.

**ب -** در تفکر، تدبر و مباحثه، دقت کنیم و دقت دهیم که آیا شخص تشکیک‌کننده، به حقایق و واقعیات قبلی که لازمه‌ی یک معرفت و ایمان صحیح است دست یافته و آنها را قبول دارد؟ یا این که از اساس قبول ندارد و این موضوع را بهانه برای ایجاد انحراف در اذهان عمومی دیگران نموده است؟

به عنوان مثال: اگر کسی وجود یک استاد دانشگاه را قبول نداشته باشد، معنا ندارد که راجع به چگونگی تدریس او بحث نماید. اگر کسی خدا، رسول، کتاب، معاد، عدل و امامت و ولایت را قبول نداشته باشد و یا بگوید که قبول دارم، اما تعریفی که از آنها می‌دهد با حقیقت و واقعیت دین متفاوت بوده و حتی منافات داشته باشد، دیگر معنا ندارد که راجع به بودن یا نبودن شخص حضرت مهدی(عج) تشکیک یا بحث نماید. مگر می‌شود کسی خدا را قبول نداشته باشد، سپس راجع به نبوت بحث کند؟ یا وجود پیامبر اکرم(ص) یا نبوت و خاتمیت او را قبول نداشته باشد، بعد راجع به کتاب یا اوصیای او صحبت نماید؟!

**ج -** اما اگر کسی از این مراحل به سلامت عبور نمود و صادقانه ابراز داشت: که خدا، رسول ... و سایر اصول را قبول کرده و ایمان آورده‌ام، اما راجع به وجود شخص حضرت مهدی(عج) به نتیجه نرسیده و یا شک کرده‌ام، مسئله متفاوت می‌شود و باید ابتدا راه یافتن [که امروزه به همان روش تحقیق معروف شده است] را به او نشان داد و سپس از همان راه او را به حقایق و واقعیتهای آشنا نمود.

دقت شود که نه فقط در اسلام یا مهدویت، بلکه در هیچ موضوعی نمی‌شود که انسان از راهی که دلش خواست تحقیق کند و منتظر نتیجه‌ای صحیح هم باشد! بدیهی است که این مهم در معرفت دین بسیار حساستر است. امام زمان(عج) می‌فرمایند:

«طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا اَهْلِ الْبَيْتِ، مُسَاوِقٌ لَانْكَارِنَا» - جستجوی معارف از غیر طریق ما اهل بیت، به انکار ما سوق می‌یابد.

**د -** برای تشکیک چنین پژوهشگر صادقی، دو طریق اثبات وجود دارد که عبارتند از: عقل و نقل. طریق عقل به کسی که به خداوند حکیم و ارسال انبیاء و اوصیای او ایمان آورده است، این است که توجه کند پس از پیامبر اکرم(ص) تکلیف هدایت چه شد؟ آیا خداوند (به قول یهودی‌ها تعطیل کرد و رفت)؟! آیا گفت: تا اینجا من شما را به هدف از خلقت هدایت کردم، از اینجا به بعد خودتان خود را هدایت کنید؟ اگر قیافه‌ی علمی گرفتند که بشر رشد یافته و ... می‌پرسیم یعنی چه؟ آیا نیاز به هدایت ندارد، یا خود می‌تواند خود را هدایت کند؟ اگر بگوید نیاز به هدایت ندارد، خطا بودن اندیشه روشن است. چرا که بشر همچنان گرفتار و غرق در دریای چه کنمه‌هاست و راه کارها بر او روشن نیست. و اگر بگوید خود می‌تواند خود را هدایت کند! دور تسلسل لازم می‌آید. چطور ممکن است که نیازمند به هدایت، بتواند خود هدایت‌گر باشد؟ به آیات ذیل که بسیار گویاست دقت شود:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فَلِ اللَّهِ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس - 35)



**ترجمه:** (و نیز) از ایشان پرس آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو که تنها خدا به سوی حق هدایت می‌کند، آیا با این حال، کسی که به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند، و یا کسی که خودش راه به جایی نمی‌برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می‌کنید؟

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (الملك - 22)

**ترجمه:** پس آیا کسی که با صورت روی زمین می‌خزد هدایت یافته‌تر است و یا آن کس که استوار و راست قامت در صراط مستقیم گام برمی‌دارد؟

پس لازم است که خداوند حکیم و علیم، خود هادیان را انتخاب و گسیل نماید و این هدایت باید به صورت مستمر بوده و هیچ‌گاه منقطع نگردد.

**ه -** حال می‌خواهیم بدانیم که این حجت خدا، راهنما و هادی یا امام و ولی‌الله در زمان ما کیست؟ یعنی مصداق واقعی «امام» کیست؟ آیا شخصیت این امام برای امت باید مجهول بماند یا روشن باشد؟ آیا به ظن و گمان و خیال و تفسیر به رأی خود می‌توانیم بگوییم که «امام» کیست؟ یا باید ببینیم خداوند چه فرموده است؟ خداوند متعال فرمود: رسول را نفرستادم مگر برای آن که اطاعتش نماید (النساء - 64) و می‌فرماید: خدا و رسول را اطاعت کنید (آل عمران - 32) و می‌فرماید: ای مؤمنین از خدا و رسول و اولی‌الامر اطاعت کنید و اگر در امری اختلاف کردید به رسول<sup>(ص)</sup> رجوع کنید (النساء - 59) و در نهایت فرمود: پس وقتی به او رجوع کردید، هر چه حکم نمود بپذیرید.

پس راجع به اصل ضرورت وجود حجت، با عقل و نقل به نتیجه رسیدیم، اما راجع به مصداقش از پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> می‌پرسیم که جانشین شما کیست؟ می‌فرماید: علی بعد حسن، بعد حسین ... و در آخر مهدی این امت از ماست (غدیر خم و بسیار از منابع دیگر حدیث در تشیع و تسنن).

امام اول نیز امام دوم و ... را معرفی نمودند و اینک از امام حسن عسکری سؤال می‌کنیم که امام بعد از شما که باید مهدی این امت باشد کیست؟ آیا به دنیا آمده است یا خیر؟ می‌فرماید: بله، او فرزند من است و به دنیا آمده است.

**تذکر:** البته دلایل بر اثبات وجود، بسیار است که در این مختصر سعی بر آن بود که تا حدی راه تفکر، تحقیق و بحث نشان داده شود.



**شبهه 18 (قم):** می‌گویند: به فرض که ثابت شود جهان خالق داشته است، از کجا معلوم می‌شود که این خالق هنوز هم هست و جهان را اداره می‌نماید؟ (لطفاً پاسخ ساده بفرمایید) (10 آبان 1389)

**«x-shobhe»:** این شبهه یا سؤال از آنجا ایجاد شده است که به معنای خالق عالم فکر نکرده‌اند و در ذهن فقط یک موجود فرضی را تصور نموده‌اند که ممکن است بوده باشد و در زمانی کاری کرده باشد. حال سؤال ایجاد شده که چگونه ثابت نماییم که هنوز هم هست؟ درحالی که اصل این تعریف و فرض خطا و ناقص است.

**الف -** ابتدا باید دقت و توجه نمود که «وجود خالق هستی»، یک فرض نیست، بلکه یقین بوده و قطعیت دارد و ثابت شده است که هیچ چیز نمی‌تواند به خودی خود به وجود آید، بلکه هر پیدایشی «معلولی» است که حتماً «علت» می‌خواهد و معلول خود معرف علت نیز هست. یعنی اگر با نگاه به یک خودرو معلوم می‌شود که اولاً این خودرو به خودی خود به وجود نیامده و لابد مخترع و سازنده‌ای دارد، ضمناً معلوم می‌شود که سازنده یا سازندگان حتماً از علوم و مکانیک، طراحی و ... سررشته داشتند و معلوم می‌شود که از این کار هدفی یا اهداف معین و حکمتی (مثلاً نقل و انتقال کالا و مسافر) را دنبال می‌نمودند و ... نگاه به عالم هستی و نظم و روابط علی و معلولی و ... نیز مبین است که نه تنها عالم هستی به خودی خود به وجود نیامده است، بلکه خالق آن علیم، حکیم، مدیر، مدبر، حی، ناظم و ... بوده است.

**ب -** آنچه معلول «موجود» از علت خود «وجود» گرفته است، نه تنها شکل و شمایل و آثار و هویت است، بلکه اصل هستی خود را از او گرفته است. پس «او» که خالق عالم هستی بوده است، خود «هستی محض» است و به هستی محض و مطلق هیچ‌گاه نقص، نیستی و فساد راه ندارد، وگرنه از «محض و مطلق» بودن ساقط می‌گردد و از مفاهیم بلند «سبحان الله» همین است. یعنی منزله از هرگونه عیب و نقصی می‌باشد.

**ج -** دیگر آن که «هستی» چیزی نیست که فقط یک بار افاضه شده باشد، بلکه آن به آن افاضه می‌گردد. پس تصور نبودن «هستی بخش» حتی برای یک آن نیز صحیح نیست و موجودات عالم نیز از آن جهت که هستی خود را هم از غیر گرفته‌اند و می‌گیرند، نمی‌توانند به دیگران «هستی» ببخشند. پس هستی بخش همیشه بوده و هست. مضاف بر این که خلقت نیز فقط یک بار صورت پذیرفته است، بلکه آن به آن صورت می‌پذیرد. و در عالم ماده نیز حرکت و تغییر دلیل بر خلقت جدید است. از بین رفتن حالت قبل (عدم) و به وجود آمدن حالت جدید (حدوث)، که مستلزم خلقت جدید از ناحیه خالق و هستی بخش است.

**د -** دقت شود که این سؤال و شبهه جدید نیست، بلکه قدمت بسیار دیرینه‌ای دارد و هدف آن نیز مبحث «خالق» نیست، بلکه مبحث «رب» و ربوبیت به معنای تدبیر و اداره‌ی امور جهان است. شاید اولین گروهی که این بحث را به صورت سازماندهی شده مطرح نمودند، حاکمان یهودیان (که در اصل کافر بودند) می‌باشند. آنها دیدند که اعتقاد به «خدا» و «خالق» و نیز «معاد» را نمی‌توانند از مردم بگیرند، اما براساس آموزه‌های دینی نیز نمی‌توانند حکومت کرده و به منافع و مطامع دنیایی و شیطانی خود برسند، لذا گفتند:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدَالِلُهُ مَعْلُوتَةٌ عَلَّتْ أَيْدِيَهُمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوتَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...» (المائدة - 64)

**ترجمه:** یهود گفت دست خدا بسته است، دستشان بسته باد و از رحمت خدا دور باشند، برای این کلمه ی کفری که گفتند، بلکه دست‌های خدا باز است، می‌دهد بهر نحوی که بخواهد ...

آنها گفتند: بله، عالم هستی خدا دارد. اما این خدا یک بار خلق کرد و کنار کشید و یک بار هم جمع می‌کند و معاد را برپا می‌کند. این وسط دیگر خدا کاره‌ای نیست و دستش از هر کاری بسته است. لذا اداره‌ی امور خلق بر عهده‌ی خودمان است. جالب آن که اخیراً صهیونیست‌ها نیز در جلسات اعتقادی برای یهودیان بر همین اصل استناد می‌کنند و مدعی می‌شوند که پس، جهان را باید خودمان براساس اندیشه‌ها و آمال خودمان اداره کنیم و نتیجه می‌گیرند که پس قوانین را خودمان وضع و حکم می‌کنیم و هر وقت خواستیم، تغییر می‌دهیم! خداوند متعال نیز در ادامه ی آیه پاسخشان را داده است. می‌فرماید: دست خودتان بسته است و بسته باد و به خاطر این دروغ و بهتان دچار «لعنت» الهی می‌شوید. یعنی از رحمت دور می‌شوید و نتیجه‌ی این دوری از رحمت نیز آن است که تا آخر الزمان به جان هم می‌افتید. و در ادامه می‌فرماید: دست خدا باز است و به هر کس هر چه بخواهد می‌دهد. یعنی عالم هستی همچنان هر چه دارد را از مبدأ هستی می‌گیرد.

**شبهه 19 (تهران): مگر چند خالق وجود دارد که خداوند متعال نسبت به خود می‌فرماید: «احسن الخالقین»؟**  
(12 آبان 1389)

**«x-shobhe»:** بدیهی است که هیچ خالقی به جز «الله» جل جلاله وجود ندارد. چنانچه خداوند متعال همه‌ی انسان‌ها را مخاطب قرار داده و می‌فرماید این‌هایی که شما گمان می‌کنید در امر حیات بخشیدن و پدید آوردن کارهای هستند و به همان لحاظ گمان می‌نمایید که لابد «اله» و «معبود» نیز بوده و شما باید بندگی آنها را بکنید، اگر همگی جمع شوند، حتی یک «مگس» را هم نمی‌تواند خلق کنند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ» (الحج - 73)

**ترجمه:** ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هر گاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌تواند آن را باز پس گیرند! هم این طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان (هم این عابدان، و هم آن معبودان)!

**الف - «خلق»** در فرهنگ قرآنی به پیدایش تدریجی اشیاء اطلاق می‌گردد. پیدایش اشیای عالم (هر چه که هست) به دو گونه است: یا به صورت دفعی به وجود آمده‌اند که به آن «امر» اطلاق می‌شود و یا به صورت تدریجی به وجود آمده‌اند که به آن «خلق» گفته می‌شود. به عنوان مثال: مبدأ پیدایش «روح» همان «امر» است و زمان و مکان در پیدایش آن نقش و دخالت نداشته است. چنانچه می‌فرماید:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ...» (الحجر - 29)

**ترجمه:** پس چون کار او را به پایان رسانیدم (جسدش را خلق کردم) و از روح خود در او دمیدم ...

در اینجا «روح» را مستقیم به خود اختصاص داده است. یعنی چیز دیگری واسطه‌ی پیدایشش نگردیده است. دمیدن روح که همان بخشیدن حیات است، مستقیماً و بدون نقش داشتن زمان و مکان به خداوند و «امر» او برمی‌گردد. لذا می‌فرماید:

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» (غافر - 15)

**ترجمه:** خدایی که دارای درجاتی بلند و صاحب عرش است روح را که از فرمان «امر» خودش است بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل و القا می‌کند تا مردم را از روز دیدار بترساند.

و نیز می‌فرماید:

«وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (الإسراء - 85)

**ترجمه:** و (ای رسول ما) تو را از حقیقت روح پرسش می‌کنند، جواب ده که روح از سنخ امر پروردگار من است (و بدون واسطه جسمانیات بلکه به امر الهی به بدن‌ها تعلق می‌گیرد) و آنچه از علم به شما روزی شده بسیار اندک است.

پس هر موقع خداوند متعال اراده فرماید که چیزی بدون هیچ واسطه‌ی خلقتی (در زمان و مکان) ایجاد شود، «امر» به بودن می‌نماید و آن چیز از امر خدا «بود» می‌شود:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس - 82)

**ترجمه:** کار او وقتی چیزی را اراده کند فقط همین است که بدو بگوید: باش پس وجود یابد.

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (البقره - 117)

**ترجمه:** او کسی است که آسمانها و زمین را بدون الگو آفریده و چون قضای امر براند تنها می گوید **بیایش** و آن امر بدون درنگ هست می شود.

**ب -** اما چنانچه بیان گردید «خلق» پیدایش تدریجی است. به عنوان مثال: جسد حضرت آدم<sup>(ع)</sup> و سپس همه ی انسانها (به واسطه ی غذا، خون و نطفه) متفاوت از روح آنها که از «امر» و بدون واسطه خلق شد، از خاک و آب خلق می شود. روشنایی، حرارت و برودت از خورشید یا عمق زمین به وجود می آید، گیاه از بذر و آن نیز با تغذیه از آب و خاک خلق می گردد و ... . چنانچه در آیه ی مبارکه ی موضوع بحث، خداوند متعال می فرماید: از نطفه علقه، از علقه مضغه، از مضغه عظام ... آفریدیم.

همین تدریج و واسطه ها، گاه سبب می شود که انسان گمان نماید که به جز خداوند متعال، دیگران نیز در آفرینش نقش مستقیم و مستقل دارند. مثلاً می گوید: من این صورت ذهنی را خودم خلق کردم - من این نقاشی را خلق کردم - فلانی این مجسمه را خلق کرد - فلانی قوه ی خلاقیت خوبی دارد و شعرهای قشنگی می سراید - فلان مخترع فلان چیز را خلق کرد و ... .

اینها همه واسطه های خلقت هستند. منتهی ممکن است برخی گمان نمایند که خالق، همان واسطه یا واسطه خودش نیز به صورت مستقل خالق است! خداوند متعال در این آیه و آیات دیگر متذکر می گردد که اگرچه ایجاب خلقت تدریجی این است که هر چیزی از چیز دیگری پدید آید [و در این صورت می توان به سبب قبلی هر پیدایشی در اصطلاح خالق گفت]، اما این سلسله ی خالقیت یک نقطه ی اوج، کمال، احسن و مطلق دارد که همان «الله» است.

خداوند متعال متذکر می گردد که شما به چشم خالق های متفاوت می بینید. ذهن شما خالق تصور و تصویری می شود و یا مجسمه و نقاشی و شعر و ساختمان ... و چیزهای دیگری را با دست خود درست می کنید، اما دقت داشته باشید که اینها همه کمالاتی است که من داده ام. به علم من عالم می شوید، به اراده من صاحب اراده می شوید، به زیبایی من زیبا و زیباشناس و زیبادوست می شوید ... و به اراده و اذن من نیز واسطه ی خلقت می گردید و چیزهایی به دست شما (یعنی به واسطه ی شما) خلق می گردد، اما فراموش نکنید که شما حلقه ای در این خلقت تدریجی هستید و «احسن الخالقین» یعنی بهترین خلق کننده ها خودم هستیم.

پس چیزهای دیگر هم، چون واسطه ی خلقت هستند، خلق می کنید، اما به واسطه ی غیر و احسن نیستند. چرا که اولاً حتی در وجود خود نیاز به غیر (الله) دارند، ثانیاً علم و قدرتشان هم از دیگری است، رابعاً چون محدود هستند، هر چه به واسطه ی آنها خلق شود، محدود است و محدود یعنی ناقص و آنچه ناقص می شود دیگر «احسن» نیست. به انسان «احسن مخلوقات» می گویند، چون هیچ خلقی به کمالات او آفریده نشده است و خداوند «احسن الخالقین» است، چون هیچ واسطه ی خلقتی که چیزی به دست او خلق می شود، کامل نیست و خداوند متعال کمال مطلق و هستی محض و احسن الخالقین است.

این بحث مانند: «وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» - «وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» - «وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» و ... می ماند. چون انسان واسطه های متعددی در «رزق، حکومت، مکر و ...» می بیند و گمان می نماید که آنها استقلال دارند، خداوند متذکر می شود که «بهترین» یعنی کاملترین و برترین خود اوست و همه به اراده و تجلی و براساس حکمت او واسطه می شوند. و علم و قدرتی که خداوند در وساطت خلقت، رزق، حکومت و ... به دیگران و از جمله انسان می دهد، برای این است که او را بهتر و بیشتر بشناسند.

**شبهه 20 (اصفهان):** اگر امامان از اسرار عالم باخبر بوده و علم غیب داشتند، چرا امام حسن مجتبی یا امام رضا یا سایر ائمه علیهم السلام با زهر به شهادت میرسند؟ مثلاً چرا آن انگور را می‌خورند و یا ...؟! (16 آبان 1389)

**«x-shobhe»:** یکی از بزرگترین مشکلات ذهنی ما این است که همه چیز را با ذهن، باورها ... و در نهایت خوش‌آمدهای خود قیاس می‌کنیم و چون نتایج حاصله از سوپی با خوش‌آمدهای ما منطبق نیست و از سوی دیگر نفی آنها باورهایمان را دچار تشکیک می‌نماید، به شبهه می‌افتیم! از جمله نمونه‌های بروز این خطا در ذهن، عملکرد امامان و حتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. چنانچه ایشان نیز به نتیجه‌ی جنگ احد، نتیجه‌ی نکشتن ابوسفیان و جنایات نسل او چون معاویه، یزید و سایر امویان علم داشتند.

[در گذشته راجع به این موارد توضیحات مفصلی در این سایت درج گردید که توصیه می‌گردد با کلیک روی اعداد (1) و (2) حتماً مورد مطالعه قرار گیرد] اما در این بخش نیز به موارد ذیل اشاره می‌گردد:

**الف -** شاید اولین خطای ذهنی این باشد که فرد گمان می‌نماید که «علم غیب» فقط علم به «شهادت» و عامل است. مثل این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بداند که اگر امروز به مسجد برود، شهید می‌شود و یا امام حسین (علیه السلام) بداند که اگر به کربلا برود، به شهادت می‌رسد و ... این سؤال در ذهن ایجاد می‌شود که پس چرا رفت؟!

در حالی که علم معصوم به غیب و اسرار عالم فقط به خاتمه و نتیجه‌ی فیزیکی یک عمل اختصاص ندارد، بلکه علم جامع است. یعنی او ضمن این که می‌داند اگر به مسجد رود به شهادت می‌رسد، می‌داند شرایط به گونه‌ای است که «باید برود» و می‌داند که اگر نرود چه می‌شود و اگر برود و به شهادت برسد چه می‌شود؟

خطای بعدی ذهن ما در این است که چون علم جامع نداریم، به طور معمول «منفعت و فایده» را فقط در خود و برای خود جستجو می‌کنیم. یعنی می‌گوییم اصل بر این است که «من زنده بمانم». اما نه تنها برای معصوم<sup>(ع)</sup>، بلکه برای سایر اهل فضل نیز چنین نیست. بلکه منفعت را در کسب رضای الهی جستجو می‌کنند. لذا همان طور که وقتی یک بسیجی ساده، یک نوجوان 13 ساله می‌داند که اگر به روی مین برود و یا به خود نارنجک بسته و زیر تانک برود به شهادت می‌رسد، اما در ضمن می‌داند که این شهادت سبب چه فواید دیگری برای دین، کشور، جامعه و مردم می‌شود، از او انتظار می‌رود که این ایثار را به جان بپذیرد، از امامی که برای هدایت خلق تا آخرالزمان آمده است و می‌داند که تا این شهادت اتفاق نیافتد مردم بیدار نمی‌شوند و حق از باطل تمیز داده نمی‌شود، انتظار می‌رود تا به این علم خود عمل نموده و سبب هدایت انسان‌های گردد.

بدیهی است اگر ائمه<sup>(ع)</sup> به رغم علم غیب خود این راه شهادت را نمی‌پیمودند، اگر امروز علم عادی تحلیلی ما به آثار و برکات این مظلومیت‌ها و شهادت‌ها می‌رسید، سؤال می‌کردیم: «اگر آنها علم داشته و می‌دانستند که اگر به شهادت برسند، انسان‌ها این چنین بیدار می‌شوند و اسلام حفظ می‌ماند و ...، پس چرا این شهادت را برنگزیدند؟!» پس، علم غیب امام، علم جامع به همه چیز است و نه فقط ابزار یا اسباب و زمان شهادت خود.

**ب -** از جمله علوم عادی معصومین<sup>(ع)</sup> که از منبع علم غیب نیز اخذ می‌گردد، علم شناخت تکلیف و عمل به تکلیف است. فرض کنیم یک علم این است که شما می‌دانید: «اگر روی مین بروید کشته شده و به شهادت می‌رسید» - یک علم دیگر که اگر به یقین بدانید علم غیب شما محسوب می‌گردد نیز این است که می‌دانید «اگر این شهادت را به جان بخرید، چه حوادثی اتفاق افتاده و موجب چه برکاتی می‌گردد» - اما علم سوم شما این است که با توجه به دانسته‌هایتان، اینک «تکلیف شما چیست؟» آیا باید بروید یا خیر؟

بدیهی است اگر مسلمان مؤمن با علم عادی که با تقوا مکمل شده است، صاحب بصیرت گردیده و تکلیف خود را شناخته و به آن عمل می‌نماید، معصوم<sup>(ع)</sup> که از علم جامع لدنی برخوردار است، بیش از همگان به این تکلیف آگاه و ملزم می‌گردد.

**ج -** اما نکته‌ی مهم و قابل توجه و تأمل دیگر آن که کار پیامبران و امامان<sup>(ع)</sup> آگاه نمودن و هدایت نظری و عملی مردم است. لذا باید که از جنس مردم باشند، به زبان آنها سخن گویند، از احتیاجات مردم عادی در هر زمینه و موضوعی (از خوردن و خوابیدن و تولید گرفته تا تصمیم به جهاد و شهادت و ...) برخوردار باشند و از همان راه عادی مردم به رفع این حوایج اقدام کنند، تا برای مردم الگو گردند. وگرنه اگر قرار باشد به هر فعلی از طریق غیر عادی [مثل علم غیب و یا استفاده از ولایت تکوینی] دست یازند، به هیچ وجه نمی‌توانند هدایتگر بوده و برای دیگران امام و الگو باشند. چرا که در هر مسئله‌ای مردم خواهند گفت: اگر ما هم علم و قدرت شما را داشتیم مثل شما بودیم و یا اگر شما هم محدودیت‌های ما را داشتید مثل ما بودید. لذا آنها در هر امری به روش عادی عمل می‌کنند که البته با توجه به همان [علم جامع به موضوع و آثار آن] هیچ منافاتی با علم غیب و یا ولایت تکوینی آنها ندارد.

مگر امام حسین<sup>(ع)</sup> نمی‌توانست با یک نگاه همه‌ی دشمنان را به درک واصل نماید؟ در عمل مگر سیده‌النساء العالمین، فاطمه‌ی زهراء<sup>(علیهاالسلام)</sup> بدین مضمون نفرمود که آیا می‌خواهید هم اکنون شما را نفرین کنم تا ببینید که دعای چه کسی مقبول است و زلزله‌ای ستون‌های مسجد را از جا کنده و مسجد را بر سر شما خراب می‌کند یا نه؟! و مگر علی<sup>(علیه‌السلام)</sup> که امام بود، سلمان را نفرستاد تا مانع از نفرین ایشان گردد؟! اما اگر امام با یک نگاه دشمنان را به هلاکت می‌فرستاد، اکنون کسی اهل مبارزه با فسق و ظلم و طاغوت نبود، کسی شهادت طلب نمی‌شد و کسی قیام نمی‌کرد. و همه می‌گفتند: باید شخص امام بیاید و با یک نگاه کار را تمام کند. پس هدایتی صورت نمی‌پذیرفت.



**شبهه 21 (تهران):** می‌گویند: چرا از ما خواسته‌اند که به «غیب» ایمان بیاوریم و ایمان به غیب از صفات مؤمن است؟ چگونه می‌شود وجود چیزی را که در غیب است باور کرد و به آن ایمان هم آورد؟! (26 آيات 1389)

**«ایکس - شبهه»:** دعوت «ایمان به غیب»، در واقع دعوت به واقع‌نگری، شعور، تعقل، تفکر و دوری از سطحی‌نگری است و به همین دلیل می‌فرماید که از صفات مؤمن «ایمان به غیبت» است. چرا که «غیب» فقط اختصاص به باورهای دینی ندارد، بلکه «غیب» چنان عمومیت دارد و مشهود است که گویا ما اساساً به جز غیب چیزی نمی‌بینیم. هر چه هست ظهوری از غیب است و باز هم غیب دیگری را نشان می‌دهد.

به عنوان مثال: ما از زمین به این گستردگی به جز سطح آن را نمی‌بینیم و مابقی در غیب است. هر پرده‌ای از سطح را که برمی‌داریم، غیبی آشکار می‌شود که خود پرده‌ی سطوح دیگر است. از ماه و خورشید و ستارگان و آسمان نیز به جز سطح چیزی نمی‌بینیم. و همین‌طور است از دیگر موجودات مادی. و حتی خودمان. مضافاً بر این که همین سطحی که می‌بینیم، خود غیب در غیب است. مثلاً یک برگ درخت، نمایی ظاهری دارد که به چشم محدود ما دیده می‌شود، اما همین نمای ظاهری و مادی، نموده‌های دیگری هم دارد که شاید بسیاری از حیوانات دیگر می‌بینند، و انسان نیز با چشم مسلح (میکروسکوپ) می‌بیند. مثل سوراخ‌های تنفسی و یا موبرگ‌ها، ذرات رنگ و ...

امروزه نظریه پردازان غربی و ماتریالیسم نیز به همین نتایج بدیهی پی برده‌اند و اذعان دارند که در واقع «هیچ چیزی خودش نیست»، اما در نتیجه‌گیری چون نمی‌خواهند شهادت به وجود «غیب» دهند، می‌گویند: ضمن آن که اقرار می‌کنند «همه چیز وانموده است»، بیان نمی‌دارند که «وانموده‌ی» چیست؟ اما اسلام می‌فرماید که «بله، همه چیز وانموده یا همان تجلی است و تجلی هستی مطلق است و خداوند کریم است».

در غیب بودن همه چیز و حتی اجزای مادی و مشهود این عالم، به ما می‌آموزاند که شما هر چیزی را به واسطه‌ی نمودها و آثارش می‌شناسید و در عین حال نمی‌بینید، مگر سطحی از آن را و یا این که پرده‌ای کنار بزنید و سطح دیگری را ببینید، پس چرا نوبت به مباحث غیر مادی که می‌رسد، دیگر نمی‌خواهید با وسایلی که در اختیار دارید، مثل فطرت، قلب، عقل، تفکر و ... پرده‌ای را کنار بزنید و غیب را ببینید و به وجود آن شهادت دهید؟!

مگر شما از دو انسان به جز ظاهری که مثل هم است چه می‌بینید که شهادت می‌دهید: یکی عاقل و دیگری کم عقل یا مجنون است، یا یکی عالم و دیگری جاهل است و یا یکی خوش اخلاق و دیگری بد اخلاق است، یا یکی صبور و دیگری عجول است و ...؟! عقل، علم، اخلاق، صبوری و ... که مادی و دیدنی نیست. آیا غیر از این است که با رویت نمودها و نشانه‌ها و آثار آنها پی به غیب آنها بردید؟! پس، حال که وجود غیب را در هر ظهوری مشاهده می‌کنید، چرا انکار می‌کنید؟! و چرا با دیدن زمین و آسمان‌ها و هر چه در آن است پی به خالفش نمی‌برید؟ چرا با دیدن نظم در یک اتاق می‌فهمید که «نظم بدون ناظم پدید نمی‌آید» و می‌گویید لابد یک نفر این اتاق را چنین منظم کرده است، اما با دیدن نظم هدفدار موجود در همه‌ی ذرات عالم، وجود ناظم را انکار می‌نمایید. شما که با دیدن اجزای مادی عالم به نظام «علی و معلولی»، «حرکت و محرک»، «حدوث و قدم» و ... که همگی در غیب آنهاست پی می‌برید، چرا وجود علت غایی، محرک اولیه، هستی قدیم و ... را انکار می‌کنید؟!

ببینید خداوند مَنان در قرآن کریم چقدر با دلیل گرفتن اجزای مادی و مشهود عالم [از یک پشه گرفته تا انسان که خلق برتر است]، توجه انسان را به وجود غیب جلب کرده است:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ (الغاشیه - 17)

**ترجمه:** راستی این منکرین خدا و قیامت چرا درباره‌ی شتر زیر پای خود نظر نمی‌کنند که چسان خلق شده؟

خداوند می‌فرماید: هر ظاهری، باطنی دارد و هر مشهودی غیبی را نشان می‌دهد و شما با دیدن همین تغییر و تحول اجزای عالم به غیب «اجل» و پایان هر دوره و آغاز دوره‌ی جدید پی می‌برید، پس چرا معاد را منکر می‌شوید؟ همین‌طور است آیات حکیمانه و بین قرآن کریم که اگرچه ظاهر است، اما نشان می‌دهد که در همین ظاهر علمومی از غیب را نهان کرده است و همه چیز را بیان نموده است و همین ظاهر نیز بیانگر و دلیل است که اینها نمی‌تواند حرف یک انسان باشد، بلکه باید از غیب نازل شده باشد:

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنَّ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ (الأعراف - 185)

**ترجمه:** چرا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چه را خدا آفریده نمی‌نگرند و نمی‌اندیشند که شاید اجلشان نزدیک شده باشد راستی پس از قرآن کدام سخن را باور می‌کنند.

پس هر چیزی در عین آن که ظاهر است، هم خود در غیب است و هم نشانه‌ی غیب‌های دیگر است و از صفات مؤمن این است که با عقل، شعور، بصیرت، درایت، فکر و ... است و به «غیت» پی برده و ایمان می‌آورد.



**شبهه 22 (شبیستان): پیامبر اکرم(ص) فرموده اند: هر کس خود را بشناسد، خدا را می شناسد. چگونه می توان خود را شناخت و به خدانشناسی رسید؟ (27 آبان 1389)**

**«ایکس - شبهه»:** «من عرف نفسه، فقد عرف ربه» - هر کس خود را شناخت، خدای خود را شناخته است.

بدیهی است که خداوند متعال از جنس مخلوق و محدود نیست که با رؤیت یا لمس یا شنیدن صدا و سایر ابزار شناخت مادی درک و شناخته شود، بلکه با نشانه ها و آثارش شناخته می شود. چنانچه در قرآن کریم نیز همیشه به «اسم» الله که همان نشانه های خداوند منان است اشاره و ارجاع شده است. البته شناخت از روی نشانه [که همان ترجمه ی اسم است] برای ذهن و فهم بشر غریب نیست، چرا که ما نه فقط خداوند متعال، بلکه هر چیزی را با نشانه های می شناسیم. و حتی هر آن از ظواهر مادیات که حس می کنیم نیز برای ما نشانه برای شناخت چیز دیگری است.

به عنوان مثال: با دیدن نشانه ی گرما می فهمیم که منبع حرارتی هست، با دیدن روشنایی می فهمیم که منبع نور هست، با افتادن اجسام و یا معلق ماندن آنها می فهمیم که جاذبه هست یا نیست، و با دیدن نظم پی به ناظم و با دیدن حرکت پی به محرک و با دیدن معلوم پی به علت می بریم و این چنین با نشانه ها پی به وجود نشانه های برتر یا صاحب نشانه می بریم.

شناخت خداوند متعال نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد. خدا محدود و در فضا یا مکانی یا زمانی نیست که در خارج به دنبال او بگردیم. او هستی محض است، پس همه جا هست و در هر کجا و هر چیزی خودش را به ما ارائه داده است و با هر پدیده ای جلوه ای غیر قابل انکار بر ما نموده است.

حال در میان نشانه ها، چه نشانه ای نزدیکتر و قابل شناختتر از «خود» وجود دارد؟ به طور قطع کسی که نتواند خود را بشناسد، دیگری یا دیگران را نیز نمی تواند بشناسد و کسی که خود را شناخته باشد، دیگری را نیز نمی شناسد و هر کس خود را بشناسد، حتماً خدا را هم می یابد و می شناسد.

به عنوان مثال: به خود می نگرد و می یابد که خودش علت پیدایش نبوده است و اگرچه دیگرانی در تکامل روابط و علل فیزیکی واسطه بوده اند، اما دیگران نیز مانند خود او محتاج هستند تا کسی به آنان هستی ببخشد. پس می یابد که لابد «هستی بخشی» وجود دارد. انسان در خود می یابد که از سویی فقیر (ناقص) است و از سوی دیگر «عاشق کمال» و هر چه تلاش می کند، برای رسیدن به کمال است. انسان می کوشد تا نقص خود را به علم، ضعفش را با قوت، فقرش را به غنا و ثروت، بیماریش را به سلامتی و ... مبدل کند. در واقع می کوشد تا نقصش را به کمال برساند. چرا؟ چون عاشق کمال است.

انسان در خود می یابد عاشق کمال است. عشق بی وصف و بی حد انسان به کمالاتی چون علم، قدرت، زیبایی، غنا، حیات، رأفت، رحمت، کرم ... به خاطر عشق بی حد و وصف او به علیم، قادر، جمیل، غنی، حی، رؤف، رحیم، کریم و ... می باشد. پس لابد «هستی و کمال مطلق» وجود دارد که عشقش در «من» تجلی یافته است. به قول حضرت امام خمینی<sup>(ع)</sup>: «عشق واقعی و عاشق واقعی، دلیل بر وجود معشوق واقعی است».

پس انسان هر چه بیشتر در خود غور و غوص نماید و هر چه بیشتر خود را بشناسد، هستی بخش و خداوند متعال را بیشتر می شناسد و هر چه بیشتر او را بشناسد، بیشتر عاشقش می گردد و هر چه بیشتر عاشق شود، بیشتر متعلق و بنده می شود.

البته آنچه بیان شد، فقط یک اشاره ی بسیار کوتاه و اجمالی بود.

**شبهه 23 (تهران):** آیا امکان برقراری ارتباط مستقیم با خدا وجود ندارد؟ نقش انبیاء و ائمه (ع) در وساطت ارتباط بندگان با خدا چیست؟ چرا برخی معتقدند که به هیچ واسطه‌ای نیاز نیست و می‌توان مستقیم به خدا رسید؟ (15 آذر 1389)

**«ایکس - شبهه»:** تمامی این قبیل سؤال‌ها و شبهه‌ها، به خاطر خلط میحث، تحریف معنا و سوءاستفاده‌ای است که دشمنان خدا، اسلام و مسلمین برای ایجاد انحراف می‌نمایند و مطمئن باشید اغلب کسانی که چنین سخنانی را می‌سازند و به گونه‌های مختلف به اذهان عمومی القاء می‌کنند، اصلاً هیچ اعتقادی به خدا ندارند، چه رسد به اسلام. اینک برای روشنتر شدن موضوع، به نکات ذیل توجه فرمایید:

**الف -** همه‌ی ارتباط بنده با خداوند متعال، ارتباط مستقیم است. مسلمان، روزی 17 رکعت نماز می‌خواند و به عنوان انجام یک واجب، ده بار می‌گوید: «اهدنا الصراط المستقیم». پس هر رابطه‌ای که بنده با خدای متعال برقرار نماید، ارتباط مستقیم است.

**ب -** منتهی چه کسی گفته که ارتباط مستقیم، یعنی «حذف واسطه» ی ارتباط؟ آیا تحقق چنین امری، حتی در جهان مادی و روابط فیزیکی ممکن است؟ مثلاً کسی که می‌خواهد مستقیماً به سوی نقطه‌ای حرکت کند، دیگر از واسطه‌هایی چون راه، جاده، قوانین حاکم، وسیله‌ی نقلیه، نقشه‌ی راه و ... استفاده نمی‌کند؟ یا کسی که می‌خواهد مستقیماً با کسی حرف بزند، دیگر در صورت دور بودن از واسطه‌هایی چون تلفن، نامه، ایمیل و ... استفاده نمی‌کند و اگر نزدیک است، از واسطه‌های چون: زبان، حلق، تارهای صوتی، منطق و ... استفاده نمی‌کند؟! چه کسی می‌تواند بدون هیچ واسطه‌ای حتی یک جرعه آب بنوشد و یا یک قدم بردارد؟! پس معنای «ارتباط مستقیم»، قطع واسطه‌ها برای برقرار ارتباط نیست.

**ج -** در عبادات نیز همین‌گونه است. چگونه یک فرد بدون واسطه قرار دادن پیامبر اکرم (ص)، وحی، قرآن و ... خدای خود را می‌شناسد که بتواند عبادتش نماید؟! و چگونه بدون راهنمایی و تعلیم و تبیین نقشه‌ی راه، صراط مستقیم را درمی‌یابد؟! چگونه بدون واسطه قرار دادن نماز، روزه و ... عبادت می‌کند؟ اصلاً چگونه با خدا بدون هیچ واسطه‌ای، مثل زبان، ادبیات و ... حرف می‌زند؟!

پس عبادت مستقیم به معنای حذف واسطه، یک دروغ محض و یک حيله برای دور کردن انسان از خدا و اسلام است و کسانی که چنین ادعایی دارند، اصلاً خدا و اسلام را قبول ندارند. و در میان مسلمین نیز هیچ مذهبی، به جز فرقه‌ی وهابیت که از سوی انگلیس برای نابودی اسلام تأسیس گردید، چنین ادعایی ندارد. اگرچه آنها نیز در مقام عمل، متوسل به واسطه‌ها هستند. مگر قرآن را بی واسطه گرفته‌اند و اکنون نیز بی‌واسطه وحی را اخذ می‌کنند؟ مگر در بیان احکام من درآوردی، به علمای خود رجوع نمی‌کنند و مگر آنها آیات و احادیث درست و غلط و با تفسیر به رأی را واسطه‌ی اثبات حقانیت خود نمی‌کنند؟!

**د -** عبادت و بندگی خدا، اصلاً غیرمستقیم ندارد و بندگی اگر بندگی باشد، حتماً مستقیم است و اگر مستقیم نشد، حتماً دچار اعوجاج و انحراف و در نهایت شرک می‌گردد. اما چنانچه بیان گردید، معنای واژه‌ی «مستقیم»، حذف واسطه نیست.

اینک از خداوند متعال که محبوب و معشوق دل‌های مؤمنین است، سؤال می‌کنیم و می‌گوییم: «یا حبیب قلوب الصادقین و یا غایة آمال العارفين»، لطفاً بفرمایید که چگونه تو را خالصانه و مستقیم عبادت کنم؟ او نیز می‌فرماید: من هادی هستم و پاسخ تو را قبل از سؤال، با واسطه قرار دادن وحی و انبیای خود بیان داشته‌ام و فرموده‌ام:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...» (النساء - 52)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید الله، رسول و ولات امر خود را ... .

می‌پرسیم: بار الها! ما تو را دوست داریم و امید لقای تو را داریم، چگونه مستقیم به سویت بیاییم؟ به واسطه‌ی همان پیامبر (ص) و وحی می‌فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران - 31)

**ترجمه:** [ای پیامبر] بگو، اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را بپارزد که خدا آمرزنده ی مهربان است.

آیا این ها واسطه نیست؟ و آیا استفاده از واسطه برای انجام یک فعل و رسیدن به یک مقصود، به معنای خروج از صراط مستقیم آن است؟ پس چرا خود فرمان به آن داد؟ و چرا فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة - 35)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به سوی او وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید باشد که شما رستگار شوید.

مثل این است که کسی در وسط بیابانی بگوید: تشنه هستم و این تشنگی اگر ادامه یابد به هلاکت می‌رسم! بعد به او بگویند: به وسیله‌ی چاه و دلق و طناب و زور بازو، آبی در بیاور و بنوش تا هلاک نشوی. و او بگوید: آیا نمی‌شود بدون این ها سیراب شد؟!

**ه -** مگر هدایت و دعوت به شناخت و پرستش خداوند متعال، از سوی خودش بدون واسطه انجام پذیرفته است که اکنون عده‌ای مدعی شوند که می‌خواهند بدون واسطه عبادت کنند؟! اگر قرار بود واسطه‌ای در میان نباشد که اصلاً نبی و رسول نمی‌فرستاد، و رسولان نیز برای قصه گفتن و یا نصیحت و موعظه نیامده‌اند، بلکه به تحقیق برای اطاعت کردن آمده‌اند، که اطاعت آنها همان صراط مستقیم است. لذا اگر کسی به بهانه‌ی «ارتباط و عبادت مستقیم» آنها را کنار گذاشت، به خودش ظلم کرده است. یعنی از مسیر عدل و صراط مستقیم خارج شده است و باید سریعاً به دامن رسول برگردد و اگر رسول نیز پذیرفت، خدا هم می‌پذیرد. چنانچه فرمود:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعَفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (النساء - 64)

**ترجمه:** و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم جز برای آن که به اذن خدا، فرمان وی ببرند (اطاعتش کنند) و اگر آن ها هنگامی که بر خودشان ستم می‌کنند پیش تو آیند و از خدا آمرزش بخواهند و پیامبر [نیز] برایشان آمرزش بخواهد، بی‌گمان خدا را توبه پذیر مهربان یابند.

**و -** دقت شود که عبادت خداوند متعال، انجام فرامین اوست. و اگر هر کسی به میل خود کاری کند، خودش را عبادت کرده است و نه خداوند متعال را. پس نقش انبیای الهی و ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السلام)، همان نقش واسطه‌ی تعلیم و تزکیه و هدایت و رشد و تقرب است. لذا کسی آن ها را عبادت نمی‌کند، بلکه به امر پروردگار، با اطاعت از آنان، پروردگار را آن گونه که خودش فرموده عبادت می‌نماید.

**شبهه 24 (ياسوج): هدف امام حسين (عليه السلام) حکومت بود يا رضای خدا؟ و اگر می‌دانست که کشته می‌شود، آیا این اقدام خودکشی نبود؟ (23 آذر 1389)**

**«ایکس - شبهه»:** ابتدا باید تفکر مقابل هم قرار دادن «یا حکومت و یا خدا» را که برای القای تفکر غلط «جدایی دین از سیاست» رایج می‌کنند را در ذهن اصلاح نماییم.

**الف - مؤمن** [چه رسد به امام معصوم<sup>(ع)</sup>] هر کارش برای رضای خداست. خواه نماز شب باشد، یا تجارت و یا حکومت. پس اگر قصد ایشان حکومت می‌بود نیز، برای رضای خدا بود. مگر پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> که به مدینه هجرت نمودند، برای رضای خدا نبود، یا قصد تأسیس حکومت اسلامی نداشت و همین‌طوری اتفاقی دید شرایط مساعد است، حکومتی تأسیس کرد؟ و حال آن که امام<sup>(عليه السلام)</sup> خود مکرر هدف از این حرکت و قیام را مطرح ننمودند و در هیچ کجا نفرمودند که برای حکومت خروج می‌کنند. چنانچه در همان ابتدای حرکت از مدینه، در وصیت‌نامه‌ی کوتاهی که خطاب به برادرشان محمد حنفیه نوشته و آن را به مهر خود مهور کرده بودند، مرقوم داشتند:

«... من نه از روی خودخواهی، و برای خوش‌گذرانی، و برای ظلم (سه عامل اصلی خروج کنندگان برای حکومت دنیوی)، از شهر خود بیرون آمدم، بلکه هدف من از این خروج، برای طلب اصلاح امت جدم است. هدف من «امر به معروف و نهی از منکر» است و به سیره‌ی جدم و پدرم علی بن ابیطالب<sup>(ع)</sup> عمل می‌نمایم...» (مقتل خوارزمی، ج1، ص 188)

بدیهی است که منظور ایشان از امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به نماز یا پرهیز از شراب نبوده است، چرا که مردم در آن زمان هم نماز می‌خواندند و هم شراب نمی‌نوشیدند. بلکه اصل و اساس «معروف» پذیرش ولایت الله است و اساس منکر نیز نشان دادن امثال یزید، به نام اسلام، بر مسند فرمانروایی مسلمانان است. و ایشان برای جلوگیری از این غفلت و انحراف حرکت کردند.

در فراز دیگر، خطاب به همان کوفیانی که از ایشان دعوت به عمل آورده بودند، می‌نویسند: «با خیر شدم که شما امام می‌خواهید...»، و نه فرمودند: که خلیفه می‌خواهید.

در خطبه‌ای دیگر نیز بدین مضمون می‌فرمایند: «می‌بینم مردم به حق و معروف عمل نمی‌کنند و به منکر به جای پرهیز روی کرده‌اند، و من مرگ را از چنین زندگانی ارجح می‌بینم». یعنی یک عده باید جانفشانی کنند، تا امت از خواب غفلت بیدار شوند. یک عده مانند امام حسین<sup>(عليه السلام)</sup> باید خونشان بریزد، تا مسلمانان به خواب رفته، فرق یزید با حسین را تشخیص دهند و به او امیرالمؤمنین نگویند.

**ب -** اما در خصوص این که اگر امام می‌دانست که شهید می‌شود، پس چرا رفت و یا آیا کار ایشان خودکشی نبود؟ پیشتر بحث مفصلی شد که حتماً مطالعه نمایید (1) و در این مختصر نیز اشاره می‌شود که: قرار نیست انسان ندانسته و جاهلانه در راه خدا قدم بردارد و به صورت اتفاقی و بدون تعقل، اراده و انتخاب در راه خدا قرار گیرد و به صورت حادثه‌ای نیز به شهادت رسد. هنر در این است که انسان علم داشته باشد، بداند و به علم خود عمل نماید و اگر احساس تکلیف نمود، در راه رضای الهی، از همه چیز بگذرد.

بدیهی است امامی که به رضای الهی، وظیفه‌ی خود، چه باید کرد و نتایج دنیوی و اخروی عمل خود آگاه است، در این راه قدم برمی‌دارد. لذا در هر مقطعی، خبر از شهادت خود دادند و نتیجه‌ی این شهادت مظلومانه، که البته علتش خواب غفلت مسلمانان و ساده‌نگری و دنیا طلبی آنها بود، در طول تاریخ و به ویژه امروز مشخص است و آن اینست که اسلام محفوظ بماند.

**شبهه 25 (فردیس):** دور از ذهن است که هدف از قیام ابا عبدالله<sup>(ع)</sup> فقط «امر به معروف و نهی از منکر» باشد! حادثه‌ای به این عظیمی و این همه مصیبت فقط برای همین، که در ایران هم انجام می‌شود؟! ... پس این همه مصیبت برای چه بوده است؟ (26 آذر 1389)

**«ایکس - شبهه»:** مشکل اصلی اینجاست که هیچ‌گاه اجازه ندادند که ما به تعریف، اهمیت، جایگاه و تأثیر «امر به معروف و نهی از منکر» پی ببریم و خود نیز اهمال کرده‌ایم. و همیشه گمان کرده‌ایم که معنایش این است که مثلاً به یکی بگوییم روسریت را جلوتر بکش و به دیگری بگوییم لطفاً شراب نخور، یا نماز بخوان و ...! در صورتی که اصلاً چنین نیست. ذیلاً به چند محور جهت توجه اشاره می‌گردد:

**الف -** شکی نیست که حضرت «ابا عبدالله الحسین<sup>(علیه‌السلام)</sup>» برای همین هدف از مدینه خارج شدند، چرا که خودشان چنین فرمودند. در کنار قبر جدشان<sup>(ص)</sup> حاضر شده و به خداوند عرض کردند: «بار الهی تو می‌دانی که نزد من هیچ چیز محبوبتر از معروف و بدتر از منکر نیست» و نیز فرمودند: «من از روی خودخواهی یا برای خوش گذرانی و یا فساد و ظلم (اهداف حکومت دنیوی) خارج نمی‌شوم، بلکه برای نجات امت جدم خارج می‌شوم و «ارید آن» و امر به معروف و نهی از منکر را هدف قرار داده‌ام». و فرمودند: «می‌بینم مردم معروف را کنار گذاشته و به منکر عمل می‌کنند و در چنین شرایطی من مرگ را ترجیح می‌دهم» ... همه‌ی این موارد نه تنها گواه است که این خروج برای احیای دین و امت به وسیله‌ی «امر به معروف و نهی از منکر» بوده است، بلکه تذکری است تا بیشتر به عمق و ضرورت آن توجه کنیم.

**ب -** «امر به معروف و نهی از منکر» فقط یک حکم اسلامی نیست، بلکه مشخصه‌ی هر ملت پیشرفته‌ای است. لذا شاهدیم که در همه‌ی کشورها و در میان همه‌ی اقوام رایج است و هر ملتی که به این امر توجه بیشتری نموده است، رشد بیشتری یافته است. منتهی نکته اینجاست که امر به معروف و نهی از منکر در میان هر قومی، نسبت به اهداف و ارزش‌های آنان صورت می‌پذیرد. به عنوان مثال ممکن است در کشورهای اروپایی (مثل آلمان یا سوئیس) فقط در ارتباط با قوانین اجتماعی مثل رانندگی یا نظافت شهری صورت پذیرد.

**ج -** اما نگاه اسلام به این امر بسیار عمیق و ریشه‌ای تر است، هر چند که به مسائل زیر مجموعه و یا جزئی نیز بی توجه نیست و آنها را نیز در جای خود لازم و موجب پیشرفت می‌داند.

در «امر به معروف و نهی از منکر» توجه به دو نکته بسیار مهم است. اول این که «معروف و منکر» کدامند و دوم این که واژه «امر و نهی» است و نه نصیحت یا موعظه. البته این امر و نهی ممکن است به صورت لسانی باشد یا عملی و یا با قوه‌ی قهریه. در هر حال تا «معروف و منکر» شناخته نگردد، امر و نهی از آنان ممکن نیست.

**د -** نگاه به شرایط دشمنان اسلام در آن زمان، نشان می‌دهد که منظور امام از امر به معروف و نهی از منکر، همین اجرای ظواهر احکام نبوده است. مگر آنها مسلمان نبودند، مگر نماز نمی‌خواندند، مگر حج نمی‌رفتند و یا روزه نمی‌گرفتند ... و یا مگر بدحجاب بودند و یا علنی شراب خواری و قمار می‌کردند؟! خیر.

بلکه اصل و ریشه‌ی معروف که همان «ولایت الهی» است را کنار زده بودند و اصل و ریشه‌ی منکر که «ولایت شیطان» است را به جای آن نشانده بودند. لذا در همان مدینه که ایشان را به دارالخلافه خواستند و موضوع بیعت را مطرح کردند، به نکته‌ای بس مهم برای همیشه و همگان اشاره نموده و فرمودند: «ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت، خاندان ما محل آمد و شد فرشتگان و محل نزول رحمت خدا هستند. خدا اسلام را از خاندان ما شروع و افتتاح کرد و تا آخر نیز همگان با خاندان ما به پیش خواهد برد. اما یزید، این مردی که تو از من توقع بیعت با او را داری، مردی است شراب‌خوار که دستش به خون افراد بی‌گناه آلوده شده، شخصی است که حریم دستوره‌ای الهی را درهم می‌شکند و آشکارا مرتکب فسق و فجور می‌شود. و چون منی با چون او بی هیچ‌گاه بیعت نمی‌کند ...»

**ه -** گاه یک ملتی به اسلام روی نمی‌آورند و یا به طور کلی از اسلام روی‌گردان می‌گردند. حساب آنها متفاوت است. اما گاه امتی به نام اسلام، یزیدی را بر تخت نشانده و او را امیرالمؤمنین خطاب می‌کنند و

امام معصوم و حسین<sup>(ع)</sup> را به مذبح کشانده و او را «خوارچی» یعنی خروج یافته از دین معرفی می کنند. در چنین شرایطی، اصل و همه‌ی دین تحریف شده است و ملت به نام اسلام به راه کفر می‌روند. لذا امام برای «امر به معروف» که همان معرفی اسلام واقعی، اسلام ولایی و اسلام محمدی<sup>(ص)</sup> و نیز برای «نهی از منکر» که همان جایگزینی اسلام معاویه‌ای و یزیدی یا به مصداق امروز اسلام آمریکایی است قیام می‌نماید و حاضر است جان و خون خود را در این راه بدهد. و دقت شود که همه‌ی ائمه‌ی اطهار<sup>(علیهم‌السلام)</sup> در راه این امر به معروف و نهی از منکر از سوی دشمنانی که به نام اسلام بر جامعه‌ی اسلامی حکومت می‌کردند، به شهادت رسیدند.

**و - مسئله‌ی «اجرای امر به معروف و نهی از منکر» در کشور خودمان که مطرح نمودید نیز با بی‌بصیرتی کامل انجام گرفت و موجب ضد تبلیغ و ایجاد بغض و کینه‌ی بی‌جهت گردید.**

یک وقت «ولی امر مسلمین» نسبت به تهاجم فرهنگی و ضرورت برخورد با آن هشدار دادند. همان جا بدین مضمون فرمودند که «منظور من از تهاجم فرهنگی حالا آن دختر خانمی نیست که در خیابان حجابش درست رعایت نشده است» و برای این که چنین سخنی به مجوز برای بدحجابی مبدل نگردد، افزودند: «البته آن هم بد است، اما منظور من این نیست». اما یک عده بی‌بصیرت سریع مینی‌بوس‌ها را به راه انداختند تا بدحجاب‌ها را جمع کنند؟! بعد از هشت سال ایشان به شیخون فرهنگی هشدار دادند. در دوره‌ای که شایعه می‌کردند: «ایران شوروی سابق و خاتمی هم گریباچف ایران است» ایشان در یک سخنرانی که خاتمی هم حضور داشت، بدین مضمون فرمودند: «نه اینجا شوروی است و نه خاتمی گوریباچف. و آن موقع که گفتم تهاجم فرهنگی، منظورم این بود».

امروز هم «ولی امر مسلمین» هشدار تشکیل ناتوی فرهنگی را می‌دهند و ما نیز می‌بینیم که حتی «ناتو» که کارش نظامی است، بخش فرهنگی تأسیس کرده است و از ترفندهای این بخش نیز تحریف و وارونه کردن اسلام ناب محمدی<sup>(ص)</sup> که همان اسلام ولایی است می‌باشد. و در چنین شرایطی، وقتی فتنه چنان رنگ اسلامی و انقلابی به خود می‌گیرد که حتی بسیاری از خواص را طعمه‌ی خود می‌کند، تا آنجا که از آنان دفاع نموده و برایشان اشک هم می‌ریزند، «ولی امر مسلمین» نیز با تأسی به امام و جدش می‌فرماید: «... من یک جان بیشتر ندارم».



**شبهه 26:** عده‌ای می‌گویند که «صراط مستقیم» ولایت است و این با نص قرآن نمی‌خواند. چرا که خداوند خود در سوره‌ی المائده، تصریح می‌نماید که صراط مستقیم، شریک نگرفتن به خدا، احسان به والدین، نکشتن اولاد و ... می‌باشد. (28 آذر 1389)

«ایکس - شبهه»: آیه‌ی مبارکه و ترجمه‌ی آن چنین است:

«قُلْ تَعَالَوْا أَنزِلْ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقٍ تَحْنُ تَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَالِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \* وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ بَعْدَ اللَّهِ أَوْفُوا ذَالِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ \* وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَالِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (المائده - 151 تا 153)

**ترجمه:** بگو: بیاید برایتان بخوانم آنچه پروردگارتان بر شما حرام کرد، که [شما را فرمود] چیزی به او انباز مگیرید و به پدر و مادر نیکی [کنید] و از [ترس] تهدستی، فرزندانان را مکشید، ما شما را و ایشان را روزی می‌دهیم، و نزدیک مشوید به زشتی‌ها آنچه از آن پیداست و آنچه پنهان است - و کسی را که خدا حرام کرد، مکشید مگر به حق - این است آنچه [خدا] شما را بدان توصیه کرد، باشد که شما بیندیشید \* و به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به وجهی که آن نیکوتر باشد تا به بلوغ خود برسید، و پیمان‌ه و ترازو را به عدل تمام بدهید. [ما] هیچکس را مکلف نمی‌کنیم مگر به اندازه‌ی توانایی او. و آنگاه که سخن گویند به داد گویند. اگرچه [درباره‌ی] خوبشاوند باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این است آنچه [خدا] شما را بدان وصیت کرد، باشد که پند گیرید \* [گفت: بدانید] که این، راه راست من است. پس، از آن پیروی کنید و از راه‌های [دیگر] پیروی مکنید که شما را از راه او پراکنده می‌کند. این است آنچه شما را بدان سفارش کرد باشد که شما پرهیزگار شوید.

**الف -** اساساً دین و صراط مستقیم چیزی به جز پذیرش «ولایت» حق تعالی نیست. در همین آیه فوق نیز اولین شرط قرار گرفتن در «صراط مستقیم» را دوری از شرک فرموده است و سپس نیز به برخی از کلیات احکام الهی اشاره شده است. به عنوان مثال: اگر پرسند «سلامتی» چیست؟ نمی‌توانید بگویید: یعنی ورزش کنید، هوای آلوده تنفس نکنید، نمک و چربی و قند کم مصرف کنید و ...، چون اینها هیچ کدام سلامتی نیست، بلکه لازمه‌ی برخورداری از سلامتی است. واجبات و محرمات الهی نیز لازمه‌ی دینداری یا قرار گرفتن در صراط است. منتهی اصل همان پذیرش ولایت است. چنانچه فرمود:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره - 257)

**ترجمه:** خدا «ولی» [سرپرست، یاری ده - دوستدار] کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی روشنایی می‌برد، و آنان که کافر شده‌اند «ولی» ایشان طاغوت است که آن‌ها را از روشنایی به تاریکی می‌کشاند، آن‌ها اهل آتشند [و] آن‌ها در آن ماندگارند.

**ب -** در مورد «صراط مستقیم» آیات دیگری نیز وجود دارد. به عنوان خطاب به آنان که معترض بودند چرا خدا او را رسول انتخاب کرد، می‌فرماید: صراط مستقیم این است که شما بدانید این خداست که می‌داند رسالتش را به چه کسی دهد؟ و سپس می‌فرماید:

«وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ» (الأنعام - 126)

**ترجمه:** این است راه راست پروردگار تو، و به راستی ما این آیه‌ها را برای کسانی که اندرز می‌گیرند شرح داده‌ایم.

و یا در سوره‌ی حمد دعا می‌کنیم که خداوند ما را به «صراط مستقیم» هدایت نماید و سپس اذعان می‌داریم که صراط مستقیم، صراط «انعمت علیهم - کسانی که به آنها نعمت دادی» است و بدیهی است

که منظور از نعمت، مال دنیا نیست که کفار بیشتر دارند، بلکه می فرماید: نعمت داده شدگان انبیاء، صدیق و شهداء هستند. یعنی صراط مستقیم، صراط آنهاست.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (النساء - 69)

**ترجمه:** و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان و آن ها رفیق های خوبی هستند!

یا در سوره ی الصافات می فرماید که نجات هارون و موسی (ع) و قومشان همان هدایت به صراط مستقیم است.

**ج -** حال کسی که می خواهد ولایت الهی را بپذیرد، در صراط مستقیم قرار گیرد و از آن خارج نشود، چه باید بکند؟ فرض بگیریم آیه ی فوق را تلاوت کرد و گفت: بسیار خوب، به خدا شرک نمی ورزم، به والدین نیکی می کنم ...! حال از او سؤال می کنیم که چگونه به خدا شرک نمی ورزی؟ بیان ساده این است که بگوید فقط او را «خالق، رازق، رب و ...» می شناسم. می گوئیم: با این شناخت آیا اطاعتش هم لازم است یا خیر؟ آیا برای این اطاعت مجبور هستی به امر خودش، مطیع رسول و اولی الامر باشی یا خیر؟ آیا اگر در امری بین بینش و دانش شما با مسلمان دیگری اختلاف پیش آمد چه می کنی؟ آیا به رسول و اولی الامر مراجعه می کنی، یا از خودت تفسیر و تعبیر می کنی و به خدا نسبت می دهی؟ بدیهی است که پاسخ درست، ضرورت اطاعت است. حال می گوئیم: پس چگونه با بسنده کردن به کتاب، کنار گذاشتن ولایت آنان و عدم ولایت پذیری ایشان می توانی، مطیع خدا و بالتبع رسول و اولی الامر باشی و در صراط هم باقی بمانی؟! این که خود خروج از صراط است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء - 59)

**ترجمه:** ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [اوصیای پیامبر] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

**د -** پس نتیجه می گیریم که اولین شرط قرار گرفتن در صراط مستقیم، دوری از شرک است که از مصادیق آن اطاعت از خود یا دیگرانی به غیر از رسول و اولی الامر می باشد. لذا صراط مستقیم همان «ولایت» الله است که در پذیرش ولایت «رسول و اولی الامر» متجلی می گردد. و اگر کسی گمان کند که از شرک دوری جسته، به والدین احسان می کند، فرزندش را زنده به گور نمی کند ...، ولی ولایت آن ها را نیز نمی پذیرد، خودش را فریب داده است و اطاعت از نفس را به جای اطاعت از خدا برگزیده است که این همان شرک و خروج از صراط مستقیم الهی است.

**شبهه 27 (بابلسر):** می‌گویند: با توجه به آیات 61 از سوره‌ی الزخرف - 55 از سوره آل عمران و 159 از سوره النساء، منجی آخرالزمان حضرت مسیح<sup>(علیه‌السلام)</sup> است؟ پاسخ چیست؟ (29 آذر 1389)

**«ایکس - شبهه»:** قبل از پاسخ، دقت شود که اخیراً بسیار باب شده که بدون آوردن نام مسلک و اسم «وهابیت»، رسم آن را در میان مردم و به ویژه جوانان رایج کنند که از جمله ی این مسلک و رسم، رجوع به ظاهر قرآن و تفسیر و تأویل دلخواهی است که البته نتیجه‌ای هم جز انحراف ندارد. لذا در پاسخ سؤال دیگری در این خصوص مطالبی ایفاد شد که حتماً باید برای همین سؤال نیز مورد مطالعه قرار گیرد (1). اما راجع به سه آیه ی مذکور و استناد آنها به «منجی آخر الزمان بودن حضرت مسیح<sup>(علیه‌السلام)</sup>»، اولین سؤال این است که از کجا این نتیجه ی عجیب و غریب را اخذ نموده‌اند، چرا که حتی ظاهر آیات نیز چنین بیان و یا حتی اشاره‌ای ندارند:

**الف -** در سوره ی الزخرف - آیه ی 61، پس از آن که معتقدین به الوهیت آن حضرت را مشرک می‌خواند و تصریح می‌نماید که او به جز بنده‌ای که او را «مثل» برای بنی‌اسرائیل قرار دادیم نبود و اگر می‌خواستیم اصلاً به جای شما ملائکه را روی زمین قرار می‌دادیم، می‌فرماید:

«وَأِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (الزخرف - 61)

ترجمه: و بی گمان [تولد و بعثت] او نشانه‌ای از قیامت است، در [آن] شك مکنید، و مرا پیروی کنید، که این راه راست است.

حالا کجای این آیه به صورت مستقیم و یا حتی تلویحی یا تفسیری می‌فهماند که ایشان منجی آخرالزمان است؟ آیا این سوءاستفاده که هیچ، تحریف علنی نیست؟

**ب -** در سوره ی آل عمران - آیه ی 55 نیز پس از اشاره به نصرت خواستن حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> و پاسخ مثبت حواریون می‌فرماید:

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي فَخَرْتُكِ وَأَرْفَعُكِ إِلَيَّ وَ مَطَهَّرُكِ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (آل عمران - 55)

ترجمه: و به یاد آر آن زمان را که خدای تعالی گفت: ای عیسی من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند پاک خواهم کرد و پیروانت را بر کسانی که کافر شدند برتری تا قیامت می‌دهم آنگاه برگشتتان به سوی من است، و من بین شما در آنچه اختلاف می‌کنید حکم خواهم کرد.

همان طور که مشهود است آیه دلالت بر این دارد که خداوند ایشان را بالا برد و در واقع تکذیب کسانی است که معتقدند او را به صلیب کشیده‌اند. و اگر عده‌ای بخواهند که به ظاهر آیه نیز قناعت کنند، باید نتیجه بگیرند که او دیگر بر نمی‌گردد تا قیامت برپا شود. یعنی حتی اعتقاد تشیع به رجعت ایشان را نیز باید نفی کنند، پس از کجای این آیه نتیجه گرفتند که منجی آخر الزمان اوست؟

**ج -** در سوره‌ی النساء - آیه 55 نیز می‌فرماید: هیچ اهل کتابی (چه یهودی و چه مسیحی)، اهل کتاب نیست، مگر این که قبل از مرگش به حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> ایمان بیاورد. یعنی با شعار نمی‌شود. با دروغ و حيله و پسر خدا و خود خدا خواندن او کار درست نمی‌شود، بلکه باید واقعاً به عبد و پیامبر بودن ایشان ایمان بیاورد تا بشود به او گفت: اهل کتاب. حال این چه ربطی به منجی آخرالزمان دارد؟

«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» (النساء - 159)

ترجمه: هیچ فردی از اهل کتاب نیست مگر آن که قبل از مرگش به طور حتم به عیسی ایمان می‌آورد و عیسی در قیامت علیه آنان گواه خواهد بود.

**د -** پس می‌بینیم که نه تنها تفسیر و تأویل به رأی می‌کنند، بلکه حتی ترجمه‌ی ساده را تحریف کرده و به غلط مطلبی بیان می‌دارند که شبهه و انحرافی وارد کنند و اینان هیچ قصدی به جز دور کردن اذهان عمومی از تشیع ندارد.

به آنها بگویید: اگر قرآن را قبول ندارید، به قرآن استناد نکنید - اگر قبول دارید، قرآن می‌فرماید که به رسول و اولی‌الامر و راسخون فی‌العلم مراجعه کنید - و اگر قبول ندارید و به خاطر اعتقاد ما به قرآن استناد می‌کنید تا به اصطلاح دلیل نقضی بیاورید، بدانید که ما همه‌ی آیات قرآن را قبول داریم که از جمله ی آنها رجوع به معلم کتاب «پیامبر و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین» است. و برای پیامبر آخرالزمان هیچ منعی نداشت که خود بگوید: منجی آخرالزمان حضرت مسیح<sup>(ع)</sup> است، نه این که مکرر و مستمر نشانی‌های آن حضرت را از اسم، لقب، کنیه، نسل گرفته تا شکل و قیافه و رسم، مشخصاً بیان نماید.

**شبهه 28 (تهران): مسئله علم خدا و عدم تناقض آن با «اختیار» آدمی در عمل برای من حل نمیشود؟ (4 دی 1389)**

**«ایکس - شبهه»:** این مشکل در ذهن از آنجا نشأت می‌گیرد که معمولاً ذهن خداوند متعال و علمش را مرکب و محدود فرض می‌کند و سپس به تجزیه و تحلیل چگونگی تعلق آن می‌پردازد.

ایراد نخست در این است که ذهن چون ابتدا قیاس به خود می‌کند، خدا را چیزی و علمش را چیز دیگری فرض می‌کند و سپس می‌پرسد: آیا علم خدا به این یا آن هم تعلق دارد یا خیر؟ و برای خود پاسخی می‌یابد و به تناسب آن پاسخ با سؤالات و شبهات فراوانی مواجه می‌گردد. در حالی که علم حق تعالی مانند سمع و بصرش، عین ذات اوست. این ذات است که علیم، حکیم، سمیع، بصیر، حی، قادر و ... است. حق تعالی کمال مطلق است و کمال مطلق یعنی هستی مطلق و هستی مطلق یعنی از هر گونه نقص و نیستی منزّه است. پس جهل نیز که همان «نبود علم» است به او راه ندارد. پس ذات علیم است و علم ذاتی است. لذا وقتی هر چه هستی می‌یابد «تجلی ذات» است، یعنی تجلی همان علم اوست و محدود هم نیست و تعلق علم ذات به افعال نیز در قالب «علم فعلی» مسجل می‌گردد.

ایراد دوم در این است که ذهن آدمی ابتدا و ناخودآگاه علم خدا را محدود به بروز و ظهور یک فعل می‌کند - مثلاً آیا خدا می‌دانست که فلانی امشب نماز خواهد خواند یا شراب خواهد خورد یا ... - وقتی علم خدا محدود به ظهور حادثه (فعل) شد، آن وقت این سؤالات یا شبهات عدیده در ذهن پدید می‌آید و می‌گوید:

می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست - گر می‌خورم علم خدا جهل بود

در حالی که علم خدا محدود نیست و فقط به ظهور فعل و حادثه تعلق نمی‌گیرد، بلکه اراده‌ی فرد در عمل به آن فعل نیز در قلمروی علم خداست. یعنی خداوند می‌داند که فرد، از این اراده و اختیاری که به او داده شده است، چگونه استفاده خواهد کرد و فلان عمل را انجام خواهد داد یا خیر؟

اگرچه هیچ مثالی در این مبحث پاسخگو نیست، اما برای تقریب ذهن، بدین می‌ماند که پدری آن قدر به صفات، روحیات، توانمندی‌ها، انگیزه‌ها... و سایر شرایط فرزند و محیط او آگاه باشد که بداند اگر سرمایه‌ای در اختیار او قرار دهد، او با آن فلان کسب را به راه خواهد انداخت و یا همه را دود خواهد کرد و یا... و اتفاقاً وقتی این سرمایه را به او داد، او عین همان علم پدر را انجام دهد. حال آیا علم پدر، اختیار پسر را سلب کرده و او را مجبور به آن فعل ساخته است؟ یا علم پدر هم به انگیزه و اراده و هم به فعل فرزند احاطه داشته است؟

یا مثلاً پزشک حادثی آنقدر به بیمار و بیماریش احاطه‌ی علمی داشته باشد که به او بگوید: من می‌دانم که وجود این غده‌ی کوچک تو را نگران کرده است. و می‌دانم که آن فقط غده‌ی چربی است و می‌دانم که با این پرهیز یا دارو آب شده و از بین می‌رود و با شناختی که از تو دارم، می‌دانم که تو حتماً این دارو یا پرهیز را رعایت کرده و خوب می‌شوی. و بیمار هم رعایت کند و خوب شود. حال آیا علم پزشک غده را مجبور به آب شدن یا بیمار را مجبور به رعایت کرده است؟

عالم همه براساس «علم» بنا شده است و قاعده‌ی علت و معلول معین و مشخص در همه جا ساری و جاری است که اگر نبود حتی یک موضوع علمی نیز قابل کشف نبود. اگر یک برج چند ده طبقه را با اشراف علمی به قواعد فیزیکی و معماری، با قرار دادن چند بمب کوچک در نقاط متفاوت، به آن جهتی که می‌خواهند فرو می‌ریزند، به خاطر همین قاعده‌ی کلی علت و معلول و احاطه‌ی علمی عالم (مهندس) به آن قوانین است و در عین حال برج به خاطر علم مهندس فرو نمی‌ریزد.

دقت شود که عالم هستی، تجلی علم، حکمت، قدرت و سایر اسماء حق تعالی است. لذا هیچ چیزی تصادفی به وجود نیامده و نمی‌آید. بلکه هر پدیده‌ای علتی دارد که در انتها علت پیدایش هر چیزی خداوند متعال است. لذا حق تعالی که علت‌العلل است، به همه‌ی معلول‌ها احاطه‌ی علمی دارد.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این موضوع بیان بسیار مشخص و ژرفی دارند:

«جواب این است که تعلق علم ازلی خدا به افعال انسان‌ها و تحقق معلوم‌های او در خارج و وقوع همه چیز برابر علم سابق پروردگار، حق است، لیکن با این توضیح که خداوند در ازل علم دارد فلان شخص در آینده با اراده‌ی خود فلان کار را انجام خواهد داد یا با اختیار خود آن را ترک خواهد کرد. خدا به همه‌ی کارها، با حفظ مبادی و علل آنها آگاه است و از ازل می‌داند فلان خاک روی عسل و عوامل طبیعی، «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن». یا فلان حیوان روی میل طبیعی و غریزی، فلان کار را انجام می‌دهد و فلان انسان با اراده‌ی خود راه خیر را طی می‌کند و سعید می‌شود و دیگری با انتخاب خود راه تباهی را پیش می‌گیرد و شقی می‌گردد.

پس تنها فعل انسان معلوم خدا نیست، بلکه فعل او همراه با مبادی تحقق آن معلوم خداست و علم ازلی خدا موجب جبر نمی‌شود، چنانچه خداوند درباره‌ی افعال خود، علم ازلی دارد و اختیار او محفوظ است.» (تفسیر موضوعی قرآن کریم: توحید در قرآن، ج1، ص 326)

**شبهه 29 (تهران):** چرا اغلب اهل ایمان، نماز، هئیت و ... به لحاظ مالی ضعیف و اکثر کفار ثروتمند و در رفاه هستند؟ (5 دی 1389)

**«ایکس - شبهه»:** اصلاً گمان نکنیم که لابد حکمت و قضای الهی بر این قرار گرفته است که مؤمنین در فقر، بیچارگی، فشار و مشقت زندگی باشند و کفار در رفاه و آسایش. بلکه کاملاً برعکس است. اما موضوع جهات بسیار متعدد و متفاوتی دارد که ذیلاً و به صورت اختصار فقط به چند نمونه‌ی آن اشاره می‌گردد.

**الف -** خداوند متعال برای همه‌ی مؤمنین، سلامتی، رفاه و سعادت دنیا و آخرت را اراده نموده است و همه‌ی امکانات و شرایط برای تحقق این هدف و رسیدن انسان به این نعمات را فراهم نموده است و به مؤمنین نیز آموخته است که از خداوند متعال و کریم خیر دنیا و آخرت را با هم بخواهید. چنانچه می‌فرماید: بعضی (اهل دنیا) از خدا فقط دنیا را می‌خواهند، آنان از آخرت نصیبی ندارند. اما بعضی دیگر هم دنیا را می‌خواهند و هم آخرت را.

«وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ» (البقره - 201)

**ترجمه:** و بعضی از آنان می‌گویند پروردگارا به ما هم حسنه در دنیا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ کن.

**ب -** همان‌طور که بیان شد، خداوند متعال همه‌ی امکانات را برای سعادت و رفاه دنیوی مؤمنین فراهم نموده است. مؤمنین باید هم از هدایت الهی و برکات عبادت پروردگار و حاصل دعا برخوردار باشند و هم از نعمات دنیوی و حاصل تلاش خود. اما به قول معروف: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟

هم اکنون به جغرافیای جهان اسلام نظری بیفکنید. کدام منطقه، مثل این منطقه حاصلخیز و دارای معادن زیر زمینی و نعمات و برکات زمینی و دریایی و هوایی، جوی و ... می‌باشد؟ اما نه تنها استفاده نکردند، بلکه به باد دادند!

باید دقت نمود که «ایمان» به لفظ یا انجام چند عمل مثل نماز، روزه و عزاداری در هیئات نیست. بلکه به باور و عمل است. «والذین امنوا و عملوا الصالحات ...». عمل صالح یعنی انجام بهترین عمل و به موقع. حال اگر شخص یا ملتی به سراغ نماز رفتند، اما سراغ علم نرفتند - روزه گرفتند، اما تلاش نکردند - حج به جای آوردند، اما خانه‌های ضد زلزله نساختند - رمی جمرات کردند، اما جهل و تنبلی را از خود دور نکردند، برای امام حسین (علیه‌السلام) عزاداری کردند، اما دوست و دشمن زمان خودشان را نشناختند و ... معلوم می‌شود که ایمانشان نیز بسیار سطحی، ساده و عوام‌گرایانه است. پس هم دنیایشان خراب می‌شود و هم آخرتشان. حال هر چقدر که دوست دارند، نماز بخوانند یا ختم سوره انعام یا کل قرآن را بنمایند. وقتی نمی‌فهمند، باور نمی‌کنند و عمل نمی‌کنند، دیگر ایمان یعنی چه؟ لذا فرمود:

«وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (النجم - 39)

**ترجمه:** و این که انسان به جز کار و تلاشش سرمایه‌ای ندارد؟ (یا برای انسان چیزی نیست، مگر در نتیجه‌ی سعی و تلاشش).

در مقابل برخی از کفار، البته نه همه‌ی آنان، اگرچه به خدا و قیامت ایمان نیاوردند، اما دنیا را قبول داشتند، شناختند، کار کردند، ساختند، به قدرت رسیدند، به استعمار هم کشیدند و ...، لذا از بهره‌های آن منتفع می‌گردند. و البته زیان‌های بی‌خدایی و بی‌ایمانی نیز در زندگی دنیا و آخرت گریبان‌گیرشان می‌باشد.

**ج -** نکته‌ی دیگر آن که بشر چه خدا را بشناسد و قبول کند و چه نشناسد و قبول ننماید، بنده‌ی خداست و هر چه بخواهد، در واقع از خدا خواسته است. کفار از خدا دنیا را خواسته‌اند و خدا نیز به آنها ارزانی می‌دهد و چون آخرت را نخواسته‌اند، از آن محرومشان می‌دارد. پس بهشت کفار همین دنیاست. چنانچه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «الدنيا سجن المؤمن و جنت الكافر - دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است». وانگهی گمان نشود که بهره‌مندی از نعمات دنیوی به هر شکلی و برای هر کسی سعادت است،



بلکه برای بسیاری موجب شقاوت و عذاب بیشتر می‌گردد. چنانچه خداوند می‌فرماید: اگر ضرورت نظاممندی دنیا نبود، سقف خانه‌ی کفار را از طلا می‌کردم. بدیهی است که چنین رفاه و به اصطلاح غنایی، از یک سو بهشت محدود و مادی آنها را که به زودی از آن خارج می‌شوند عطا فرموده است و از سوی دیگر، همین نعمات، موجب بروز بیشتر گردنکشی‌های او می‌گردد:

«وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»  
(الزخرف - 33)

**ترجمه:** و اگر نه این بود که خواستیم مردم در تحت يك نظام قرار گیرند، برای هر کس که به رحمان کفر بورزد خانه‌هایی دارای سقفی از نقره قرار می‌دادیم، و پله‌هایی که با آن بالا روند، و خودنمایی کنند.

پس اولاً عقب‌افتادگی به اصطلاح مؤمنین، از ضعف بینش، ایمان و عمل خود آنهاست. ثانیاً دنیا بهشت کافر است و خدا به او می‌دهد - ثالثاً فقرا در بین اهل کفر بسیار بیشتر از مسلمانان یا مؤمنین هستند - رابعاً هر متاعی در این دنیا سعادت آور نیست. پس اگر مؤمنی که خدا را می‌خواهد و روزی را هم از او می‌خواهد، ظرفیت خود را بالا برد، چنانچه مال او را گمراه نکند، به او هم زیاد می‌دهند.

ذات بشر این گونه است که تا احساس غنا و بی‌نیازی می‌کند، اگرچه همیشه نیازمند است و این احساس کاذب است، طغیان می‌کند و خدا دوست ندارد که بندگان مؤمنش طغیان کنند:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (العلق - 7و6)

**ترجمه:** نه اینطور نیست، بلکه انسان یقیناً طغیان و سرکشی می‌کند \* هر گاه که خود را بی‌نیاز ببیند.



**شبهه 30 (تهران):** دمیدن در «صور اسرافیل» چیست و فرق بین صور اول و دوم کدام است و چه اتفاقی می افتد؟ آیا نام دیگری هم در قرآن دارد؟ (28 دی 1389)

**«ایکس - شبهه»:** در قرآن کریم از «صور» با عناوین دیگری چون: «صیحه»، «زجره»، «صاخه» و «قارعه» نیز یاد شده است به ذکر یک آیه بسنده می گردد:

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ \* يَوْمَ يَغْرِ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ \* وَ أُمِّهِ وَ أَيْبِهِ \* وَ صَحْبَتِهِ وَ بَنِيهِ \* لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (عبس - 33 تا 37)

**ترجمه:** چون بانگ گوش فرسا در آید \* روزی که انسان از برادرش بگریزد \* و از مادرش و پدرش \* و همسرش و پسرانش \* برای هر کس از آنان در چنین روز کاری باشد که او را از همه باز دارد.

مرحوم آیت الله علامه طباطبایی در المیزان و ذیل این آیه می فرماید: «کلمه "صاخه" به معنای صیحه شدید است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نغخه صور است.»

**الف -** معنای کلمه «صور»، به همان معنای شیپوری است که جهت خبر دادن یا آماده باش در آن می دمند. مثل شیپور آماده باش، شیپور جنگ یا شیپور آتش بس. «بنابراین، نغخ صور عبارت است از دعوت یا نداک ویژه» که گاهی جهت میراندن موجودات از آن بهره می گیرند و گاهی با آن به موجودات فرمان بعث و نشور می دهند.» (تفسیر موضوعی قرآن کریم، جلد 4، معاد در قرآن، ص 293، علامه آیت الله جوادی آملی)

عالم خلقت، همه براساس حکمت و علم الهی آفریده شده و استوار است و برای پیدایش هر چیز و انجام هر امری نیز علت و اسبابی در نظر گرفته شده است. چنانچه خداوند رازق، به وسیله خورشید نور و حرارت و انرژی می دهد، به وسیله لایه های جوی ضرر آن را می گیرد، به وسیله جانوران و گیاهان، ارتزاق حیوانی بشر و حیوان را تأمین می نماید ... و به وسیله ی انبیاء هدایت می نماید. برای اعلام پایان دنیا و نیز آغاز زندگی اخروی نیز ندایی در نظر گرفته شده است که «صور» نام دارد و توسط ملکی به نام «اسرافیل» (علیه السلام) در آن دمیده می شود. و از آیات فهمیده می شود که دوبار در این «صور» دمیده می شود. صور اول برای اعلام پایان دنیا و صور دوم برای اعلام برپایی معاد و آغاز زندگی اخروی.

**ب -** از مضمون آیات و احادیث برمی آید که صور اول به صورت ناگهانی دمیده می شود. یعنی از قبل خبر نمی دهند که در فلان تاریخ یا فلان روز، دنیا به اتمام رسیده و قیامت برپا خواهد شد. بلکه این اعلام ناگهانی است. خداوند متعال می فرماید، مردم مانند همیشه به کارها و امور دنیوی خود که متسلزم بحث و جدل با یکدیگر است مشغول هستند که به ناگاه در صور اول دمیده می شود و پایان دنیا فرا می رسد:

«مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ» (یس - 49)

**ترجمه:** آنان منتظر جز يك صیحه نیستند صیحه ای که ایشان را بگیرد در حالی که سرگرم مخاصمه باشند.

بنابراین، هنگامی که نخستین بار در صور دمیده می شود، همه ی جانداران می میرند. کوه ها صاف می شوند و حیاتی در زمین باقی نمی ماند.

**ج -** مدتی از این وضعیت می گذرد که برای دومین بار در صور دمیده می شود. این صدا اعلام برپایی قیامت است. با این صدا همه مجدد زنده می شوند، از گورها خارج و فوج فوج به سوی محشر و قیامت در برابر خالق خود رهسپار می گردند تا پس از محشر و محاکمه، هر کس زندگی اخروی خود را براساس نتایج و آثار عملکرد خود در دنیا شروع می کند.

آیات بسیاری نیز دال بر صورت دوم است که در ذیل به سه نمونه ی آن بسنده می گردد:

«يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» (النبأ - 18)

**ترجمه:** روزی که در «صور» دمیده شود، و [مردمان] گروه گروه [به پیشگاه خدا] بیایند.

«إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» (یس - 53)

**ترجمه:** که این جز «يك بانگ» نبود و آن گاه همه پیش ما حاضر آیند.

«وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (یس - 51)

**ترجمه:** و صور [اسرافیل] به صدا در آید، پس ناگهان آنها از گورها به سوی پروردگارشان بشتابند.

**ملاحظه:** در سوره ی مبارکه ی «یس» به هر دو صور اول و دوم اشاره و تصریح شده است.

**شبهه 31 (اهواز): می‌گویید: مگر امام حسین(ع) به حضرت زینب(ع) نفرمود که برای من گریه و شیون منما. حال درست است که ما پس از 1300 سال در عزای ایشان بگرییم؟ (به انضمام پاسخی از امام خمینی «ره» در اینباره) (9 دی 1389)**

**«ایکس - شبهه»:** بدیهی است که دشمنان اسلام و به ویژه دشمنان تشیع، اصلاً نگران گریه و خنده‌ی ما نیستند و برایشان هیچ فرقی نمی‌کند که ما در عزای کشته‌های خردسال تا سالخورده‌ی معاصرمان در ایران، عراق، فلسطین، لبنان و نوار غزه بگرییم یا بر ظلمی که به امامان در 1300 سال پیش رفته است، بلکه آنها نگران شادی و اندوهی از ما هستند که اذهان و قلوب خودمان و دیگران را بیدار کند و منافع آنها را به خطر بیاندازد و از گریه بر مصیبت سیدالشهداء(علیه‌السلام) و یاران با وفای او نیز به همین دلیل ناراحت و نگران هستند.

اینک به نکات ذیل توجه فرمایید:

**الف -** امام حسین(ع) اصلاً به کسی نفرمود که در مصیبت من گریه نکن. چه رسد به حضرت زینب(علیها‌السلام). بلکه حتی وقتی صدای گریه و شیون فرزندان را شنید، به آنها فرمود: «شما این اطفال و زنان را آرام کنید که گریه‌های زیادی در پیش دارند» و خود نیز در شهادت عزیزانش گریه می‌نمود. امام(ع) در یک فراز فرمود: «... یا اختاه، یا ام کلثوم، یا فاطمه، یا رباب! انظرن اذا قتلت فلا تسقن علی حیاً و لا تخمشن وجهاً و لا تقلن هجراً». یعنی: «ای خواهرم! ای ام کلثوم! ای فاطمه! ای رباب! هنگامی که به قتل می‌رسم، گریبان چاک نکنید، صورت نخرشید و سخنی که از شما شایسته نیست بر زبان نرانید».

در فراز دیگری نیز به هنگام وداع می‌فرماید: «... فلا تشکوا و لا تقولوا بألسنتکم ما ینقص من قدرکم». یعنی: هنگام دیدن این مصیبت، شکایت نکنید و با زبانتان چیزی نگویید که از قدر منزلتان بکاهد.

پس می‌بینیم که امام(ع) ضمن تسلی دادن به خانواده‌اش، به آنها توصیه می‌نماید که بی‌تاب نشوید، گریبان چاک نکنید، صورت نخرشید، از خدا شاکی نشوید و چیز نگویید که شایسته ی شما نیست و یا از مقام و منزلت شما می‌کاهد. توصیه می‌نماید که نه اجر خود را ذایل کنند و نه در آن معرکه با بی‌تابی سبب شادی دشمن گردند. و هیچ نفرمودند که گریه نکنید.

**ب -** امام حسین(علیه‌السلام)، «قتیل العبرات» است، یعنی کشته‌ی اشک‌ها. منظور آن نیست که ایشان مظلومانه به قتل رسیدند تا عده‌ای گریه کنند. بلکه با شکسته شدن دل به یاد و خاطر ایشان، زنگ قلب پاک شود، پرده‌های کدر حب و اشتغال به دنیا کنار رود، انسان بیدار شود و برای مبارزه با ظلم، با تاسی به امامش به راه بیافتد.

**ج -** بدیهی است که این «گریه‌ی انسان‌ساز»، یاد و خاطره‌ی عاشورا را زنده نگه می‌دارد - عشق و محبت به حسین(ع) را هم بروز می‌دهد و زیاد می‌کند - ذهن را بیدار و قلب را متوجه و پاک می‌کند - عواطف را نیز به حرکت می‌اندازد و شناخت و بغض نسبت به دشمن را افزایش می‌دهد و خلاصه آن که زمینه را برای بیداری و مبارزه با ظلم آماده می‌نماید و همین اثر است که دشمن را از گریه‌ها فراری داده و بیزار می‌کند. لذا به هر دری می‌زنند تا آن را بی‌فایده و عبث جلوه دهند و البته هرگز موفق نخواهند شد.

**د -** برای آن که جوانان عزیز نیز گمان نکنند که این شبهه‌ها جدید مطرح شده، و بدانند که از همان اول انقلاب یک عده راه افتادند که «چرا باید عزاداری کرد، چرا باید برای امام حسین گریه کرد»، فرازی از سخنان حضرت امام خمینی(ره) در همین موضوع ایفاد می‌گردد:

«امام حسین با عده‌ی کم همه چیزش را فدای اسلام کرد، مقابل یک امپراتوری بزرگ ایستاد و «نه» گفت. هر روز باید، در هر جا، این «نه» محفوظ بماند. و این مجالس که برپاست، مجالسی است که دنبال همین است که این «نه» را محفوظ بدارد.

بچه‌ها و جوانان ما خیال نکنند که مسئله، مسئله‌ی «ملت گریه» است! این را دیگران القاء کرده‌اند به شما که بگویید «ملت گریه». اونها از همین گریه‌ها می‌ترسند. این گریه، گریه‌ایست که گریه بر مظلوم است. فریاد مقابل ظالم است. دسته‌هایی که بیرون می‌آیند، مقابل ظالم هستند، قیام کرده‌اند. اینها شعایر مذهبی ما است که باید حفظ بشود. اینها یک شعار سیاسی است که باید حفظ بشود.

بازیتان ندهند این قلم‌فرسوها! بازیتان ندهند این اشخاصی که با اسمای مختلف و با مرام‌های انحرافی می‌خواهند همه چیزمان را از دستمان بگیرند و اینها می‌بینند که این مجالس، مجالس روضه، ذکر مصائب مظلوم و ذکر جنایات ظالم، در هر عصری مقابل ظالم قرار می‌دهد.» (صحیفه امام؛ ج 10، ص 315)

**شبهه 32 (تهران):** در برنامه‌ی شبکه سه سیما در روز جمعه سؤال شد در اذهان عمومی نیز بسیار مطرح می‌کنند که «چرا به امام حسین (علیه‌السلام) مظلوم می‌گویند»، در حالی که ایشان قیام کرد و شجاعانه مبارزه کرد و به شهادت رسید؟ (12 دی 1389)

**«ایکس - شبهه»:** به طور کلی حملات سایبری و اشاعه‌ی شبهات گوناگون و عجیب و غریب در سال گذشته به مراتب بیشتر از سال‌های پیش بود و همین امر باید سبب شود که ما همیشه پیش و بیش از سؤال، شبهه و پاسخ مستقیم آن، به هدف از طرح آن توجه کنیم.

بدیهی است که یکی از علل بسیار اصلی و مؤثر در تثبیت حقانیت امام حسین (علیه‌السلام)، گرویدن قلب‌ها به سوی ایشان و زنده ماندن تاریخ و خط کربلا، همان مظلومیت امام بر حق است و دشمنان بسیار سعی دارند که امام حسین (علیه‌السلام) را در این جبهه خلع سلاح کنند. منتهی چون نمی‌توانند میل و قصد قلبی خود را آشکار کنند، با نقاب دفاع وارد می‌شوند و مدعی می‌شوند که ایشان شجاع بود، مظلوم نبود ... و نباید به ایشان «مظلوم» گفت.

دقت شود که گاهی تفاوت معنای یک واژه در ادبیات از یک سو و در عادت محاوره‌ای مردم از سوی دیگر، سبب بروز مشکلاتی در فهم حقیقت مطلب می‌گردد. مثل این که اغلب گمان می‌کنند «لعن کردن» یک نوع فحش دادن است و سپس عده‌ای به بهانه‌ی اخلاق وارد صحنه می‌شوند و لعن کردن را تقیح می‌کنند تا یزید و یزیدیان در زبان مردم ملعون نامیده نشوند و قلب مردم نسبت به آنان تلطیف گردد! و حال آن که «لعنت» به معنای دوری از رحمت است و انسان‌ها در مقابل حق تعالی، یا «مرحوم» هستند و یا «ملعون». یعنی یا تحت ظل رحمت الهی و یا دور شده از رحمت هستند.

«مظلوم» نیز از همین دسته واژه‌هاست. چون در محاوره به انسان بی‌چاره، ناتوان، بی‌دست و پا و حتی توسری خور مظلوم گفته می‌شود، گمان نموده‌ایم که معنای واژه‌ی مظلوم این است و دیگران نیز سوءاستفاده کرده و تبلیغ می‌کنند که نباید به امام مظلوم گفته شود.

در حالی که معنای مظلوم «مورد ظلم واقع شده» است. یعنی کسی که حقیقت ضایع شده است. خواه شجاع و دلیر و توانمند باشد یا نباشد و خواه در اوج قدرت و پیروزی ظاهری نیز باشد یا نباشد. لذا همه‌ی ائمه‌ی ما مظلوم بودند و این مظلومیت بیانگر و ثابت کننده‌ی ظالم بودن کسانی است که حق آنان را ضایع کرده‌اند.

زیارت عاشورا (که در مفاتیح الجنان نیز درج است) بهترین کتاب تفسیر واژه‌های عاشورایی است. در این دعا، زائر امام (خواننده‌ی زیارت عاشورا) در اعلام مواضع خود در محضر آن امام<sup>(ع)</sup>، لعنت می‌کند - یعنی دور از رحمت الهی می‌داند - آنهایی را که بنیان گذاران این ظلم بوده‌اند و بیان می‌دارد «فلعن الله امة اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت». یعنی: پس خدا لعنت کند آن امتی را که این ظلم و جور بر شما اهل بیت را پایه‌گذاری کردند. و در جمله‌ی بعد زائر بیان می‌دارد که این ظلم و این ضایع نمودن حق اهل بیت چیست و می‌گوید: «دفعتمکم عن مقامکم و ازالتمکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها» یعنی کسانی که شما را از مقامتان و آن رتبه‌ای که خدا شما را بر آن قرار داده بود (ولایت، امامت و حکومت) کنار گذاشتند و سپس به ظلم‌های بعدی مثل قتل و یا کمک به قتل و ... اشاره می‌کند.

پس اگر امام حسین و سایر ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به شهادت هم نمی‌رسیدند، باز مظلوم بودند و ماجرای کربلا و حوادث اسفبارش به اوج رساندن این ظلم بود که حتی حق امنیت، حق انتخاب، حق آب، حق غذا ... و در نهایت حق «حیات» امام بر حق را نیز مورد تعرض قرار داده و ضایع کردند.

### شبهه 33 (قم): شما یک حدیث یا روایت بیاورید که معصوم گفته باشند ما از هر خطا و گناهی میرا هستیم؟ (14 دی 1389)

«ایکس - شبهه»: قبل از بیان هر حدیث یا روایتی در این زمینه، دقت شود که همیشه «دشمن شناسی» گام اول است و تا به «لا إله» عمل نگردد، «الا الله» محقق نمی‌گردد. لذا ابتدا دقت کنیم که این تلاش گسترده‌ی سایبری برای وارد نمودن خدشه به مسئله‌ی «عصمت» برای چیست و چه فایده‌ای می‌تواند برای آنها در بر داشته باشد؟

بدیهی است که حمله به «عصمت» قدم اول است. همین که مخاطب قبول کرد [معصوم نیز ممکن است خطا کند]، مرحله‌ی دوم حمله که عملیات نهایی است آغاز می‌شود و خواهند گفت: «هر بیانی ممکن است ناشی از خطای آنها باشد و معلوم نیست که وحی، حق و درست باشد!» لذا کل دین می‌شود یک مقوله‌ی «مشکوک» و چنین دینی قابل پیروی نخواهد بود.

اینک به نکات ذیل توجه و تأمل کافی شود:

**الف -** حتی اگر هیچ حدیث یا روایتی از معصوم دال بر بری بودن آنها از خطا و اشتباه عمدی یا سهوی وجود نداشته باشد، عقل حکم می‌کند که یا اساساً خدایی نیست [که هست] و یا اگر هست و هدایت می‌کند، باید کسانی را هادی بشر قرار دهد که از خطا و اشتباه مصون هستند. و الا نه تنها آنها خطا کرده و جامعه‌ی بشری به خطا رفته و هدایت محقق نمی‌گردد، بلکه اساساً به هیچ قول و فعلی نیز نمی‌توان اعتماد نمود، چرا که احتمال خطا یا اشتباه به آن وارد است و همین «احتمال»، اعتماد لازم برای باور و گرویدن را از بین می‌برد. لذا به فرض که روایتی بیان گردد، کسی که «عصمت» را قبول ندارد، می‌تواند بگوید: معصوم [العیاذ بالله] در این گفتار خطا کرده است. پس حتماً فرستادگان خدا برای ابلاغ دین او و نشان دادن صراط او و هدایت بشر و بشریت، معصوم هستند.

**ب -** عصمت به معنای (مورد حفاظت نگاه داشته شدن) و بالتبع دور بودن از هر گونه خطا و اشتباه عمدی یا سهوی، فراموشی و یا حتی ابتلا به بیماری‌هایی چون آلزایمر یا تب شدید که موجب فراموشی، خطای تطبیق و مصداق، بیان هذیان و ... می‌شود، نشأت یافته از علم و ایمان (بینش و دانش) معصوم است. و اگر عصمت صادق نباشد، هر کسی در مقابل هر سخنی مانند خلیفه‌ی دوم می‌گفت: «تب دارد و هذیان می‌گوید» یا می‌گوید: خطا کرد - فراموش کرد و ...

فهم عصمت مسئله‌ی غامضی نیست، چرا که حد نسبی یا موردی آن در افراد دیگر نیز وجود دارد و حد کامل آن در انسان کامل. مثل کسی که بگوید: من چون به مضرات نوشیدنی الکلی علم دارم، هرگز آن را نوشیده‌ام و یا تاکنون دروغ نگفته‌ام ... و در این مورد عصمت دارم. لذا یکی از مراحل عصمت، که دوری از گناه یا همان «عصمت از گناه» است، برای دیگران نیز میسر است، چرا که خداوند امر فرمود که گناه نکنید و او به چیزی که انسان نتواند آن را انجام دهد، امر و نهی نمی‌نماید.

**ج -** بهترین دلیل قبل از هر حدیث و روایتی برای اثبات عصمت، همان آیه‌ی مبارکه‌ی تطهیر است که می‌فرماید: (البته آیات استدلالی فراوان دیگری نیز وجود دارد)

«... وَ أَطَعَنَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً» (الأحزاب - 33)

**ترجمه:** ... و خدا و رسولش را اطاعت کنید، به درستی که خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت ببرد، و آن طور که خود می‌داند پاکتان کند.

دقت شود که اراده‌ی حق تعالی به پاک کردن از هر گونه پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها تعلق گرفته است که «معصیت، خطا و اشتباه، هذیان، افترا، فریب، رهنمود غلط به عمد یا سهو و ...» از جمله‌ی آنان است. لذا خداوند تأکید بر اطاعت از آنان را به همین دلیل مصون بودنشان از خطا و اشتباه صادر می‌نماید.

**د -** و اما دو نمونه از احادیث و روایات:

«عن الرضا(ع): ...الإمام أمين الله في خلقه وحجته على عباده وخليفته في بلاده والدّاعي إلى الله والدّابّ عن حرم الله، الإمام المطهر من الذّنوب، والمبرّ عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، ونظام الدين ... وإنّ العبد إذا اختاره الله عزّوجلّ لامر عباده شرح صدره لذلك، وأودع قلبه ينابيع الحكمة، ألهمه العلم الهاماً فلم يعى بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصّواب فهو معصوم مؤيّد موفق مسدّد، قد آمن من الخطايا والزلل والعتار، يخصّه الله بذلك ليكون حجته [البالغة] على عباده وشاهده على خلقه...»

ترجمه: حضرت رضا(ع) فرمود: امام امین خداوند در خلق او و حجت او بر بندگانش و خلیفه‌ی او در سرزمین‌هایش می‌باشد. و دعوت کننده به سوی خدا، و مدافع از حریم‌های الهی است. امام از گناه پاک، و از عیب‌ها مبرا بوده، علم (حقیقی) ویژه‌ی او است. بردباری و نظم دین به نام او می‌باشد... . (طبرسی، مجمع البیان، 9 و 412/10)

دقت شود که در روایات و احادیث، حتی به غیر از 14 معصوم نیز لقب «معصوم» اعطا شده است. چنان حضرت امام رضا(علیه‌السلام) می‌فرمایند:

«مَنْ زَارَ الْمَعْصُومَةَ بِقُمْ كَمَنْ زَارَنِي» - هر کس معصومه را در قم زیارت کند، مانند کسی است که مرا زیارت کرده است.

در مورد «عصمت از گناه و خطا»، ائمه‌ی اطهار(ع) حتی مؤمن را مبری از آن می‌دانند، چه رسد به مقام اهل بیت(ع). چنانچه امام حسین(علیه‌السلام) می‌فرمایند:

پرهیز از این که کاری انجام دهی که مجبور شوی عذر خواهی کنی از آن، زیرا مومن خطا نمی کند تا معذرت بخواهد، اما منافق پیوسته هر روز خطا می کند و معذرت می خواهد. (بحارالانوار جلد 17 و جلد 2 صفحه 112)



**شبهه 34 (گرگان):** دانشمندان فیزیک کوانتوم، با اثبات ازلیت ماده، وجود خدا را رد می‌کنند، همین طور برخی از فلاسفه غرب و تأسفاور این که عده‌ای از دانشجویان نیز با تعصب تمام سعی در اثبات عدم «غیب» می‌کنند! پاسخ محکم چیست؟ (16 دی 1389)

**«ایکس - شبهه»:** دانش‌پژوهان محترم باید بیش از افشار دیگر واقف باشند که هر علمی به حوزه‌ای اختصاص دارد و ورودش به حوزه‌های دیگر خطا و بی‌نتیجه است. به عنوان مثال با علم شیمی یا زمین‌شناسی، نمی‌توان درباره‌ی ادبیات یا وزن و قافیه داشتن یا نداشتن یک غزل نظر داد.

ورود علم تجربی به حوزه‌ی فلسفه نیز همین گونه است. علم تجربی نمی‌تواند ثابت کند که «خدایی هست» و نیز نمی‌تواند ثابت کند که «خدایی نیست». مضافاً بر این که علم تجربی راجع به هیچ «نبود یانیستی» ای، اگرچه مادی باشند نیز نمی‌تواند نظر دهد و مثلاً اگر کسی بگوید که فلان کهکشان در آسمان‌های دور دست هست، علم تجربی نمی‌تواند بگوید که نیست، چرا که ابزار شناخت در علم تجربی محدود به ادراکات حسی است و تا همه‌ی آسمان‌ها را نگشته و به نبود آن پی‌نبرده، نمی‌تواند مدعی شود و حکم کند که «نیست»، لذا از آن که مدعی شده «هست» دلیل و مدرک و سندش را می‌خواهند.

**الف -** پس این که ثابت کنیم خدایی هست یا نیست، کار علم تجربی نیست. لذا فیزیک کوانتوم نیز نمی‌تواند قائم به خود ثابت کند که خدایی هست و یا نیست. حتی اگر ازلیت ماده را ثابت کند [که نتوانسته و نمی‌تواند]، باز وارد علم فلسفه شده است و یافته‌های فیزیکی را در عرصه‌ی عقل و فلسفه و منطق مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. مضاف بر این که فیزیک کوانتوم به هیچ وجه در پی نفی خدا نیست و آنچه هم تاکنون به صورت ژورنالیستی بیان شده و مورد سوءاستفاده‌ی تبلیغاتی در نفی خدا به کار گرفته شده، فقط «نظریه» است و نه علم. و از نظریه نمی‌توان و نباید تبعیت نمود.

دقت شود که اغلب قریب به اتفاق انحرافات انسان - به ویژه در عرصه‌ی جهان‌بینی - به خاطر پیروی از نظریه است و نظریه هیچ‌گاه نمی‌تواند جانشین یک مطلب علمی و ثابت شده باشد. چقدر در قرآن کریم به عدم پیروی از «ظن و گمان و نظریه که براساس همان ظن و گمان است» تأکید شده است تا انسان گمراه نشده و هدایت گردد:

«وَإِنْ تَطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (الأنعام - 116)

**ترجمه:** اگر اکثر مردم روی زمین را اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد که جز گمان را پیروی نمی‌کنند و جز تخمین نمی‌زنند.

«وَ مَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس - 36)

**ترجمه:** بیشترشان جز خیال و پندار را پیروی نمی‌کنند، با این که پندار به هیچ وجه حق را اثبات نمی‌کند، (پس بدانند که) خدا بدانچه می‌کنند دانا است.

**ب -** ماده نیز با «نظریه» یا «شعار» ازلی نمی‌شود. اثبات علمی می‌خواهد. ازلی یعنی موجودی که در هستی‌یافتن و اصل وجودش نیازی به غیر ندارد و همیشه بوده است. یعنی کمال مطلق است و هیچ گونه نیستی به او راه نمی‌یابد. لذا همیشه بوده و خواهد بود. پس هر موجودی که «ازلی» باشد، حتماً «ابدی» هم هست. یعنی هیچ گونه تغییر، تحول، حرکت فیزیکی - که هرگونه حرکت فیزیکی دال بر نیاز است و حدوث مجدد و ... نیز بر او راه نمی‌یابد. در حالی که ماده واجد همه‌ی این شرایط موجود «حادث» است.

**ج -** بطلان این که چیزی خود به خود و بدون هیچ علت و عامل و سببی به وجود آید، بر همگان ثابت است، به ویژه در علوم تجربی و فیزیک. حتی یک نمونه‌ی تجربی (طبیعی) که بتوان بدان استناد نمود نیز وجود ندارد که اگر چنین بود، هیچ علمی (به ویژه در عرصه‌ی تجربی و فیزیک) قابل کشف، دسترسی و بهره‌وری نبود. براساس حاکمیت و عمومیت بدون استثنای قوانین «علیت» است که از مشهودات و



محسوسات به معلومات جدید می‌رسند. مثلاً یک نوع از بیماری را مشاهده می‌کنند و به دنبال علل آن می‌گردند و کشف می‌کنند.

**د -** فلاسفه معاصر غربی نیز پس از قرن‌ها تلاش بی‌وقفه‌ی گذشتگان‌شان مبنی بر نفی وجود خدا، به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌توانند وجود یک عامل حیات بخش «هستی مطلق» را رد کنند. خواه نامش را الله بگذارند یا خدا یا یک انرژی ناشناخته و یا ...، لذا سعی دارند که کلاً صورت مسئله را پاک کنند و با الفاظ جدیدتر و پست مدرنیسمی مدعی شوند که ما با «قواعد جهانی هستی» کاری نداریم (یعنی می‌خواهد خدایی باشد یا نباشد) بلکه با قوانین آن کار داریم که آن را هم خودمان وضع می‌کنیم.

**ه -** مقوله‌ی «غیب» نیز چیزی نیست که کسی بخواهد یا بتواند آن را تکذیب و رد کند. ما با غیب زندگی می‌کنیم. مشهودات هر انسانی بسیار کم است و آنچه مشهود او نیست، از نظرش غایب است. لذا حتی در مادیات نیز غیب وجود دارد. مثلاً کسی که در اصفهان است، در نظر کسی که در تهران است، در غیب است، تا روزی که برای او نیز ظهور یافته و مشهود گردد. لذا هر مشهودی نیز خود از منظر دیگری در غیب است و نشان از غیب دیگری دارد.

به همین دلیل، فلاسفه‌ی جدید نیز فقط نامش را تغییر داده‌اند و برای این که نگویند ما نیز اذعان به «غیب» داریم، می‌گویند: هیچ چیز خودش نیست و هر چیزی نشانه است (رورتی).

معنای این سخن این است که هر چیزی، نشانه و راهنما به چیز دیگری است که آن در غیب است. حتی پوست بدن، حجابی می‌شود که گوشت را در غیب نگه می‌دارد، گوشت حجابی می‌شود که خون را در غیب نگه می‌دارد، خون حجابی می‌شود که گلوبول‌ها را در غیب نگه می‌دارد و ... . بعد هر کدام نشانه‌ای هستند که به سوی غیر خود راهنمایی می‌کنند.

این همان معارف اسلامی است. اسلام عزیز نیز تعلیم داده است که همه چیز «اسم» یعنی نشانه است و هر نشانه‌ای به سوی غیر خود راهنماست.

حال اگر تک به تک اجزای جهان نشانه‌ای هستند که غیر خود را نشان می‌دهند، پس کل جهان هستی نیز یک نشانه است که غیر خود را نشان می‌دهد. یعنی اگر کل عالم هستی نمی‌تواند بدون علت و عامل به وجود آید، بیانگر وجودی هستند که خود علت العلل است و عاملی برای وجودش نمی‌خواهد - اگر همه فانی هستند، نشان از یک باقی دارند - اگر همه ضعیف هستند، نشان از یک قوی دارد که ضعفی بر او راه نیابد - اگر همه نیازمند به غیر هستند، نشان از وجودی غنی و بی‌نیاز دارد که به واسطه، نیاز همگان را برطرف نماید. پس جهان خلقت و مخلوقات، همه نشان از خالق حکیم و علیم و قادر و حی ... و کمال مطلق دارد.

**شبهه 35 (مشهد):** به دنیا آمدن نوزاد ناقص الخلقه که نمی‌تواند بد و خوب را تشخیص دهد، چگونه با مسئله‌ی سؤال و جواب و نیز عدل الهی قابل توجیه است؟ (18 دی 1389)

«**ایکس - شبهه**»: قبلاً توضیح مبسوطی برای مشابه این سؤال ایفاد شده بود (1)، اما در این بخش به صورت خلاصه بیان می‌شود:

**الف -** در مورد سؤال و جواب ناقص الخلقه یا هر مورد مشابه دیگری، آیات مبارکه‌ی ذیل پاسخ کامل و روشن‌گر است:

«... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا ...» (الطلاق - 7)

**ترجمه:** ... خدا هیچ کس را تکلیف نمی‌کند مگر به مقدار قدرتی که به او داده ... .

«... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تَفْساً إِلَّا وَسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيهَا مَا اكْتَسَبَتْ ...» (البقره - 286)

**ترجمه:** خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانایی او (و روز جزا) نیکی‌های هر شخصی به سود خود او و بدیهایش نیز به زیان خود او است... .

پس نه از کسی بیش از آنچه به او داده شده است سؤالی می‌شود و نه از کسی بیش از آنچه وسیع و قدرتش است چیزی مطالبه می‌گردد. نه در دنیا و نه در آخرت. لذا نه تنها مولود ناقص‌الخلق، بلکه کودکی که قبل از سن تکلیف از دنیا رفته است و یا کسی که سالم به دنیا آمده، اما بعد دیوانه شده است و ...، تکلیفی ندارد و مورد سؤال و جواب نیز قرار نمی‌گیرد. چنانچه از کسی که تمکن مالی نداشته، سؤال نمی‌کنند که چرا حج به جای نیابردی و چرا انفاق نکردی؟ یا از کسی که بیمار بوده، نمی‌پرسند که چرا روزه نگرفتی؟ یا از کسی که امکانی برای انجام فعلی نداشته، سؤال نمی‌کنند که چرا انجام ندادی؟! پس فقط به اندازه‌ی داده‌ها و نیز وسیع (امکان) سؤال می‌شود. و این سؤال فقط در آخرت نیست، بلکه هر انسانی در همین دنیا به نسبت نعمات و امکاناتش مسئول بهره‌وری بهینه است و در دنیا و آخرت، نتیجه‌ی چگونگی بهره‌وری خود را می‌بیند.

**ب -** اما راجع به عدل خداوند متعال که گاهی با مشاهده‌ی معضلاتی که روح و روان را نیز متأثر می‌کند در ذهن مورد سؤال قرار می‌گیرد نیز آیه‌ی ذیل به وضوح تبیین نموده است:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم - 41)

**ترجمه:** در دریا و خشکی فساد ظاهر گشت به خاطر کارهای بد مردم، ظاهر گشت تا خدا به این وسیله بعضی از آثار کار بد را به ایشان بچشاند.

به طور کلی مفهوم آیه‌ی فوق این است که هر چه بدی و شر در دنیا به انسان می‌رسد، ناشی از عملکرد خود اوست. خداوند متعال هستی و کمال مطلق و خیرمحض است و از او هیچ «شری» صادر نمی‌گردد.

اما نظام دنیا نیز نظامی حکیمانه، عالمانه، منظم و برای انسان برخوردار از «حبر و اختیار» است و قرار نیست که این نظام به خاطر تأثرها و تألم‌ها زیر و رو شود. لذا اگر به خاطر بیماری‌ها یا ناهماهنگی‌های ژنتیکی، عدم رعایت والدین از شروط همبستری برای بارداری گرفته تا تغذیه، عصیت، فشارها و تألم‌ها، بیماری‌های موروثی یا حادثی و ...، کودکی ناقص الخلقه به دنیا بیاید، مقصر آن خداوند متعالی که هیچ گونه نقص و طبعاً تقصیری بر او راه ندارد، نیست. بلکه ظلمی است که از سوی فرد، افراد، جامعه و ... بر انسان تحمیل می‌گردد و یک طرف ظالم و طرف دیگر مظلوم واقع می‌شود. مثل این است که اسرائیل بر سر مردم بی گناه غزه بمب شیمیایی یا الکترونیک یا ... می‌ریزد. عده‌ای زن و کودک و بزرگ، کشته می‌شوند، عده‌ای مجروح می‌شوند، عده‌ای بیمار و ناقص‌الخلق می‌شوند، عده‌ای بر اثر موج انفجار عصبی یا حتی بیمار روانی می‌شوند، عده‌ای بی‌سرپرست و درحال و آینده‌آواره میشوند و از هرگونه رشد مطلوبی محروم می‌گردند و ...

بدیهی است چون در نظام علیت، تأثیر و تأثر وجود دارد و گاه معلول‌ها و یا تأثیرپذیری‌ها موجب تألم و حتی آزار و اذیت می‌گردد، نمی‌توان انتظار داشت که خداوند حکیم نظام دنیا را متغیر کند تا هیچ فعلی بر هیچ کسی تأثیر نگذارد. بدیهی است در چنین شرایطی، ظالم و مظلوم پدید می‌آیند و ظالمین به سزای اعمالشان رسیده و مظلومین از جانب خداوند رحمان و رحیم مورد لطف و مرحمت قرار می‌گیرند.